

سفر نامہ افغانستان



سه همسفر

علامه اقبال لاهوری

سید سلیمان ندوی

سیدراس مسعود

نویسنده: سید سلیمان ندوی

مترجم: نذیر احمد سلامی

سفرنامه افغانستان

«سه هم سفر»

علامه اقبال لاهوری

سرراس مسعود

سید سلیمان ندوی

نویسنده:

سید سلیمان ندوی

مترجم:

نذیر احمد سلامی

ندوی، سلیمان

[سیر افغانستان - فارسی]

سفرنامه افغانستان «سه هم سفر»: علامه اقبال لاهوری؛ سر راس مسعود؛ سلیمان ندوی / نویسنده؛
سلیمان ندوی، مترجم؛ نذیر احمد سلامی، [مصحح غلامحسین جهان تیغ]، زاهدان؛ غلامحسین
جهان تیغ، ۱۳۸۲.

۲۰۲ ص.

ISBN 964-06-3200-7

۹۶۴-۰۶-۳۲۰۰-۷

کتابنامه به صورت زیر نویس.

۱. افغانستان - سیر و سیاحت - قرن ۱۴. ۲. ندوی، سلیمان - خاطرات. ۳. اقبال لاهوری، محمد،
۱۸۷۷ - ۱۹۳۸. ۴. مسعود، سر راس، خاطرات. ۵. سفرنامه‌ها. الف. سلامی، نذیر احمد،
مترجم. ب. جهان تیغ، غلامحسین، مصحح. ج. عنوان. د. عنوان؛ سیر افغانستان. فارسی.

۹۵۸/۱۰۴۵

DS ۲۵۲/ ن ۴ س ۹۰۴۱

سفرنامه افغانستان

«سه هم سفر»

نویسنده: سید سلیمان ندوی

مترجم: نذیر احمد سلامی

مصحح: غلامحسین جهان تیغ

ناشر: غلامحسین جهان تیغ

نوبت نشر: چاپ نخست ۱۳۸۲

چاپ: چاپخانه توحید

شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

قیمت: ۱۰/۰۰۰ ریال

کلیه حقوق چاپ برای ناشر محفوظ است

مرکز پخش: زاهدان - خیابان دانشگاه، مقابل دانشکده ادبیات، ساختمان بنیاد

ایران‌شناسی، مؤسسه هفت اقلیم - تلفن ۲۴۴۵۱۴۹ - ۰۵۴۱ - همراه ۹۱۱۵۴۱۲۲۹۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه مؤسسه علمی، پژوهشی، فرهنگی «هفت اقلیم»

از آن جایی که یکی از اهداف اساسی مؤسسه فوق ارتباطات و تعامل فرهنگی با کشورهای اسلامی و هم جوار خصوصا افغانستان، پاکستان، هند، بنگلادش و کشورهای مسلمان تازه به استقلال رسیده و ... می باشد، مناسب هست تا اولین اثر چاپی این مؤسسه نوپا را با قلم و اندیشه چهره های داعیان وحدت امت اسلامی و محبوب کلیه مسلمانان، یعنی حکیم الامت و شاعر اسلام علامه دکتر محمد اقبال لاهوری، علامه نویسنده و مورخ شهیر هندوستان "سید سلیمان ندوی" و دکتر "سید راس مسعود" محقق و رئیس دانشگاه اسلامی علیگر هند، متبرک نمایم.

کتابی که تقدیم خوانندگان محترم می گردد، اصل آن به زبان اردو و به نام مسیر افغانستان» تین همسفر(سه همسفر) تألیف علامه سید سلیمان ندوی شاگرد برجسته علامه شبلی نعمانی می باشد.

پس از مشاهده کتاب مذکور ابتدا تصمیم بر ترجمه آن جهت چاپ مسلسل در فصلنامه «هفت اقلیم» گرفته شد که در پیش شماره های ۲، ۳ و ۴ این امر صورت گرفت، اما شیرینی و جذابیت مطالب این سفرنامه به حدی بود که لازم دانستیم تا در راستای رسالتی که داریم هر چه زودتر آن را به زبان فارسی برگردانده، تقدیم مسلمانان نمایم. همانگونه که در مقدمه های بعدی ملاحظه خواهید کرد، بنا به دعوت نادرشاه پادشاه افغانستان (پدر محمد ظاهر شاه) از سه تن از شخصیت های برجسته علمی هندوستان جهت اجرا و برنامه ریزی آموزشی کشور افغانستان دعوت به عمل آمد تا ضمن مشاهده مدارس دولتی و حوزه های علمیه و گفتگو با مسئولین مربوطه و ارایه دیدگاهها و راههای بهبود فرهنگ و آموزش افغانستان گامهای مهمی جهت پیشرفت فرهنگی برداشته شود.

«سفرنامه افغانستان» حاوی مسائل مختلفی از قبیل دین، فرهنگ، شعر و ادب و عرفان، تاریخ، جغرافیا، دعوت به اتحاد مسلمانان، سیاست و مدیریت،

قبایل و طوایف ، اخلاق و ... می باشد. ترجمه فارسی این اثر گرانها توسط مدرس، محقق و نویسنده محترم جناب آقای مولانا نذیر احمد سلامی، که از چهره های برجسته علمی و فرهنگی استان سیستان و بلوچستان هستند، صورت گرفته است. بر خود لازم می دانیم تا از تلاش های مجدانه و دلسوزانه و اصرار وی بر چاپ سریع آن تشکر و قدردانی نماییم.

برای تبیین و روشنی مطالب، کلماتی که نیاز به توضیح و تفسیر داشتند، در داخل پرانتز و یا به صورت پاورقی در پایین هر صفحه ذکر گردیده اند.

از خوانندگان محترم تقاضا می شود تا در صورت مشاهده هرگونه خطا و اشتباه، اغماض نموده ، انتقادات و پیشنهادات خود را به آدرس مؤسسه ارسال نمایید.

زاهدان ، خرداد ماه ۱۳۸۲ ش.

مطابق با ربیع الاول ۱۴۲۴ ق.

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه سید سلمان ندوی

سفرنامه‌ها به چند دسته تقسیم می‌شوند، دسته اول آن است که مشتمل بر موارد جذاب و مورد علاقه مردم باشد و جهان گرد، اطلاعاتی را پیرامون کشوری که بدان سفر کرده یا پیرامون ساکنان و اهالی آن کشور به اطلاع خوانندگان می‌رساند.

دسته دوم آن است که در آن علاوه بر اطلاعات دسته‌ی قبل به جنبه‌های علمی، فرهنگی، سیاسی و ابعاد دیگری نیز اشاره شود.

و دسته سوم سفرنامه آن است که در آن علاوه بر معلومات سیاسی مورد علاقه، معلومات علمی، تاریخی و مذهبی متناسب با استانداردهای علمی و هم آهنگ با مزاج و ذوق سفر کننده مطرح می‌شود. خواندن چنین سفرنامه‌هایی موجب افزایش علم و اطلاعات خوانندگان می‌گردد. مانند سفرنامه ابن بطوطه و ابن جبیر که در جوامع مسلمین از علاقه و شهرت خاصی برخوردار است و به لحاظ علمی در میان علماء متأخرین به عنوان منبع شناخته می‌شده و شخصیت علمی مسافران در چنین سفرنامه‌هایی متبلور می‌گردد.

سفر علامه سید سلیمان ندوی و هیئت همراهش به افغانستان از جهت اینکه یک سفر علمی محض بود، طبعاً علاوه بر اطلاعات عمومی حاوی معلومات علمی، مذهبی و تاریخی است و از جهت اینکه سید سلیمان ندوی و دو تن همراه دیگرش - علامه اقبال و سرراس مسعود - از شخصیت‌های برجسته و بارز جهان اسلام بودند، بر اهمیت این سفر افزوده می‌شود. علاوه بر این، اگر نویسنده‌ی این سفرنامه نیز عالمی با عمل و برجسته مانند سید سلیمان ندوی باشد، درخشندگی و زیبایی آن مضاعف می‌گردد.

از جمله ویژگی های سید سلیمان ندوی این بود که هرگاه ایشان در مسافرت های داخلی یا خارجی به جایی می رفتند، کلیه اطلاعات علمی، تاریخی، مذهبی و سایر معلومات مفید را تدوین نموده در مجله ها و جراید جهت استفاده عموم به چاپ می رساندند. سفرنامه اروپایی او که به نام «برید فرنگ» (قاصد فرنگ) شهرت دارد و هم چنین سفرنامه احمدآباد، گجرات و مدراس از این نوع سفرنامه ها هستند. سفرنامه های ایشان موجب فزونی علم خوانندگان می گردد.

سفرنامه علامه سید سلیمان ندوی در ارتباط با تنفیذ و اجرای یک سیستم آموزشی و علمی است، که بنا به دعوت نادر شاه شهید و به همراهی دکتر علامه اقبال و سرراس مسعود در اکتبر ۱۹۳۳ م. صورت گرفته است. این سفرنامه نخست به صورت مسلسل در ماهنامه «معارف» به زبان اردو چاپ شده و بعد به طور مستقل به صورت یک کتاب در آمده است. این سفرنامه اولین بار در سال ۱۹۴۵ م در حیدرآباد دکن و برای بار دوم در سال ۱۹۴۷ م به نام «سیر افغانستان» چاپ و پخش گردید. علامه سید سلیمان ندوی به دلیل تراکم کار و ضیق وقت موفق به نگاشتن مقدمه بر آن نشده بود و این کتاب تا مدت ها در دسترس نبود و نسخه های گذشته آن نیز همه به فروش رفته بودند. و اکنون که آخرین مسافر (مؤلف) این سفرنامه، در تاریخ ۲۲ نوامبر ۱۹۵۳ میلادی، به مسافرتی عزیمت کرد که برگشتن از آن مقدور نیست، در صدد برآمدیم تا رویداد مسافرت این آخرین مسافر را جهت استفاده علمی علاقمندان، سر و سامان داده تقدیم دارم. وقتی مطلع شدم که مولانا فضل ربی ندوی، صاحب مجلس انتشارات اسلامی، که در گذشته نیز کتابهای پدر بزرگوارم را به چاپ رسانده است تمایل دارند که «سفرنامه افغانستان» را بار دیگر به چاپ برسانند، بلافاصله آمادگی خود را برای چاپ مجدد آن اعلام داشتم. مجلس انتشارات اسلامی در حسن طباعت و روش زیبای کاری خود شهرت دارد. مطمئن هستم که «سفرنامه افغانستان» نیز از این مزیت و ویژگی مجلس انتشارات اسلامی بهره خواهد برد. پیشگفتار مولانا

عبدالقدوس هاشمی نیز زینت بخش صفحات این کتاب است، این شما و این هم
«سفرنامه افغانستان» بهره جوید و استفاده ببرید.

هو الله المستعان

سید سلمان ندوی

یک ذیقعدہ، ۱۴۰۷ هجری

۲۸ ژوئن، ۱۹۸۷ م.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیش گفتار

عبدالقدوس هاشمی

نادر شاه^۱ در سال ۱۹۳۳ م به منظور توسعه و پیشرفت همه جانبه و به ویژه جهت پیاده نمودن یک سیستم تکامل یافته ی آموزشی در افغانستان، سه شخصیت علمی و بارز و طراز اول شبه قاره هند، یعنی «سید سلیمان ندوی»، «علامه اقبال» و «سر راس مسعود» را به کابل دعوت کرد. این بزرگواران در ماه اکتبر سال ۱۹۳۳ م وارد کابل شدند. در طی مدت کوتاه اقامت خویش علاوه بر ملاقات با نادرشاه، با علماء، وزرا و شخصیت های ادبی نیز دیدار داشتند که پیرامون مسائل مختلف و مورد علاقه طرفین بحث و تبادل نظر شد و دولت و ملت افغانستان از دیدگاه های هیأت همراه به طور کامل استفاده نمودند.

مسلمانان شبه قاره هند چشم به راه بودند که این بزرگان از مسافرت افغانستان چه هدایایی برای آنان خواهند آورد؟ انگور پغمان یا انار قندهار. اما سید سلیمان و هیأت همراه مانند سعدی شیرازی، سخنان شیرین برای مسلمانان شبه قاره به ارمغان آوردند؛ و شایسته نیز چنین بود. زیرا چه هدیه ای می تواند بهتر از این باشد. علامه اقبال مثنوی معروف خود، «مسافر» را که نمادی از مجموعه ی احساسات شاعرانه و اندیشه های حکیمانه او در این مسافرت چند روزه بود، ارایه داد. مقابر و منظره های جذاب و دیدنی خیبر، سرحد، کابل، غزنین و قندهار، مقابر و بابری، محمود غزنوی، حکیم سنائی و احمد شاه درانی، سؤال و جواب

۱ - شاه نادر شاه پدر ظاهر شاه، که توسط دامادش داودخان معزول شد و پس از گذراندن حدود بیست سال زندگی در ایتالیا، در جریان اشغال افغانستان توسط نیروهای امریکایی و سقوط طالبان، اکنون به کابل بازگشته و در آنجا زندگی می کند.

زبان حال تربت‌های خاموش هستند. که علامه اقبال از دیدن آن مناظر اشک می‌ریختند.

حضرت استاد مولانا سید سلیمان ندوی در سال ۱۳۳۴ هجری این مطالب ارزنده را در "ماهنامه معارف" به زبان اردو چاپ و منتشر کرد و شاید این نخستین بار باشد که به صورت کتابی مستقل تحت عنوان "تین همسفر" - سه همسفر - تقدیم خوانندگان می‌گردد.

حوادث و جریانات در دنیا همواره بوده و خواهند بود، آثار و نشانه‌های تاریخی همواره یافت می‌شود، اما چشم‌های اقبال و سلیمان ندوی برای هر کس و در هر زمان میسر نخواهد بود. غنچه‌ها در هر چمن و در هر صبح، گل می‌شوند، اما هر شخص این «ورق معرفت کردگار را» کی می‌تواند بخواند؟ خورشید هر روز موقع شام در دامن مغرب غروب می‌کند، اما شعار توحید «انی للاحب الالفین» را چه کسی مانند خلیل علیه السلام در فضای پهناور گیتی طنین افکن می‌کند؟ عینا چنین است، همه افراد نمی‌توانند از سفر و سیاحت، یکسان استفاده کننده، افاده به جای خود.

با خواندن مطالب «سفرنامه‌ی افغانستان» روشن می‌شود که علامه ندوی با چه دقت نظر و زیبایی، افغانستان و آثار تاریخی آن را با گل و غنچه‌های گسترده علمی خود زینت بخشیده است. هرگونه تحسین در این خصوص مترادف «سخن بزرگ از دهان کوچک» محسوب می‌گردد. لذا قضاوت را بر عهده‌ی خوانندگان می‌سپاریم. اسلوب نگارش بقدری روشن و دور از لفاظی است که خواننده در تمام سفرنامه خود را شریک سفر تلقی می‌کند و چنان به نظر می‌رسد که نویسنده دست خواننده را گرفته او را در هر کوی و برزن با خود می‌برد و به او نشان می‌دهد که: ببین، آن شهر غزنه است، سلطان محمود غزنوی در این شهر زندگی می‌کرد. و بعد به ترتیب حوادث تاریخی را با ذکر نام و تاریخ و قوم، یکی بعد از دیگری برای او معرفی می‌کند.

و در پایان می فرماید: در نسل دهم عباسی غوری علاءالدین حسین به دنیا آمد و در انتقام خون برادرش سیف الدین شهر غزنه را یکسره به خاکستر تبدیل کرد و نزد توده مردم به «جهانسوز» ملقب گردید. بعد افتخار نامه ی علاءالدین جهانسوز را برای خواننده نقل می کند و در این فاصله کوتاه به شهر غزنین نزدیک تر می شوند و در باره غزنین نو حقایق تاریخی را به اطلاع خواننده می رساند. سخن از احمد شاه ابدالی و جانشینش تیمور شاه به میان می آید و به اطلاع خواننده می رساند که غزنین نو، توسط او بنا گردیده است. دیری نمی گذرد که به مرقد حکیم سنایی می رسند. مرحوم علامه اقبال در بالین او ایستاده زار و زار می گردید، اشک شوق، یاد مرگ و بی ثباتی دنیا از چشم های سید نیز سرازیر است. سنگ یاد بود روی مرقد را می خواند و خطاب به خود می گوید: فریب این سنگ یاد بود را نخوری، این سنگ مدت ها بعد از درگذشت حکیم، نصب شده است. ممکن است تاریخ حکاکی شده روی آن اشتباه باشد، تاریخ صحیح در گذشت این است. از آنجا به مرقد سلطان محمود می رسد، گروهی از اسب سواران در مسیر راه با وی دیدار می کنند. سخن از وضع مسلمانان جهان به میان می آید، سنگ روی مرقد را قرائت نموده به سمع خواننده می رساند و مرثیه معروف فرخی سیستانی را نیز به اطلاع خواننده می رساند:

شهر غزنین نه همان است که من دیدم پار چه فتاده است که امسال دگرگون شد کار

خلاصه سخن این بود که خواننده این سفرنامه چنان حس می کند که در معیت یک استاد بسیار کارشناس، آگاه و دانای روزگار دارد سفر می کند و علاوه بر تحقیق و تاریخ آثار و حوادث، نام کتابها را نیز به شاگردش معرفی می کند. به جز سفرنامه های حج و زیارت خانه خدا، این سفرنامه در زبان اردو نخستین سفرنامه ای است که به عنوان حاصل و نتیجه ی یک پژوهش و مطالعه

آکادمیک شناخته می شود. علامه شبلی نعمانی استاد سید سلیمان ندوی که سفرنامه «روم و شام» خود را مانند پژوهش آکادمیک به نگارش در آورده است. خواننده بعد از مطالعه این سفرنامه - «سفرنامه افغانستان» - کوتاه و مختصر، بدون اندک درنگ به قضاوت می نشیند و به این نتیجه می رسد که همانند تکمیل سایر اقدام های استاد وی شبلی نعمانی، تکمیل این حرکت او - سفرنامه - نیز توسط جانشینش - سید سلیمان ندوی - که منت عظیمی بر زبان اردو و مسلمانان شبه قاره هند دارد، صورت گرفته است. و این اطمینان قوت می یابد که علامه سید سلیمان ندوی (رح) که تمام زندگی او در خدمت به طالبان علم و تشنگان معرفت سپری شده است ، وقتی برای خدمت به برادران افغانی وارد کابل می شود، نیز برادران اردو زبان را به فراموشی نمی سپارد.

عبدالقدوس هاشمی

دارالسلام حیدر آباد دکن

شرح کوتاهی از زندگی مؤلف

علامه سید سلیمان ندوی در مورخه ۲۲ نوامبر ۱۸۹۴ میلادی مطابق با ۲۳ صفر ۱۳۱۴ هجری قمری در روز جمعه در یک روستای مردم قهرمان خیز ایالت بیهار^۲ چشم به جهان گشود. یکی از خانواده های سادات در این روستا زندگی می کرد که مورث اعلی وجد آن از مشهد مقدس در معیت شهاب الدین غوری به هندوستان آمده بود. سید سلیمان چشم و چراغ این خاندان بود. سید از طرف پدر و مادر از خانواده سادات بود. سلسله نسب پدری او به امام رضا (ع) و سلسله نسب مادری او به حضرت زید منتهی می شود.

سید سلیمان ندوی تحصیلات ابتدایی را در زادگاهش به پایان رساند و در سال ۱۹۰۱ م وارد دارالسلام ندوه العلماء لکهنو شد و تحصیلاتش را در این مرکز علمی به پایان رساند. در دوران تحصیلی یعنی در سال ۱۹۰۳ م، نواب محسن الملک به دارالسلام لکهنو رفت و از طلاب امتحان به عمل آورد و به آنان گفت: روزنامه عربی را قرائت کنند تا او گوش کند. سید سلیمان در این امتحان و آزمون رتبه اول را احراز نمود.

“علامه شبلی نعمانی” در سال ۱۹۰۵ م، به عنوان مسئول آموزش وارد لکهنو شد و با توجه به فراست خود، نبوغ علمی سید سلیمان را درک کرد؛ و او را برای رشد علمی بیشتر با خود همراه برد. سید در صحبت مولانا شبلی ذوق ادبی و مضمون نگاری خود را جلا بخشید.

سید در سال ۱۹۰۶ م شروع به نگاشتن مطالب به زبان عربی نمود و مطالب او در مجله ی عربی “البیان” و در مجله معروف و پرتیراژ مصر، یعنی “المنازل” چاپ و پخش می شد. در سال ۱۹۰۷ م نخستین جلسه ی دستار بندی فارغ التحصیلان ندوه العلماء برگزار گردید. سید پیرامون مقایسه علوم قدیم و

۲ - یکی از ایالات در شمال شرقی هندوستان.

جدید به زبان اردو به ایراد سخن پرداخت و سپس بنا به تقاضای شنوندگان به زبان عربی سخنرانی کرد و چنان فصیح سخن گفت که حاضران دچار حیرت شدند.

سید در سال ۱۹۰۶ م از ندوه فارغ التحصیل شد. علامه شبلی مؤسسه ای را برای تدوین و ترتیب سیره ی نبوی بنا نهاد و سید سلیمان را به عنوان معاون ادبی خود انتخاب نمود. در سال ۱۹۱۱ م زمانی که ایتالیا به طرابلس حمله کرد، هیجانی در مسلمانان هندوستان به وجود آمد و این حرکت سید سلیمان را نیز تحت تاثیر قرار داد به گونه ای که از کارهای علمی و ادبی، به سیاست روی آورد. در سال ۱۹۱۹ م نخستین جلسه ی تحریک خلافت در لکهنو برگزار گردید، سید نقش پل ارتباطی را در این جنبش میان روحانیون و سیاستمداران ایفاء نمود.

در اثر فعالیتهای ادبی سید، خورشید دارالمصنفین^۳ تا سال ۱۹۲۲ م به نصف النهار خود رسید. به گونه ای که کتابهای بسیار مهم و ارزنده توسط این موسسهء به چاپ رسید و انتشار یافت.

در سال ۱۹۲۴ م که سلطان عبدالعزیز آل سعود شریف حسین را شکست داد و حجاز را در تصرف خود در آورد به منظور ایجاد حکومت دینی، در حل اختلافات آل سعود و شریف حسین، تحریک خلافت هیاتی را به رهبری سید سلیمان به حجاز فرستاد.

بالاخره سید سلیمان ندوی بعد از انجام خدمات بسیار ارزنده برای مسلمانان جهان به ویژه برای مسلمانان هندوستان در عرصه های علمی، ادبی، فرهنگی و سیاسی در مورخه ۲۲ نوامبر سال ۱۹۵۳ م مطابق با ۱۴ ربیع الاول ۱۳۷۳ هجری

۳- دارالمصنفین اعظم گر بزرگترین مؤسسه علمی بود که علامه نعمانی آن را بنا نهاد و علامه سید سلیمان ندوی آن را رونق بخشید.

قمری زندگی را بدرود گفت، و روز بعد نماز جنازه او به وسیله خلیفه مجاز مولانا اشرف علی تھانوی - دکتر عبدالحی - در مسجد جامع بن نوری نیوتاون کراچی برگزار گردید و در کنار مولانا شبیر احمد عثمانی در نزدیکی جامعه اسلامی بن نوری در محوطه دانشگاه اسلامی به خاک سپرده شد.

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
ث	مقدمه مؤسسه هفت اقلیم
ح	مقدمه سید سلمان ندوی
ذ	پیشگفتار- عبدالقدوس هاشمی
ش	زندگی‌نامه مؤلف
۱	سفرنامه افغانستان
۳	دعوت سفر
۵	گذرگاه خیبر
۷	پاسگاه تورخم
۷	ورود به افغانستان
۸	پوشش اسلامی زنان پشتون
۱۰	مزایای خانه‌ها و قلعه‌های گلی
۱۲	شهر جلال آباد - باغ شهید
۱۴	ملا هدا
۱۴	قریه نملا و پارک ملی
۱۷	فتح آباد
۱	قریه کولال
۲۲	ورود به کابل و مراسم استقبال
۲۴	سرورخان گویا
۲۶	دعوتی سردار هاشم خان نخست وزیر
۳۰	شعر و قوالی
۳۰	روز جمعه و نماز جمعه پل خشتی

- ۳۳ درخانه خدا از غیرخدا تجلیل نمی شود.
- ۳۵ نقش راههای زمینی در کشورهای اسلامی از دیدگاه علامه اقبال.
- ۳۷ حضرت نورالمشایخ
- ۴۰ دعوت چای هندوستانی.
- ۴۳ برنامه برگشتن به هندوستان.
- ۴۳ پست افغانستان.
- ۴۴ موزه کابل
- ۴۶ نسخه‌های خطی موزه کابل.
- ۴۸ آمدن صدراعظم.
- ۵۰ برخی احوال و اسناد ویژه
- ۵۱ دیدار با شاه نادرخان شهید.
- ۵۴ توصیه نادرشاه به مسلمانان
- ۵۵ دعوت وزیر جنگ، شاه محمود خان
- ۵۷ دعوت شام از طرف انجمن ادبی
- ۵۹ خیرمقدم رئیس انجمن ادبی کابل.
- ۶۴ سخنرانی سید راس مسعود.
- ۶۵ سخنرانی سید سلیمان ندوی
- ۷۱ سخنرانی دکتر اقبال.
- ۷۶ باغ بابر
- ۷۹ مکتب صنایع نفیسه
- ۸۲ تعمیرگاه اتومبیل‌های دولتی
- ۸۲ ساختمان دکانهای جدید.
- ۸۲ مدرسه نظامی بالا حصار (مکتب حربی).

۸۴.	آرامگاه دوتن از یاران رسول الله (ص)
۸۴.	منازل مسکونی سفرا.
۸۵.	دارالعلوم عربی
۸۸.	مدارس جدید.
۹۱.	چاپخانه دولتی و عمومی
۹۳.	روزنامه‌ها و جراید.
۹۷.	دیدار پایانی با سپهسالار شاه محمودخان
۹۷.	پغمان.
۱۰۱.	دریای کابل
۱۰۲.	سینی تریم یا مرکز بهداشت حیوانات.
۱۰۲.	دیدار با برخی دوستان.
۱۰۴.	سفر به غزنین
۱۰۴.	انعام به خدمت گزاران
۱۰۵.	عزیمت از کابل
۱۰۷.	از کابل تا غزنین.
۱۰۹.	غزنین
۱۱۰.	بازار
۱۱۰.	نوار کاست اردو.
۱۱۱.	مسجد.
۱۱۱.	مهمانخانه دولتی
۱۱۲.	غزنین قدیم.
۱۱۳.	علاء الدین جهان‌سوز.
۱۱۵.	غزنین جدید.
۱۱۵.	ملاقربان

- ۱۱۶..... آثار باقیات غزنین
- ۱۱۶..... آرامگاه حکیم سنایی
- ۱۱۷..... گروه سواران افغانی
- ۱۱۸..... غزنین قدیم
- ۱۱۸..... آرامگاه سلطان محمود
- ۱۲۱..... مرقد پدر بزرگوار داتا گنج بخش لاهوری
- ۱۲۱..... مزار لایه خوار
- ۱۲۲..... شب غزنین
- ۱۲۲..... مقرر قلات غلزی و قندهار
- ۱۲۳..... مقرر یابیهق قدیم
- ۱۲۳..... ورود به مقرر
- ۱۲۵..... قلات غلزئی
- ۱۲۷..... فارسی ایرانی و افغانی
- ۱۲۸..... شب در قلات
- ۱۲۸..... حرکت از قلات
- ۱۲۸..... راه قندهار
- ۱۳۰..... اطراف خیبر چرا فتنه زا است؟
- ۱۳۱..... توقف گاه های قندهار
- ۱۳۱..... ورود به قندهار
- ۱۳۲..... ارگ قندهار
- ۱۳۳..... داخل ارک
- ۱۳۴..... قندهار
- ۱۳۴..... پشتوها و راجپوت ها
- ۱۳۵..... قندهار فعلی

۱۳۶. اقامت در ارگ شاهی.
۱۳۷. نهضت پشتو.
۱۳۸. استاندار قندهار و سایر مسئولین.
۱۳۸. خرقه شریف.
۱۴۰. مزار احمد شاه ابدالی.
۱۴۲. نسخه شاهی قرآن کریم.
۱۴۳. ارغنداب.
۱۴۴. مزار بابا.
۱۴۴. نیروگاه.
۱۴۵. چهل ستون.
۱۴۶. قندهار جدید یا شهر پیشنهادی.
۱۴۶. میدان ارتش.
۱۴۶. وضعیت شهر.
۱۴۶. منظره یک شهر اسلامی.
۱۴۷. روشنی شهر.
۱۴۷. موسیقی در باغ عمومی (پارک ملی).
۱۴۸. مسافرت شبانه راس مسعود.
۱۴۸. کنسولگری بریتانیا در قندهار.
۱۴۹. شب در قندهار.
۱۴۹. سیر و سیاحت خیابان‌ها.
۱۵۰. جهانی بودن زبان اردو.
۱۵۰. دکان‌ها صبح زود باز می شوند.
۱۵۰. مغازه ها.
۱۵۱. مسجد شاه بازار.

۱۵۱. صنعت سنگ
۱۵۱. مغازه دار
۱۵۲. مدارس و مؤسسه‌های علمی
۱۵۲. میوه‌های قندهار
۱۵۳. قلعه جدید و چمن - ۲ نوامبر ۱۹۳۲
۱۵۳. بیرون از شهر قندهار
۱۵۳. دفاتر
۱۵۴. تایید پروانه راهداری
۱۵۴. حرکت از قندهار
۱۵۵. جاده
۱۵۶. تخته پل
۱۵۶. صحرای سند و بلوچستان
۱۵۸. قلعه جدید
۱۵۸. مد تسبیح
۱۵۸. اقامت در قلعه جدید
۱۵۹. صحنه خداحافظی
۱۶۱. چمن
۱۶۵. کویته و ملتان
۱۶۵. تذکره معنویات
۱۶۹. کویته
۱۷۱. بهاولپور
۱۷۲. ملتان
۱۷۶. مندر یا معبد برهلا دپوری
۱۷۷. خانقاه و مزار حضرت بهاء الدین زکریا

۱۷۸. از ملتان به لکهنو
۱۷۹. رکن عالم
۱۷۹. مزار شمس تبریز
۱۸۰. عیدگاه
۱۸۲. مسجد علی محمد خان
۱۸۲. باغ عام و خاص
۱۸۳. قلعه کهنه
۱۸۳. مسجد جامع
۱۸۴. ملتان چهاونی
۱۸۵. محمذن لائبریریزبان ملتانی
۱۸۵. زبان ملتانی
۱۸۶. حرکت از ملتان
۱۸۶. لکهنو
۱۸۷. شهادت نادرشاه
۱۸۷. «مسافر» از دکتر اقبال
۱۸۹. فهرست اعلام

سفرنامه افغانستان

دعوت سفر

در ارتباط با سیر و سیاحت کشورهای اسلامی، از مدت ها پیش آرزو داشتم که حداقل، کشور اسلامی و هم جوار افغانستان را بینم. در سال ۱۹۲۷ م در جریان شرکت در کنفرانس جمعیه العلماء در پشاور، یکبار دیگر موفق شدم که گذرگاه خیبر را بینم. اما در هر دو بار نتوانستم به آن سوی قلعه ی لندی کوتل^۱ بروم.

جلوه گذرگاه خیبر و قلعه ی لندی کوتل، آتش عشق را حدت بخشید. در تابستان گذشته با دکتر ذاکر حسین - رئیس جمهور اسبق هند - پیرامون دیدار از افغانستان، میثاق قطعی به عمل آمد. هنوز فصل تابستان سپری نشده بود که صدای طلب دیدار از کوه طور طنین افکن شد.

نامه ای از دکتر علامه اقبال به دستم رسید دایر بر اینکه حکومت افغانستان، من (اقبال)، شما و سرراس مسعود را به منظور مشورت و نظرخواهی در برخی امور علمی و آموزشی به کابل دعوت کرده است، آیا شما آماده سفر هستید؟ در پاسخ عرض کردم، هرگونه خدمتی که درباره ی افغانستان از من ساخته است، برای ارایه ی آن آمادگی کامل دارم. بعد در تاریخ هفتم اکتبر نامه ای از کنسولگری افغانستان به امضاء سرکنسول جناب صلاح الدین سلجوقی به دستم رسید که در آن نیز به مسافرت به افغانستان دعوت شده بودم. آمادگی خودم را به جناب سرکنسول نیز اطلاع دادم. برنامه جناب سرکنسول این بود که مدعوین در جشن استقلال ۱۳ اکتبر^۲ وارد کابل شوند، اما تهیه و دریافت گذرنامه در این مدت کوتاه ممکن به نظر نمی رسید. بنابر این، تاریخ دقیق مسافرت بعد از صدور گذرنامه به مشورت همراهان سفر موکول گردید. گمان غالب بر این بود که،

۱ - لندی کوتل آخرین آبادی مرزی میان پاکستان و افغانستان در استان سرحد شمالی پاکستان است.

۲ - استقلال افغانستان از انگلیس

گذرنامه تا ۱۹ اکتبر، آماده شود. سرراس مسعود به دلیل مشغولیت و گرفتاری های دانشگاه مایل بودند که مسافرت کوتاه و مراجعت زودتر صورت پذیرد. هفدهم اکتبر گذرنامه ها آماده شد، برنامه ی مسافرت در ۲۰ اکتبر از لاهور و در ۲۱ اکتبر، از پیشاور تدارک دیده شد و مسافرت نیز طبق برنامه تعیین شده، صورت گرفت. تحقیقات یا تشریفات رسمی در این باره شروع شد در ۱۸ اکتبر مدارک من به امضاء نهایی رسید و در مورخه ی ۱۹ اکتبر به اعظم گر رسید. من به لکهنو رفته بودم، روز بعد توسط یکی از آشنایان گذرنامه من به لکهنو فرستاده شد و در مورخه ۲۳ اکتبر به دستم رسید و من در همان روز با قطار ساعت ۲ بعد از ظهر عازم پیشاور شدم. به حکیم عبدالعزیز ندوی، حکیم عبدالجلیل ندوی و عبدالغفور خان مسئول پاسپورت و ویزای افغانستان قبلاً درباره این سفر اطلاع داده بودم، در شب ۲۴ اکتبر قطار نرسیده به پیشاور در ایستگاه نوشهره رسید. آقایان حاجی عبدالعزیز و حاجی عبدالجلیل و حاجی عبدالرحمن قبل از ورود من، جهت استقبال به نوشهره آمده بودند. از دیدار با آنها بسیار خوشوقت شدم. بعد از یک ساعت قطار وارد پیشاور شد هر چند که درباره ی سفر من اعلامیه پخش نشده بود، اما نمایندگان حکومت افغانستان و بسیاری دیگر از دوستان و آشنایان و افراد جمعیه العلماء و ارکان (بهارت سبها) مجلس ملی هند، در ایستگاه قطار آمده بودند.

شب در منزل نو ساخته حکیم عبدالعزیز «امان منزل» سپری شد. روز بعد شرف دیدار با بعضی از روحانیون به عمل آمد. در ایالت سرحد نیز مانند ایالت پنجاب به جای شریعت، رسم و رواج جنبه قانونی دارد اما از زمانی که در ایالت سرحد «شوری» تأسیس شده است، بعضی از مسلمانان غیور و احساساتی سعی بر این نموده اند که به رسم و رواج خاتمه داده قانون اطاعت از احکام شریعت تصویب شود. این آقایان از من خواستند که در مراجعت از افغانستان در جلسه شریعت که قرار است در پیشاور برگزار گردد، شرکت کنم و

در فکر نبودم که مراجعت و برگشت از مسیر دیگری انجام خواهد گرفت با پیشنهاد این آقایان موافقت نمودم.

با ورود به پیشاور معلوم شد که هنوز محدودیت ها و تشریفات حکام دربارهی مسافرت به افغانستان به پایان نرسیده است، ویزای افغانستان و امضاء مقامات سیاسی ایالت سرحد هنوز باقی است. بعد از انجام این تشریفات روز بعد، ۲۵ اکتبر غذای ظهر در خانه حکیم عبدالجلیل ندوی تدارک دیده شده بود. بعضی از روحانیون و ریش سفیدان شهر به ناهار دعوت شده بودند. بعد از صرف ناهار نماز ظهر خوانده شد. اتومبیلی که قرار بود ما را به افغانستان انتقال دهد، در همین محل آمد. از اینجا به داروخانه ی افغانی حکیم عبدالعزیز رفتیم و با دوستان و آشنایانی که جهت تودیع در آنجا منتظر بودند، مراسم تودیع به عمل آمد و به سوی افغانستان حرکت کردیم. ساعت ۳ بعد از ظهر اتومبیل ما از حوزه استحفاظی پیشاور خارج شد با خود می اندیشیدم که موانع و مشکلات سفر اکنون خاتمه پیدا کرده است، اما دیری نگذشت که در دهانه دره خیبر رسیدیم، اتومبیل ما در جلو ساختمانی ترمز کرد، مأمورین حمل و نقل حکومت بریتانیا از هر سرنشین یک رویه و از هر اتومبیل چهار رویه به عنوان عوارض، وصول می کردند و رسید می دادند. سرنشینان اتومبیل ما سه نفر بودند، من، یک نفر محافظ و راننده .

گذرگاه خیبر

اکنون وارد گذرگاه خیبر شدیم. دو سوی دره تا مسافتی دور به وسیله کوههای سر به فلک کشیده احاطه شده بود و در وسط، جاده پر پیچ و خم و دره بود. حکومت انگلیس در محدوده ی قلمروی خود جاده را بسیار خوب و زیبا ساخته بود. تنگ ترین نقطه دره به نظر من جایی بود که در آن مسجدی به نام «مسجد علی» ساخته شده بود. این مسجد هر چند که کوچک بود اما یک مسجد تاریخی بود. در کنار مسجد قهوه خانه و چند دکان بقالی وجود داشت. در سال ۱۳۲۷

هجری دو دفعه تا این مسجد آمده بودم و توفیق اداء یک نماز در این مسجد را نیز یافته بودم. این دفعه نیز یک نگاه پرحسرت به این مسجد انداختم. قبلاً این مسجد نقطه مرزی و حد فاصل میان هندوستان و افغانستان بود. اما اکنون انگلیس نقطه مرزی و حدفاصل خود را به جلو کشانده است.

در قسمت بالایی دره و به موازات آن خط آهن خیبر که از جمله شاهکارهای مهندسین انگلیسی است یا بهتر بگوییم نماد کاملی از موفقیت سیاست انگلیس است، در سر تا سر دره ساخته شده است. این خط آهن به طول ۱۵ مایل طوری طراحی و ساخته شده است که گاهی بر قله کوه و گاهی بر دامن دره و گاهی سینه کوه را پاره نموده به گونه ای معجزه آسا مسیرش را ادامه می دهد. به هر حال با عبور از این مناظر زیبا و وحشتناک حدود ساعت چهار بعد از ظهر اتومبیل ما در وادی پهناور لندی کوتل در جلوی قلعه ای ترمز کرد. افراد و نیروهای انتظامی در میدان مشغول ورزش بودند. راننده همراه با محافظ داخل قلعه رفتند مدارک لازم را ارائه داده موفق به کسب اجازه برای ادامه سفر شدند. اتومبیل ما حرکت خود را سوی مقصد ادامه داد. بعد از پیمودن فاصله نسبتاً طولانی، جاده مصنوعی و معجزه ای حکومت بریتانیا به سر رسید و مسیر شوسه و طبیعی دره به استقبال ما آمد. و در همین نقطه ساختمان مرزی حدود و ثغور حکومت انگلیس قرار داشت. در یک ساختمان واقع در بلندترین نقطه کوه دفتر نمایندگی دره خیبر عابرین را برای بازدید مدارک سفر و انجام تشریفات گمرکی دعوت می کرد، محافظ و راننده به دفتر رفته با ارایه مدارک لازم، گذرنامه را مهر خروج زدند.

پاسگاه تورخم

پس از طی فاصله بسیار کوتاهی تابلوی مرزی افغانستان و هندوستان که در آن نوشته بود: «این آخرین نقطه مرزی هندوستان است، هیچ کس نمی‌تواند بدون گذرنامه معتبر از این نقطه به جلو بگذرد» نصب شده بود.

این نقطه، تورخم نام دارد و اکنون نقطه مرزی میان هندوستان و افغانستان است. احساس من این بود که حکومت انگلیس تمام قسمت پر پیچ و صعب العبور دره را به خاطر مصالح و منافع جنگی و سیاسی در تصرف خود در آورده است. از این نقطه به بعد دره نسبتاً وسیع تر می‌شود و جاده حالت طبیعی دارد. البته در نقاطی سنگ‌های بزرگ از وسط جاده برداشته شده و نشیب و فراز آن تسویه و مسطح گردیده است. در فاصله چند متری از این نقطه، بالای تپه ای نخستین پاسگاه مرزی افغانستان، بنام پاسگاه تورخم قرار دارد. در دامن این تپه چشمه آبی وجود دارد و باغ کوچکی با چند درخت که در یک زمین خالی و نسبتاً هموار قرار دارند که می‌توان به عنوان مسجد یا نمازخانه تلقی نمود، وضو گرفته، نماز عصر در این باغ به جا آورده شد. رئیس پاسگاه تورخم با دریافت چهار روپیه اجازه ادامه سفر را صادر نمود.

ورود به افغانستان

وارد حوزه ی استحفاظی افغانستان شدیم. از باریکی جاده کم کم کاسته می‌شد. کوههای نزدیک فاصله می‌گرفتند. ساعت ۵ بعد از ظهر بود به مرزبانی منطقه شرقی افغانستان رسیدیم. دره در این نقطه باریکی خود را داشت از دست می‌داد، آب جاری رودخانه باریک کابل با تمام زیبایی خود نگاه هر مسافر را به سوی خود جلب می‌کرد. ساختمانی به سبک ساختمان‌های غربی، منزل مسکونی رئیس مرزبانی بود و در اطراف خانه‌های گلی به چشم می‌خورد. بعد از استفسار، معلوم شد که این خانه‌های گلی متعلق به مأموران مرزبانی افغانستان هستند.

راننده و محافظ به دفتر مرزبانی رفته گذرنامه را به مهری که عبارت زیر در آن نوشته بود «به سرحداری در مشرقی ملاحظه شد برای رفتن به کابل» مهممور نمودند. این مهر به منزله‌ی اجازه ادامه سفر بود. قرار بود که من به عنوان مهمان حکومتی به رئیس مرزبانی معرفی شوم. اما رئیس مرزبان بیمار بود. به دلیل شتاب و ضیق وقت، انتظار بیشتر برای ما مقدور نبود، ناچار بودیم با عرض معذرت به سفر خود ادامه دهیم. سرباز افغانی، زنجیری را که به عنوان مانع در جلو ما بود، برداشت و اتومبیل به جلو حرکت کرد.

پوشش اسلامی زنان پشتون

وقت غروب نزدیک بود. مردان و زنان مسافر افغانستان، پیرمردان و جوانان در ایاب و ذهاب بودند. شتران، گاو، الاغ‌ها و گوسفندان از چراگاه‌ها به روستاها و چادرها برمی‌گشتند. از نقطه آغاز دره خیبر تا به این نقطه که ما بودیم زنان پشتون دهاتی در حالی که از فرق سر تا انگشت پاها در لباسهای سیاه رنگ ملبوس بودند و صورتشان ظاهر بود، با نهایت آزادی رفت و آمد می‌کردند، تا انگشت پاها در جامه سیاه بودند. شلوار خانم‌ها اغلب سیاه رنگ و از سر تا پاها چادر سیاه پوشیده بودند- از هر گونه زیور آلات و آرایش ظاهری یکسره خالی بودند- با دیدن این صحنه از پوشش بانوان پشتون، چنین تصور می‌شد که حجاب و پوشش ساده اسلامی شاید همین باشد.

وقتی چند کیلومتر از این نقطه به جلو رفتیم، نخستین پاسگاه افغانستان جلوه نمائی می‌کرد. چادرها نصب بودند. سربازان با لباسهای خاکی رنگ خود به این سو و آن سو در حال حرکت بودند، چند قدم جلوتر از این چادرها، چادری که در واقع آشپزخانه پرسنل پاسگاه بود به چشم می‌خورد. یونیفورم سربازان عبارت بود از: شلوار و کت و یک کلاه خاکی رنگ با اندکی برآمدگی در قسمت پیشانی و جلو. سربازان مصری نیز در همین لباس هستند، البته کلاه آنان، کلاه

ترکی است که بالای آن یک غلاف خاکی رنگ قرار دارد و در قسمت جلوی همین غلاف، برآمدگی ای مانند کلاه های انگلیسی (HAT) نیز قرار دارد و هدف از این برآمدگی در واقع حفاظت چشم‌ها از شدت گرمی آفتاب است.

تاریکی شب فضاء را احاطه کرده بود و اتومبیل سواری ما در یک عالم خاموشی و سکون شب با تمام سرعت خود به سمت جلو می‌دوید، گاه گاهی گروه کشاورزان پشتون و یا قافله کوچک مسافران خانه بدوش به چشم می‌خورد. همراه این کاروان، رمه دام‌ها و جانوران باربردار، حتی گاوها و الاغ‌هایی که بر کول خود مرغ‌ها را حمل می‌کردند نیز دیده می‌شد. جای جای اطراف رودخانه، مزرعه‌ها به چشم می‌خورد، پاسگاههای مسیر راه حکومت افغانستان نیز در فاصله هر چند کیلومتر دیده می‌شد که تمام اطاق‌های آنها از دیوارهای گلی ساخته بودند.

مزایای خانه ها و قلعه های گلی

در آن سوی گذرگاه خیبر تمام خانه ها از دیوارهای گلی ساخته شده اند و این خانه های گلی در این منطقه بسیار رواج دارد و اغلب چنین بنظر می رسد که شرایط اقلیمی منطقه به گونه ای است که این خانه های گلی در برابر باران و بارندگی مقاوم هستند. بارندگی در این منطقه نسبتاً کم است و مزرعه ها به وسیله ذوب شدن برفهای کوههای سر به فلک کشیده هیمالیا آبیاری می شوند، در برگشت از مسافرت در ملتان نیز خانه هایی شبیه خانه های گلی این منطقه به چشم می خورد. در کابل، غزنین و شهرهای دیگر افغانستان نیز چنین خانه هایی دیده می شد و شگفت آور بود که قلعه ها، پایگاه ها و ساختمان ها و منازل مسکونی پادشاهان افغانستان نیز، از همین خانه های گلی بودند. این گل ها فوق العاده لزج بوده و چسبندگی به خصوصی دارند. بعد از کاه گل این دیوار در نهایت استحکام خواهند بود. دیواره قلعه ها به عرض چند گز (متر) و در هر زاویه آنها برج های خاکی ساخته شده است. سوراخهای بسیار زیادی برای گذاشتن تفنگ ها، در دیواره قلعه ها در نظر گرفته شده است.

تقریباً هر خاندان در دره خیبر و در سایر مناطق قبایل آزاد، بطور مستقل و جداگانه چنین قلعه هایی دارند. این قلعه ها در واقع بخاطر نجات و حفظ جان از تهاجم قبایل علیه همدیگر ساخته شده اند. سردار یا سرپرست این قلعه "ملک" نام دارد. از جمرود تا لندی کوتل و بعد از لندی کوتل نیز چنین قلعه هایی هر چند که بعضی ها منهدم و بعضی دیگر سالم به نظر می رسید، به چشم می خورد. ساختمان هایی شبیه این قلعه ها که محل استقرار و پاسگاه های بین راهی افغانستان بودند و سربازان از پله های گلی آنها بالا و پائین می رفتند، نیز دیده می شد. از آن جهت که شب شده و بایستی به راهمان ادامه می دادیم و احتمال اینکه عبور از پاسگاه ها موقع شب ممنوع باشد، به تمام پاسگاه های بین راهی بوسیله تلفن اطلاع داده شده بود، دایر بر اینکه جلو کاروان ما گرفته نشود. ساعت هشت

شب بود، شب بسیار روشن و ماهتابی بود، کوهها بسان دیوارها ما را از هر سو احاطه کرده بودند، در بعضی جاها از شکم سنگها چشمه های آب نیز جاری بود. تا فرسخها خانه و کاشانه ای بنظر نمی رسید. سوای آواز موتور اتومبیل ما، سکوت شگفتی بر فضا حاکم بود و هیچ صدایی از هیچ جا شنیده نمی شد. در همین لحظه به پلی رسیدیم که به تازگی ساخته شده ولی هنوز مورد بهره برداری قرار نگرفته بود. رودخانه کوچکی از زیر پل می گذشت، راننده می خواست اتومبیل را از آب رودخانه عبور داده از بالای پل رد شود، آب که نسبتاً عمیق و بسیار سرد بود، موجب شد که موتور اتومبیل خاموش شود. برای به حرکت درآوردن موتور ناچار شدیم که اتومبیل را "هول" دهیم. برای این منظور قهراً حدود یک ساعت از ادامه به سوی مقصد باز ماندیم. هر چند که خاموشی شب فضا را فرا گرفته بود و هر کس در این میدان لق و دق احساس تنهائی می کرد، اما امنیت عجیبی بر فضا حاکم بود و چنان می توان نتیجه گرفت که راه ها کاملاً امن و مسافران از هر گونه تعرض و تجاوز مصون اند و خوشفکری و خوش نصیبی چشمگیری بر فضای مملکت اسلامی حکم فرما است، اتومبیل در نتیجه "هول" دادن چند بار تکان خورد و حرارت لازم برای روشن شدن موتور ایجاد گردید، موتور روشن شده به سوی بالا به حرکت درآمد.

شهر جلال آباد - باغ شهید

شهر جلال آباد نزدیک و جاده هموار و بسیار خوب بود. دو طرف جاده را درختان بلندی احاطه کرده بود که با پشت سر گذاشتن آنها چراغ‌ها و لامپ‌های جلال آباد بنظر می‌رسید. بالاخره وارد شهر شده در باغ شهید - مهمانخانه دولتی - منزل گرفتیم. سربازان و افسران تشریفات جهت استقبال به به درب ورودی باغ صف بسته بودند. داخل باغ ساختمان بزرگی بود، چند اتاق برای ما در نظر گرفته شده بود، اطاقها از هر جهت آماده بودند، میز، صندلی، تخت و سایر لوازمات در حد وفور تدارک دیده شده بود. آب و هوای جلال‌آباد، در این ماه اکتبر مانند هوای پیشاور سرد بود. بلافاصله پس از وارد شدن به مهمانخانه وضوگرفته، چون مسافر بودیم نماز مغرب و عشاء را در وقت عشاء بصورت جمع بجا آوردیم. اندکی بعد غذا آماده شد، پس از صرف غذا، سرده^۳ و انگور مشهور کابل زینت بخش سفره گردید. سرده بسیار شیرین و به قدری سرد بود که در آن فضای سرد خورده نمی‌شد. پس از استراحت شب، موقع صبح برای تماشای و سیر باغ رفتیم. فضا چقدر لطیف و مهر پرور بود. باغ در دامن کوه‌ها قرار داشت، رودخانه‌ی بسیار زیبا و کوچک کابل از دامن این کوه‌ها زمزمه کنان رد می‌شد. چشمه دیگری که مبدأ آن برای ما مشخص نبود، درکنار مسیر داخل باغ در جریان بود. درختان چنار دو طرف راهروی داخل باغ را احاطه کرده بودند. مسافرت ما در افغانستان مصادف با فصل پاییز بود. برگ و درختان در پاییز، در افغانستان به جای اینکه خشک شوند به زردی می‌گراییدند، بنابراین در هر طرف کوهی از برگ‌های زرد درختان به چشم می‌خورد. این باغ زیبای جلال آباد موسوم به باغ شهید بود، این نام شاید از آن جهت بود که "امیر حبیب الله خان شهید"، نخست آن را احداث کرده بود. سبک ساختمان باغ با سبک ساختمانهای هندوستان متفاوت بود. از وسط بالکونی به داخل یک هال (Hall)

بزرگ راه بود، این هال بزرگ (grand hall) با یک سقف گنبدی پوشانده شده بود، دو طرف آن اطاقها قرار داشت، در سمت عقب هال یک سایبان (دهلیز) بود و در زیر آن نهر آبی در جریان بود، احداث این باغ هر چند که به "امیر حبیب الله خان" منسوب است، اما کتیبه ای بر درب آن نصب شده بود و من سعی داشتم که کننده کاری های آن را بخوانم، سوای نام "افضل خان" بقیه نوشته های آن قابل قرائت نبودند و چیز دیگری مفهوم نبود.

شنیده بودم که در جریان تحولات و بحران های "سقه بچه" ساختمان های دولتی جلال آباد و سایر ساختمان های شهر به شدت دچار ویرانی و صدمه شده اند، دربها، پنجره ها و شیشه های ساختمان باغ شهید و چوبهای بکار رفته در ساختمانی که آثار سوختگی در آنها نمایان بود، حکایت از این ویرانی و صدمات داشتند.

در ساختمان ها و خانه های افغانستان به دلیل عدم استفاده از گچ و مواد سفید کننده و به خاطر بکار گرفتن گل و خاک در تعمیر داخلی و خارجی آنها، رونق و زیبایی ظاهری که در ساختمان های هندوستان بود، به چشم نمی خورد. مساجد نیز از گل و خاک بوده، هیچ گونه گنبد و گلدسته ای در آنها دیده نمی شد، روی این حساب مساجد یا سایر منازل از دور، هیچگونه امتیاز و درخشندگی برای بیننده نداشتند و به همین خاطر مورد علاقه جهانگردان نبوده و جاذبه ای برای آنها نداشتند هر چند که از داخل بسیار زیبا و آراسته بودند. شهر جلال آباد نیز از این سبک مستثنی نبود. برای مسافران هتل و رستورانی وجود داشت. به منظور تهیه چای، سماورهای روسی در جاهای متعدد و با فاصله اندک روشن بودند.

۴ - "سقه بچه" یعنی بچه ای که پدرش شغل ساقی در مجلس را داشته و در اینجا به معنی فردی از طبقه پایین جامعه که بعدها به حکومت رسیده است.

ملاهدا

در فاصله چند کیلومتری از شهر جلال آباد روستائی بنام "هدا" قرار دارد. روزنامه های انگلیسی و هندوستانی^۵ بیست سال قبل درباره یک شخصیت مذهبی بنام "ملاهدا" که در این روستا زندگی می کرد، مطالب بسیاری می نوشتند. "ملاهدا" بارها با سپاه انگلستان جنگیده است، لقب حکومتی او "نجم المشایخ" بود، مدرسه ای که در "هدا" قرار دارد به همین مناسبت منسوب به "نجم المشایخ" و موسوم به "نجم المدارس" است، از یک عالم کابلی شنیدم که "ملاهدا" کتابخانه بسیار بزرگی را در آنجا به ترکه گذاشته است. این مدرسه، یک مدرسه عربی و به سبک باستانی ساخته و اداره می شده است.

قریه نملا و پارک ملی

مسئول شهر جلال آباد به اطلاع من رسانید که یادبودهای سنگی زیادی متعلق به پیروان مذهب بودا در اطراف جلال آباد وجود دارد. جلال آباد در هشتاد مایلی پیشاور و در دویست مایلی کابل قرار دارد. یکصد و بیست مایل برای رسیدن به کابل باقی بود، این فاصله امروز باید طی شود.

صبح ساعت هشت، از جلال آباد به سوی مقصد حرکت کردیم، جاده خوب و قسمتی از آن نوسازی شده بود، کارگران مشغول پل سازی بودند، در بعضی جاها کار جاده سازی نیز در دست انجام بود، کارگران پشتو زبان مشغول کار بودند. کاروان های خانه بدوش که کالاهایشان را بر شتران و الاغ ها حمل می کردند و کشاورزانی که مشغول شخم زدن زمینهای زراعی بودند در فاصله های مختلف نیز به چشم می خوردند. به هر میزان که به جلو می رفتیم بر ناهمواری و سنگلاخ بودن جاده افزوده می شد. بعد از فاصله نسبتاً کمی از جلال آباد، نخستین آبادی

۵ - منظور از هندوستان همان شبه قاره هند است که شامل پاکستان و بنگلادش بوده است و این سفر قبل از تقسیم شبه قاره هند صورت گرفته است.

بزرگ قریه "تملا" بود. پارک ملی بسیار زیبا که مرکز مجهز جهانگردی و محل اقامت مهمانهای سلطنتی بود، در نزدیکی قریه "تملا" قرار داشت. در چهار طرف پارک ملی درختان بسیار بلند و زیبایی به چشم می خورد، در دو طرف راهروهای داخل پارک نیز درختان چنار که بر زیبایی محیط باغ می افزودند، نگاه سیاحان و جهانگردان را به خود جلب می کرد، هر چند که راه خروج از سمت دیگری بود اما، ما بخاطر دیدن باغ، از داخل باغ راه خود را انتخاب کردیم. پس از سیر باغ حرکت به سوی مقصد را ادامه دادیم، مزرعه ها و خانه های کشاورزان نگاه ها را به سوی خود جلب می کردند، باغها با درختان بلند و بالائی در میان زمینهای کشاورزی به چشم می خورد.

در زمان سابق که ماشین و وسایل موتوری نبود و اغلب مردم بوسیله اسب و شتر به مسافرت می رفتند، تقریباً بعد از هر دوازده الی سیزده مایل توقف می کردند و در هر توقفگاه، توسط مسئولین دولتی، اماکنی جهت توقف و استراحت کاروان ها وجود داشت و کلیه لوازمات توقف در این مکانها تدارک دیده شده بود. اکنون که مسافرت ها بوسیله اتومبیل ها و ماشینهای سریع السیر انجام می گیرند، فاصله میان این گونه استراحتگاهها طولانی تر است، یعنی بعد از هر هشتاد، الی صد و بیست و پنج مایل خانه‌هایی برای این منظور ساخته شده و لوازماتی تدارک دیده شده است. لازم به ذکر است که این منازل و خانه ها هر چند که سر راهی و برای اقامت کوتاهی ساخته شده‌اند، لکن هر گونه تسهیلات از قبیل وسایل پخت و پز و رختخواب و انواع مبل و غیره در آنها تدارک دیده شده است، ولی باز هم مسافران آنها را جزو خانه‌ها و اماکن باستانی می پندارند، واژه هندوستانی "پرٲ" او "توقفگاه" با کمال آزادی در زبان فارسی آنها مورد استفاده بوده و برای نشان دادن مسافت طی شده و باقیمانده از آن استفاده می شد. افغانها به جای "مایل" از واژه باستانی فارسی هند "کروه" استفاده می کردند، "کروه" را می توان مترادف با واژه "کورس" تلقی نمود و

کورس حدوداً معادل یا اندکی کم از سه مایل انگلیسی است ولی در حال حاضر در بازسازی و نوسازی جاده های بین شهری از واژه فرانسوی متر، سانتیمتر و کیلومتر استفاده می شود. تابلوهائی که مسافت طی شده و باقیمانده جاده ها را به مسافری نشان می دهند، نصب نشده اند و این امر شدیداً موجب ناراحتی و نوعی دل سردی و تشویش مسافری است. اگر مسئولان مربوطه به این امر توجه نموده، اندک اقدامی را مبذول دارند معنی اش این است که مشکل بزرگی را از دوش یا ذهن مسافری برداشته اند.

فتح آباد

یک الی یک و نیم ساعت بعد از عبور از "نملا" وارد منطقه "فتح آباد" شدیم، فتح آباد در ۱۸ مایلی جلال آباد قرار دارد. فتح آباد، درست در وسط و نقطه میانی کابل و پیشاور است. دهکده نسبتاً بزرگی است که مرکز تجاری کوچکی نیز دارد. مسافری می تواند بعضی از نیازهای غذایی خود را از این بازار تهیه کنند.

در حال حاضر که رفت و آمد مسافری و وسایل موتوری مانند: کامیونهای باری، تاکسی ها و اتومبیل های شخصی میان کابل و پیشاور به کثرت انجام می گیرد، لازم بنظر می رسد که در فاصله های کوتاهی، بنزین، گازوئیل و کارگاههایی جهت تعمیر و بازدید ماشین ها وجود داشته باشد. به همین دلیل، یک بازرگان مسلمان استان سرحد شمالی با حکومت افغانستان برای تأمین تدارکات بین جاده ای قرارداد منعقد کرده است. نخستین کارگاه این بازرگان در منطقه "دکه" بود و یک نوجوان مسلمان از اهالی پانی پت هندوستان در آنجا کار می کرد. کارگاه دوم در فتح آباد بود، ساختمان این دکان ساختمان جدیدی بود، طبقه زیرزمینی، ساختمان انبار مواد سوختی، مانند، بنزین و گازوئیل بود در قرب و جوار "نملا" زمین های زراعی زیبایی به چشم می خورد که کشاورزان افغان مشغول شخم کردن زمینها بودند، گاو آهن های اینجا شبیه به گاو آهن های هندوستان بودند. زمینهای زراعی به وسیله چشمه ها و نهرها آبیاری می شدند، این چشمه ها و نهرها بصورت طبیعی به سراشیبی رو آورده و تمام منطقه را سرسبز و شاداب می کنند و در نتیجه روستاها، در اطراف شکل می گیرند، بعد از مدتی که چشمه ها و نهرها مسیر خود را تغییر می دهند، روستاها و چادرها نیز به همان سو منتقل می شوند، آثار شکسته این نقل و انتقالات در جای جای این مسیر دیده می شوند.

روش آبیاری چنین بود که کشاورزان ابزاری چوبی شبیه کفگیر در دست گرفته، آب را از نهرها به سوی زمینهای زراعی هدایت می کنند، یعنی دهنه بیل را در نهر فرو برده بعد آن را به سوی زمین پرتاب می کنند، این روش سنتی و بسیار وقت گیر و در عین حال طاقت فرسا است. در شهرهای بزرگ افغانستان آب پاشی خیابانها نیز بهمین صورت انجام می گیرد. در دو طرف جاده ها و خیابانها چشمه ها جریان دارند. مأموران شهرداری که مسئولیت نظافت خیابانها را بر عهده دارند، بگونه ای که توضیح داده شد آب را از نهرها و چشمه ها برداشته به خیابان می ریزند تا جلو گرد و غبار گرفته شود.

از جلال آباد تا فتح آباد جاده چنان ناهموار و سنگلاخ بود که اتومبیل ها به راست و چپ هول می خوردند. گوئی کسی آنها را "هول" می داد. اتومبیل ما هر چند زیاد کهنه و مستعمل نبود باز هم آسیب دید. وقتی در فتح آباد می خواستیم سوخت گیری کنیم آنگاه متوجه شدیم که یکی از رینگهای چرخها شکسته است. با مشکل تمام یک تکه آهن پیدا کرده با خم کردن و بستن آن توانستیم رینگ شکسته را تا حدی قابل استفاده بنمائیم، برای این منظور حدود یک ساعت و نیم معطل شدیم. کارگر این تعمیرگاه یک مرد هندی بود، پذیرائی مختصری از ما به عمل آورد، این کارگر هندی به من گفت: در فاصله ۹ کیلومتری مرقدی است معروف به مرقد حضرت "لوط" و مردم از دور و دراز برای زیارت به آنجا می روند. چند پسر بچه که مشغول خواندن بودند به چشم می خورد و صدای قرآن و نوای بوستان و گلستان ادبیات فارسی قدیم از زبان آنان شنیده می شد. تن صدای آنها بسیار زیبا بود

و من از شنیدن این صدا لذت می بردم. حدود ساعت ۱۱ صبح بود که کار اتومبیل تمام شد و سفر ادامه پیدا کرد. جاده همواره، سنگلاخ و ناهموار و پر پیچ و خم بود. بعد از وارد شدن به کابل مطلع شدیم حکومت وقت، کار یک جاده میان کابل و پیشاور را آغاز نموده است و این مسیر نسبتاً بهتر و حدود پنجاه

مایل کوتاهتر است و با بهره برداری از این جاده نو، رفت و آمد و تجارت میان هندوستان و افغانستان توسعه خواهد یافت. به عقیده بنده موقعیت جلال آباد با پیشاور مانند موقعیت چمن و کویته است با قندهار، اما رونق و تحرکی که در مرکز تجاری و دکانهای قندهار به چشم می خورد، جلال آباد از آن محروم بود. حال آنکه جلال آباد در پنجاه مایلی پیشاور قرار دارد و از این رو بستر پیشرفت در آنجا بسیار مساعدتر است، زیرا که میان افغانستان و یاغستان و دیگر مناطق کوهستانی شرق، تنها همین یک شهر - جلال آباد - می تواند مرکز تجارت باشد.

قریه کولال

از فتح آباد حرکت نموده ساعت ۱۱ صبح وارد قریه "کولال" شدیم، هر چند که جمعیت آن اندک بود اما یک بازار و مرکز تجاری پر رونقی در آن دیده می شد. تمام اشیاء و کالاهای مورد نیاز روزمره در آن وجود داشت. چند فروشگاه مواد غذایی نیز به چشم می خورد. از اینجا تا کابل دیگر چنین جایی وجود نداشت، به همین خاطر توشه راه، تا کابل از اینجا تدارک دیده شد. این دکان و فروشگاه مواد غذایی را هتل نمی توان گفت، هر چند که ساکنان این قریه آن را به اسم هتل یاد می کردند، البته می توان آن را یک آشپزخانه بسیار تمیز، منظم و مرتب نامید، دکاندار در یک گوشه برای من میز و صندلی چید و روی آن غذا گذاشت. نان افغانی که در پیشاور مروج بود در سرتاسر افغانستان از نوع آن استفاده می شد. چپاتی (نوعی نان مرغن و نازک) در آنجا رواج نداشت. مانند اغلب کشورهای دنیا، نان در خانه ها از نانوائی های بازار می آمد، این نان های بزرگ تنوری هستند. نان، مرغ، تخم مرغ و فرینی برای هر کدام از ما (من، راننده و محافظ) جداگانه آوردند و با هر سرویس دو لیوان چای همراه بود، آری، با شنیدن قیمت بسیار نازل و ارزان انسان بهت زده می شود. تمام غذایی که ما سه

نفر خوردیم قیمت آن یک روپیه و یک آنه^۶ بود. تقریباً حدود یکصد و بیست و پنج مایل در خاک افغانستان طی شده بود اما هنوز یک گلدسته مسجد به چشم نمی خورد. بلافاصله این تصور در ذهنم تداعی می شد که آیا این سرزمین اسلامی خالی از مساجد است؟ از دکاندار پرسیدم، آیا اینجا مسجد هست؟ او به طرف سکوئی که در جلو بود اشاره کرد، وقت نماز ظهر بود، رفتم و دیدم که در بلندترین نقطه این قریه سکوئی ساخته شده است، در کنار سالون کوچکی بود که فقط یک درب ورودی داشت، در را باز کرده دیدم که در داخل دیوار جائی به عنوان محراب برای امام ساخته شده است و برای خطیب در گوشه محراب سکوئی که فقط دو تا راه پله داشت نیز ساخته شده بود. حالا متوجه شدم، بخاطر اینکه مساجد اینجا گنبد و گلدسته ندارند، کسانی که به تازگی وارد کشور می شوند، مساجد را تشخیص نمی دهند. به هر حال نماز ظهر را در وقت ظهر^۷ جمع خوانده حدود ساعت ۳ بعد از ظهر سفر را ادامه دادیم. به هر میزان که به جلو می رفتیم بر پیچ و خم ها و نشیب و فراز جاده افزوده می شد. جاده فقط برای نام بود، در واقع در وسط کوهها و گاهی به این سو و گاهی به آن سو، از میان سنگ ها و کوهها، بدون انجام هر گونه عملیاتی بلکه فقط بوسیله لاستیک خودروها راهی بخودی خود ساخته شده است و بقدری باریک است که دو خودرو مشکل می تواند از آن عبور کند. در دو طرف مسیر پرتگاهها، غارها و چشمه هائی وجود داشت که اگر راننده برای یک لحظه غفلت می کرد، خبری از استخوانهای سرنشینان هرگز بدست نمی آمد، پیچ و خم های جاده های مناطق کوهستانی بقدری زیاد و خطرناک بودند که هر آن این احتمال وجود داشت که کامیونی از آن سو با اتومبیلی که از سمت مقابل می آمد تصادف کند و واقعیت

۶- آنه مساوی با یک شانزدهم روپیه است

۷- احادیث درباره جمع نماز ظهر و عصر یا مغرب و عشاء در سفر نزد ائمه ثلاثه - شافعی، حنبلی و مالکی - معمول بها هستند و احناف آن احادیث را به جمع صوری (نه حقیقی) حمل می کنند.

این است که اگر راننده تردست و کهنه کار نباشد، جان سلامت بردن بسیار مشکل می شود، با دیدن این راه پست و بلند و ناهموار به یاد شعر درویشانه سعدی افتادم که می فرماید:

گهی بر طارم اعلی نشینم گهی بر پشت پای خود نبینم

با عبور از این جاده ناهموار و پر نشیب و فراز و بلند و بالا، بعد از مغرب به نقطه ای رسیدیم که در آنجا بر دریای کابل سدی ساخته شده بود و آب از سرریز سد و بلندای آن به طرف پایین می ریخت. در جوار سد، روستائی به نام "خاک جبار" بود از خاک جبار تا فرسخ ها دور جاده بسیار باریک ناهموار و سنگلاخ بود. کامیونهای که موقع شام از کابل، اجناس یا مسافر حمل می کردند تمام شب در طول راه تردد می کردند.

ورود به کابل و مراسم استقبال

در پایان وقت مغرب، ۱۵ مایل نرسیده به کابل وارد محلی بنام "بت خاک" شدیم، بت خاک دروازه کابل بود، مرکز تجارتي بسیار پررونقی به سبک بازارهای باستانی در آنجا به چشم می خورد، رفت و آمد و تردد مردم در اینجا زیاد بود، اتومبیل در ساختمانی که در لب جاده قرار داشت توقف نمود، این ساختمان جای وصول عوارض از خودروهائی بود که به سوی کابل می روند. از بت خاک جاده کابل بسیار راست و هموار بود، در دو طرف جاده چشمه ها جریان داشت و در دو طرف جاده درخت چنار کاشته شده بود، این درختهای بلند و بالا بر زیبایی منظره می افزودند. با نزدیک شدن به شهر، زرق و برق روشنی افزایش می یافت. به محل بازرسی شهر کابل رسیدیم. شماره اتومبیل، نام راننده و نام سرنشینان در این پایگاه نوشته می شد، در همین پاسگاه بودیم که تلفنی به ما خبر رسید که چند نفر از طرف حکومت جهت استقبال می آیند، چند دقیقه باید منتظر باشیم. درست بعد از شش دقیقه یک خودرو سریع السیر نزدیک محوطه پاسگاه آمد و توقف نمود و چند تن از اتومبیل پیاده شدند، یکی نماینده وزارت خارجه، یک نفر نماینده وزرات آموزش و پرورش و دو نفر دیگر از معتمدین شهر بودند، همه آنان با کمال خوش رفتاری مصافحه کردند و از طرف وزارت های مربوطه خوش آمد گفتند و سخنانی که مشعر بر مهمان نوازی و محبت بودند، بر زبان آوردند و مرا با اتومبیل خود به شهر بردند. شب بود، اغلب نقاط شهر با لامپ های خیابانها روشن بود. ساختمانهای برخی نقاط شهر بسیار زیبا، عالی و خیابانها تمیز و وسیع بودند. افراد پلیس و مأموران نیروی انتظامی با یونیفورمهای مخصوص خود در خیابانها مشغول گشت زنی و حراست بودند. از کابل قدیم عبور کرده وارد کابل جدید شدیم و به "دارالامان" رسیدیم، جائی که "امیرامان الله خان" در عهد خود در صدد بود آن را به شیوه جدید و مدرن در آورد. حدود چهار الی پنج ساختمان جدید تحت نظارت مهندسان اروپایی در این نقطه شهر

احداث شده بود، هر ساختمان دارای چند طبقه بود و یک ساختمان از آنها مخصوص مهمانهای امیرامان الله خان یا مهمانهای حکومتی بود. اتومبیل ما در جلو همین ساختمان توقف کرد و من و هیئت همراه از اتومبیل پیاده شده وارد باغ شدیم.

سرور خان گویا

بر دروازه ورودی باغ استقبالیه و محل استقرار شخصی بود که مهمانان تازه وارد را پذیرائی و راهنمایی می کرد. نام این آقا "سرور خان" و فامیل او "گویا" بود. آقای سرور خان گویا نوه "سردار عبدالقدوس خان" که از سرداران نامی دوران "امیر عبدالرحمن" بحساب می آمد، بود. حدود ۲۵ تا ۳۰ سال سن او بود، علاوه بر زبان فارسی به زبان عربی و انگلیسی نیز مسلط بود، با شعر و شاعری نیز علاقه خاصی داشت، اغلب اشعار فارسی را از حفظ داشت، تمام اشعار گزیده و منتخب شعر العجم و خریطه جواهر میرزا مظهر جان جانان را حفظ بود، می توان حدس زد که او ۲۵ الی ۳۰ هزار شعر را از بر داشت، او دارای اخلاق بسیار نیکو، روش و منش شایسته، ذهن و تیزهوشی فوق العاده و مزاجی بسیار والا داشت، حافظ تذکره ها، جویای نسخه های قلمی و در تحریر ادبیات فارسی از اسلوب و سلیقه خاص خودش پیروی می کرد، از ارکان و اعضای بلند پایه انجمن سلطنتی کابل (رایل آکادمی) بود. این انجمن ادبی توسط حکومت وقت تشکیل شده بود، مطالب او در ماهنامه کابل نشر و چاپ می شدند. بلافاصله بعد از اینکه سرورخان خودش را برای ما معرفی کرد، گفتم: « دو کابل^۸ دیده بودم و اکنون در کابل می بینم» سرورخان از شنیدن این جمله بسیار خوشحال شد و مرا به طبقه دوم مهمانخانه، جائی که همراهان ما از قبل در آنجا اسکان یافته بودند، برد و یک اطاق در آنجا برای من رزرو شده بود. سرور خان نخست مدیر مهمانخانه (هتل) را برای من معرفی کرد و بعد با دکتر علامه اقبال و سر راس مسعود ملاقاتی به عمل آمد. پروفیسور هادی، سرراس مسعود و وکیل علامه رسول خان، علامه اقبال را همراهی می کردند، با این آقایان دیدار صورت گرفت، پروفیسور هادی از دوستان قدیمی من بود- از دوازده سال قبل با ایشان آشنا هستم- آقای پروفیسور هادی برادرزاده نواب محسن الملک هستند، آقای

۸ - منظور از دو کابل، شهر کابل و رساله کابل است

هادی نخست برای تحصیلات عالی علوم تجربی به انگلستان رفته بود و بعد از مراجعت در جامعه ملیه به سمت استادی نائل آمد. در جامعه ملیه رشته علوم تجربی را رشد و رونق بخشید و بعد به دانشگاه اسلامی علیگر منتقل شد. از جهتی، فارسی، زبان مادری ایشان محسوب می شود و با لهجه ایرانی حرف می زند و از صورت زیبای مردانه نیز بهره برده است، دکترای ادبیات فارسی را از دانشگاه لندن نیز اخذ کرده است و پیرامون کشتیرانی ایرانی کتابی به زبان انگلیسی نیز نگاشته است. علامه رسول خان ۲۴ سال قبل^۹ در عهد "امیر حبیب اله خان" به عنوان مشاور امور آموزشی در کابل زیسته است، روی این حساب وجود ایشان مایه خوشحالی همه ماها بود. به هر حال وقتی با این آقایان ملاقات کردم، درباره سفر عجولانه آنان و عقب افتادن خودم از کاروان، این شعر اردو در تمام دوران سفر برایم تداعی می شد:

یاران تیزگام نی منزل کوجالیا هم محو ناله جرس^{۱۰} کاروان رهی

یعنی همراهان توانمند و سریع رفتار به منزل رسیدند و ما هنوز منتظر صدای زنگی هستیم که بمنظور به حرکت درآمدن کاروان به صدا در می آید. همه در تائید این شعر و جهت تحقق آن یک صدا گفتند: به به. چنان احساس می شود که این شعر اکنون سروده شده است.

۹ - ۲۴ سال قبل از دوران نگاشتن این سفرنامه

۱۰ - در زمان قدیم که سفرها کاروانی بود، موقع حرکت کردن کاروان زنگی نواخته می شد تا افراد کاروان بدانند که وقت کوچ فرا رسیده است، به این زنگ «جرس» می گفتند.

دعوتی سردار هاشم خان نخست وزیر

مهمانان حکومتی^{۱۱} برای صرف شام ساعت ۹ شب نزد "سردار هاشم خان"، نخست وزیر مدعو بودند، به وسیله تلفن اطلاع رسید که مهمانهای تازه وارد نیز شریک دعوت هستند. تمام رفقا برای رفتن و شرکت در مراسم مهمانی آماده بودند و بخاطر اینکه تأخیر بیشتر صورت نگیرد، بدون آمادگی لازم و تبدیل لباس، شریک کاروان شدم. ما به وسیله دو اتومبیل برای صرف شام به راه افتادیم، در یک اتومبیل من، دکتر اقبال و سرور خان و در اتومبیل دیگر سراس مسعود، پروفیسور هادی و غلام رسول خان سوار شدیم، بعد از چند دقیقه به محل نخست وزیری رسیدیم، محل نخست وزیری یا صدر اعظم با لامپ ها و لوسترها آراسته شده بود، در تمام نقاط منزل و اطراف آن گارد مخصوص شاهی مشغول حراست بود. جلو یکی از درب های ورودی پیاده شدیم اغلب مهمانها آمده بودند، هیئت ما آخرین کسانی بودند که وارد مهمانخانه شدند، تمام ترتیبات بر سبک و شیوه اروپائی بود، از راه بالاخانه وارد یک سالن بزرگ شدیم، دیدار و معرفی مهمانها صورت گرفت. اسامی مهمانها که اکنون در خاطریم هستند بشرح زیر میباشند:

سردار شاه محمود خان وزیر جنگ و فرمانده نیروهای شاهی، شهزاده اسداله خان وزیر خارجه، سردار فیض محمد خان وزیر دربار، سردار احمدخان وزیر فواید عامه، الله نواز خان رئیس مجلس اعیان و پارلمان و میر عطا محمد خان. بعد از انتظار چند دقیقه، صدر اعظم، "سردار هاشم خان" تشریف آورد، او قد و قامتی بلند، صورتی زیبا و سفید مایل به سرخی نه خیلی کلفت و نه خیلی باریک بلکه میان جثه بود، ریش و محاسنی فرنگی، کلاه افغانی بر سر، و با کت و شلوار ملبوس بود. در افغانستان جدید از دوران "امیر حبیب الله خان" علاوه بر سر که کلاه افغانی داشتند، در سایر جسم "سوت" یعنی لباس غربی

۱۱- دکتر اقبال، سراس مسعود و هیئت همراه که قبلاً وارد کابل شده بودند.

می پوشیدند. تحصیل کردگان، صاحب منصبان، فرماندهان ارتش و پلیس حتی خدمت گزاران دفاتر دولتی از همین لباس - لباس غربی - استفاده می کنند. "هاشم خان" وارد محل پذیرائی شده با همگی مصافحه کرد، "سردار فیض محمد خان" وزیر خارجه، تک تک مهمانان هندوستانی را برای صدر اعظم معرفی کرد. سپس همه مهمانان درمعیّت سردار هاشم خان به اطاق پذیرائی رفتند، خدمت گزاران اطاق پذیرائی همگی به لباس سیاه ملبوس بودند، فقط دستکش آنها سفید بود و کلاه افغانی بر سر داشتند. میزهای غذا که مدور و گرد بودند، انواع و اقسام میوه روی آنها چیده شده بود، درکنار میوه ها گلهای بسیار زیبایی روی میزها به چشم می خورد. شیوه پذیرائی و آداب سلیقه و خدمت گزاران و تمام تشکیلات هماهنگ با استانداردهای جهان متمدن امروزی بود، و به قول علامه اقبال: «همه ما در حیرت و استعجاب بوده و با خود می اندیشیدیم که آیا ما در افغانستان هستیم یا در شهری از شهرهای دنیای مدرن امروز؟»

بر سر میز غذا از هر دری سخن به میان آمد، سرورخان گویا به طرف من - سلیمان ندوی - اشاره نموده خطاب به حضار گفت: مولانا می فرماید: شرح حال و زندگی اغلب علماء، فضلا، شعرا و ارباب کمال در ماهنامه کابل معروف به رساله کابل چاپ و نشر می شود، اما تا کنون از احوال و زندگی شخصیتی که نخستین بار در کابل مردم را به سوی اسلام دعوت کرد و دعوت اسلام را ارائه نمود، مطلبی به چاپ نرسیده است، همه با نگاه استفسار سؤال کردند: او چه کسی بود؟ عرض کردم: او "مقاتل بن حیان خراسانی" که از دست ابو مسلم خراسانی فرار نموده به کابل آمده بود، این سؤال و پاسخ بهانه ای شد دایر بر اینکه تاریخ افغانستان موضوع سخن ما قرار گیرد، "سردار فیض محمد" که در دوران "امان الله خان" وزیر تعلیم و در حال حاضر

مسئولیت وزارت خارجه را برعهده دارد، پیرامون این موضوع چنان مطالب ارزنده و مفیدی بیان نمود و رابطه افغانستان با خاندان موریای هندوستانی و سلطنتهای باستانی پنجاب را چنان مختصر، مفید و مستند شرح داد که به عظمت و آگاهی او در فن تاریخ معترف شدم "سراسر مسعود" با شرح حال مسافرتهای خود که به ژاپن انجام داده بود، بر لذت سفره افزود و دکتر علامه اقبال با بیان نکات فلسفی خود، حاضرین را محظوظ کرد.

در این جلسه دعوت و مهمانی معلوم شد که رئیس اعیان "سردار عطا محمد" در کنفرانس اسلامی که در سال ۱۹۲۶ میلادی در مکه مکرمه برگزار شده بود، با سفیر افغانستان همراه بود و او می گفت: من شما را سید سلیمان ندوی را - در آن کنفرانس ملاقات کردم، البته این ملاقات در خاطر من باقی نمانده بود. "سردار عطا محمد" انسانی بسیار بزرگ منش و با وقار و متین است، اغلب خاموش است، محاسن او که مطابق سنت است، بر زیبایی صورت و سیرت او افزوده است، حدود ۵۵ الی ۶۰ سال عمر دارد، به اغلب کشورهای عربی مسافرت نموده و بر زبان عربی تسلط دارد و با روانی کامل به عربی سخن می گوید. وزیر حریبه (جنگ) "محمود خان" کوچکترین برادر شهید نادرشاه مرحوم است، هر چند که جوان بسیار نیکو و صالحی به نظر می رسد، زمینه های محبت و احترام بطور اتم و اکمل در شخصیت او یافت می شود، محمود خان در لباس نظامی خود بود و شهزاده اسداله خان نیز لباس نظامی داشت، اسداله خان فرمانده گارد شاهی است، او برادر ناتنی امیر امان الله خان، خلیف رشید امیر حبیب الله خان مرحوم و خواهرزاده نادر خان و هاشم خان می باشد، هر چند از لحاظ سنی جوان است، اما نور و روشنی سعادت در چهره او نمایان است، حدود پنجاه سال یا اندکی کمتر سن دارد از جمله شرکاء دعوت سفره عام ما الله نواز خان نیز شایان توجه و تذکره است، ممکن است در خاطر خوانندگان محترم باشد که دوران جنگ

جهانی ۱۱ نفر دانشجو از دانشجویان دانشکده اسلامی لاهور از دانشکده گریخته به آن سوی مرز رفتند، الله نواز خان یکی از آن ۱۱ دانشجو بود. "الله نواز خان" از تبار و نژاد افغان است اما از مدت ها قبل خاندان ایشان در ملتان زندگی می کند، از این رو او هم ملیت افغانی دارد و هم ملیت هندوستانی، در جریان "سقا بچه" او نخستین و مؤثرترین حمایت را از "نادر خان" بعمل آورد. او به عنوان یک مجاهد در قبایل سرحد از اثر و نفوذ قابل توجهی برخوردار است، او ۳ نفر از قبایل سرحد را همراه خود نموده نزد "نادر خان" رفت و نخستین گروه متعلق به او بود که همراه با "شاه ولی خان" وارد کابل شد. حکومت فعلی خدمات او را بسیار ارج می نهد و پستهای کلیدی متعددی به او واگذار نموده است و در حال حاضر وزارت فوائد عامه (Public Work) را بر عهده دارد، جثه اش در حد مناسب کلفت، صورتش پهن، رنگش گندمی، و عزم و اراده از چهره اش نمایان است.

شعر و قوالی

بعد از صرف غذا وارد اطاق ملاقات شدیم، بازار چای، قهوه و سیگار گرم بود. پذیرائی به عمل آمد. "سردار هاشم خان" - صدر اعظم - درباره گوش کردن ترانه، حکم شرعی را جویا شده گفتیم: اگر با موسیقی همراه نباشد مانعی ندارد، ممکن است او مفهوم موسیقی را متوجه نشده بود. لذا گفت: "اینجا زنان بازاری و روسپی ترانه نمی خوانند، مردان ترانه می خوانند"، دکتر اقبال از توضیح من حمایت کرد. گروهی از قوالان و نوازندگان نظامی آمدند، مهمانان روی صندلی ها نشسته بودند، گروه قوال با ادای احترام وارد محفل شده روی فرش نشست و شروع به سرودن ترانه کرد. "بیدل"^{۱۲} عظیم آبادی در سرزمین هندوستان ارزش چندانی ندارد، اما در افغانستان و از قرار شنیدن در کشورهای آسیای مرکزی که زبان فارسی در آنجا رواج دارد، "بیدل" از اهمیت و ارزش چشمگیری بهره مند است. قوالان نخست از غزل‌های بیدل سخن را آغاز کردند و بعدچند غزل از حافظ شیرازی را زمزمه کردند. دوباره به غزل‌های بیدل برگشتند. این محفل سماع و قوالی بسیار رونق گرفت، در پایان با بجا آوری تشکر از میزبان محترم محفل به اتمام رسید و ساعت ۱۱ شب بود که مهمانان جهت استراحت به سوی خوابگاههای خود رفتند.

روز جمعه و نماز جمعه پل خستی

روز بعد، روز جمعه بود، بسیار تمایل داشتیم که شاهد مراسم جمعه در کشور همسایه و اسلامی باشیم. شخصیت‌های زیادی صبح جمعه به ملاقات ما آمدند و عده زیادی از آنان شخصیت‌های هندوستانی نژاد بودند. اکثر ملاقات کنندگان را فرهیختگان و تحصیل کردگان افغانی و هندوستانی تشکیل می دادند. تفاوت

۱۲ - یک شاعر فارسی دان هندوستانی است که شهرت بسزائی در مراکز ادبی دارد

وقت میان هندوستان و افغانستان حدود یک ساعت است. ساعت افغانستان یک ساعت از ساعت هندوستان عقب تر است. من عقربه ساعت را تغییر نداده بودم و سایر همراهان، ساعت های خود را با وقت محلی افغانستان هماهنگ کرده بودند. بعد از ساعت ۱۲ به وقت محلی، وقت برگزاری نماز جمعه بود. "شاه نادرخان" مرحوم، در مساجد مختلف نماز جمعه را بجا می آورد، اما در این روز تصمیم گرفته بود که نماز جمعه را در بزرگترین مسجد جامع، معروف به "مسجد جامع پل خشتی" بجا آورد، ما نیز به "مسجد جامع پل خشتی" رفتیم. از زمانی که یک فرد خارجی یعنی از گروه خوارج در مسجد جامع دمشق بر حضرت امیر معاویه حمله کرد، رسم بر این مقرر گردید که یک اطاق مخصوصی در مساجد برای سلاطین مسلمان ساخته شود، امیر معاویه وقتی این بدعت^{۱۳} را رواج داد، اسم این اطاق مخصوص "مقصوره" بود، اما معلوم نیست که در افغانستان این اطاق به چه اسمی موسوم است، به هر حال این مقصوره، در این مسجد جامع نیز ساخته شده بود و شاهان افغانستان همواره در این مقصوره نماز خوانده اند. "پل خشتی" پلی است که به جای چوب در آن خشت خام استفاده شده است و به همین مناسبت به پل خشتی شهرت پیدا کرده است. این مسجد در یک بازار تنگ، در بخش قدیمی شهر قرار دارد، مسجد هر چند که از لحاظ مساحت کوچک نبود اما از لحاظ رونق و زیبایی ظاهر به مساجد هندوستان نمی رسید، از محراب گرفته تا درهای ورودی مملو از نمازگزاران بود. تعداد مسلمانان خسته حال و بی بضاعت کم نبود. از ظاهر قضایا چنین استنباط می شد که وضعیت مالی و اقتصادی مسلمانان در سطح بسیار پایینی قرار دارد، تمام نمازگزاران در لباسهای افغانی ملبوس بودند. یک مولوی افغانی بالای منبر به زبان فارسی مشغول ایراد سخن و وعظ بود.

۱۳- واژه بدعت بمعنی رسم جدید و این واژه را خود مؤلف در کتابش بکار برده است. رک به سیر افغانستان، تین همسفر، ص ۲۷.

در خانه خدا از غیر خدا تجلیل نمی شود

ما را به اطاق مخصوص "مقصوره" بردند. شخصیت های بلند پایه و برجسته ای از پیش در آنجا حضور داشتند. دیری نگذشت که "اعلیحضرت شاه نادرخان" تشریف آورد. "نادر خان" قامتی بلند، رنگی مایل به سیاهی داشت، (یعنی سبزه رنگ) و در کت و شلوار منخطط ملبوس بود، کلاهی که آرم ستاره داشت بر سرش و دستکش های سفید بر دست ها پوشیده بود، "شاه نادرخان" با نهایت سادگی وارد مسجد شد، تمام اهل مسجد در صف ها نشسته بودند، بخاطر ورود شاه هیچکس از سر جای خود بلند نمی شد، یعنی شاه در جلو صف هائی که عبور می کرد، مردم بر سر جای خود نشسته بودند نه جهت تعظیم او بلند شدند و نه سخنران از سخن گفتن توقف کرد- این شیوه مسلمانان موحد چقدر زیبا و مؤثر است که در خانه خدا از غیر خدا تعظیم و تجلیل نمی کنند. وقتی "شاه نادر خان" به درب مقصوره رسید، چنان صحنه ای را مشاهده کردم که تابلو تمام نمائی از مساوات را در اذهان ترسیم می نمود. و این خاطره هرگز از خاطر من نمی رود. وقتی "شاه نادرخان" به درب مقصوره نزدیک شد، یک پیرمرد ضعیف و بلند قامت از جای خود بلند شد و خود را به "شاه شهید" نزدیک کرد، این پیرمرد عمامه عربی بر سر داشت و نزد شاه آمد، چهره شاه را بوسید (در افغانستان جهت اظهار محبت پیشانی و رخسار همدیگر را می بوسند). شاه نیز رخسار آن مرد کهن سال را بوسید و او را همراه خود به داخل مقصوره آورد و به افراد گارد خود دستور داد تا او را در صف جلو راهنمائی کنند و جای دهند. "شاه شهید" وارد مقصوره شده با تمام شرفاء و اعیان که از قبل در مقصوره آمده بودند، مصافحه و روبوسی نمود، چون نخستین دیدار من با شاه بود، "سردار فیض محمد خان" مرا معرفی کرد، شاه مصافحه کرد و با عجز و فروتنی تمام جویای احوال من شد و در کنارش مرا جای داد، اندکی بعد خطیب به سخنانش

پایان داد. مؤذن اذان گفت، بعد از اذان، نمازگزاران جهت اداء سنت قبل از نماز جمعه مشغول شدند. بعد اذان دوم گفته شد و خطیب خطبه را به زبان عربی ایراد نمود، در پایان خطبه دوم وقتی خطیب اسم شاه را بر زبان آورد، دیدم که او دست خود را روی سینه گذاشته و از باب فروتنی سرش را پائین گرفت، این عمل شاه مرا بسیار پسند آمد.

بعد از خطبه، دو رکعت فرض جمعه و بعد حسب معمول سنت ها خوانده شدند. مردم سر جای خود نشسته بودند، امام دعا کرد و همه نمازگزاران آمین گفتند. بعد از نماز، شاه یک صحنه پسندیده و مؤثر دیگری از خود نشان داد؛ آن مرد کهن سال را نزد خود طلبید خطاب به ما فرمود: « این از سادات است، انسان بسیار بزرگ، نیک منش و از آشنایان دیرینه من است » و بعد از آن مرد کهن سال برای سربلندی اسلام تقاضای دعا نمود، نخست او متوجه سخنان شاه نشد، شاه بار دیگر سخنان خود را تکرار کرد، آنگاه او دست‌ها را بلند نموده مشغول دعا شد و ما نیز دست‌ها را بلند کرده آمین گفتیم. بعد همه مردم بلند شدند، شاه خطاب به همه مهمانان فرمود: « ناهار صرف نشده است، اگر شما آقایان مایل باشید، با هم به صرف ناهار برویم. » به دلیل ضیق وقت و تراکم مشاغل، همه ما از انجام پیشنهاد او عذرخواهی کردیم، بعد شاه با همه مهمانان خداحافظی نموده سوار اتومبیل شخصی شده به خانه خود برگشت و پشت سر او گارد او براه افتاد.

نماز خواندن شاه و گدا در صف واحد برای ما هندوستانی‌ها که در یک کشور مستعمره که بیگانگان بر آن حکومت می‌کردند، زندگی می‌کردیم، صحنه‌ای فوق العاده مؤثر بود، بحدی که علامه اقبال فرمود: امروز برای من روشن شد که در دارالحرب چرا نماز جمعه نیست؟ به خدمت علامه اقبال عرض کردم: جناب دکتر، شما دیدگاه اسلام را در اشعار چنین به تصویر کشیده بودی:

“ ایک ہی صف میں کری ہوگئی محمود و ایاز نہ کوئی بندہ رہا نہ کوئی بندہ نواز ”

ترجمه : یعنی خاصه اسلام این است که میان شاه و گدا، آقا و غلام هیچگونه تبعیضی نیست، محمود و ایاز، آقا و غلام، شاه و گدا در صف واحد در کنار یکدیگر ایستاده خدای خود را عبادت می کنند.

اما امروز نمونه عملی آن را مشاهده کردی و مساوات اسلامی را با چشم سر دیدی و تجربه نمودی، علامه اقبال در جواب فرمود: آری، آری. در برگشت از نماز جمعه یک مقام مسئول و آگاه نیز با من و علامه اقبال همراه بود، پیرامون حوادث ترکستان بخش چین، از وی کسب اطلاعات شد، افغانستان و ترکستان با هم مرز متصل و مشترک دارند، از سخنان این مقام مسئول چنین استفاده می شد که مانند هندوستان، در افغانستان نیز مناطق نیمه خود مختار قبایلی وجود دارد که با ترکستان بخش چین رابطه دارند، حدود پنج هزار افغانی از مناطق نیمه خود مختار قبایلی همدوش با ترک ها علیه روسیه شریک جهاد بودند، اگر اندکی موفقیت در این جنگ نصیب مجاهدین شود روسیه برای برسمیت شناختن آنان آماده است حتی روسیه استاندار سابق بخارا را به عنوان سفیر کبیر خود در نظر گرفته است، این مطلب نیز برای ما روشن شد که خطرهایی که به مقصد رسیدن این نهضت ترکی و موفقیت آن را تهدید می کنند، از جانب نیروهای ارتش چینی نیستند بلکه این خطرها ناشی از اختلافات و فرقه انگیزی های داخلی خود مسلمانان هستند، حتی نیروهایی که از چین برای جنگیدن علیه نهضت ترک آمدند، از "تنگیان" یعنی از مسلمانان چین هستند.

نقش راههای زمینی در کشورهای اسلامی از دیدگاه علامه اقبال

علامه دکتر اقبال درباره اسلام و مرکزیت خاورمیانه نکته بسیار شگفت‌آوری را که در پرتو شرایط و اوضاع قطعاً متوقع بود، بیان فرمود، یعنی اینکه: «اروپا در این پیشرفت جدید توجه خود را به نیرو و راههای دریائی متمرکز نموده است و تمام رفت و آمدهای تجاری و راههای سیاحتی را از طریق دریا انجام می‌دهد و بوسیله کشتی‌های تجاری و مسافرتی شرق را با غرب گره زده و مرتبط ساخته است، اما از دور نمای آینده چنین بر می‌آید که این راههای دریایی ارزش و اهمیت خود را در آینده نزدیک از دست خواهند داد و در آینده راههای خاورمیانه (آسیای مرکزی) مشرق و مغرب را بهم گره خواهند زد و بجای راههای دریایی راههای زمینی حایز اهمیت خواهند بود، کاروان‌های بازرگانی من بعد بوسیله کامیون‌ها، هواپیماها و قطارها میان باختر و خاور رفت و آمد خواهند کرد و این راههای بازرگانی در کشورهای اسلامی زمینه ساز انقلاب و دگرگونی عظیم اقتصادی و سیاسی خواهند بود. در آن موقع افغانستان مانند سابق و گذشته اهمیت سوق الجیشی و تجاری خود را بدست خواهد آورد. بنابراین افغانستان از همین حالا باید خود را برای چنین شرایطی آماده سازد.»

برای اثبات این دیدگاه شرایط جلو چشم ما هستند از پیشاور به کابل، از چمن به قندهار و از کابل به مزار شریف و هرات اتومبیل‌ها و کامیون‌ها در حال تردد هستند از آن سو به بخارا و از این سو به ایران حرکت کنید در گذشته مسلمانان شرق اوسط (آسیای میانه) از راه خشکی به زیارت خانه خدا می‌رفتند و در دوران حکومت اکبر از بندرگاه‌های هندوستان راهی آن دیار می‌شدند و در عهد حکومت انگلیس مسلمانان افغانستان و ترکستان بلکه مسلمانان اغلب کشورهای شرقی از مسیرهای دریایی و بنادر آبی هندوستان برای رفتن به حج استفاده می‌کردند اگر راه زمینی درست شود مطمئن باشید که حجاج کشورهای مذکور قطعاً راه‌های زمینی سابق را ترجیح خواهند داد و از

راه افغانستان یا بلوچستان به ایران و از ایران به عراق و از عراق به نجد و از آنجا به حجاز خواهند رفت. همین مسیر در زمان خلفا و سلاطین اسلامی مورد استفاده بود. امروزه نیز اعلام مسیرهای زمینی در هندوستان برای کاروان‌های زایرین خانه خدا، مقدمه ای برای این آینده روشن است.

با وارد شدن دوباره به دارالامان بسوی میز غذا رفتیم. نخست غذاهایی به سبک غذاهای انگلیسی روی میز غذا چیده شده بود ولی در ردیف‌های بعدی غذاهای شرقی حتی غذاهای هندوستانی به چشم می‌خورد. تفاوتی میان غذاهای هندوستانی و افغانستانی دیده نمی‌شود الا اینکه در افغانستان فلفل خیلی مورد استفاده نیست. انواع برنج و استانبولی شبیه با برنج و استانبولی هندوستان بودند. گوشت و خورش نیز با گوشت و خورش هندوستان تشابه زیادی داشتند. یک نوع برنج بنام «متان» در افغانستان بسیار متداول بود البته خورش لپه (دال) در بیرون از هندوستان یافت نمی‌شود و در افغانستان نیز نبود.

دوستان ما در سر سفره عبارت بودند از: علامه دکتر اقبال، سراسر مسعود، پروفیسور هادی، غلام رسول خان، وکیل سردار فیض محمدخان، الله نواز خان و سرور خان گویا.

حضرت نورالمشایخ

ساعت ۴ بعداز ظهر جهت ملاقات با «حضرت نورالمشایخ» توسط علامه دکتر اقبال تعیین شده بود من نیز عضو این هیئت بودم حضرت نور المشایخ در هندوستان به «ملا شور بازار» شناخته می‌شد. نام اصلی او «فضل عمر» است او از مشایخ طریقه مجددی است در شهر کابل، قبایل اطراف و در ارتش پادشاهی، معتقدین و مریدان زیادی دارد در جنگ ۱۹۱۸م. که میان افغانستان و انگلیس صورت گرفت، ملا شور بازار همدوش با ژنرال نادر خان شریک جهاد بود و مردم قبایل را به وسیله سخنرانی‌ها و نفوذ مؤثر خود برای شرکت در جنگ علیه انگلیس و همدوش با سپاهیان افغانستان آماده می‌کرد. او در جنگ آزادی افغانستان سهم بسزایی داشت. ایشان در هندوستان نیز پیروان و معتقدین زیادی دارند. پشتوهای ساکن دستان «کاتیوار» جملگی از مریدان وی هستند. ملاشور بازار در دوران پایانی سلطنت امان الله خان به هندوستان آمد و چنین معروف است که، امان الله خان در اجرای اصلاحات خود وقتی از حد معمول تجاوز کرد، ملا شور بازار به عنوان اعتراض از کشور خارج شده و تعهد نمود تا امان الله خان بر سر قدرت است، به کشور برنمی‌گردد. در تمام دوران «بچه سقه»، او در هندوستان زندگی می‌کرد برادرش آمد تا او را به افغانستان برگرداند ولی او از وی اطاعت نکرد وقتی نادرخان به قدرت رسید آنگاه او به هجرتش خاتمه داد و به افغانستان برگشت حکومت وقت احترام زیادی برای او قایل شد و وزارت دادگستری را به او سپرد و برادرش محمد صادق خان مجددی را به عنوان سفیر کبیر افغانستان در مصر منسوب کرد.

لقب نورالمشایخ از طرف حکومت وقت (سلطنت شهیدنادرخان) به او داده شد و او اکنون در افغانستان با همین نام و نشان شناخته می‌شود ولی نام دیگر آن - حضرت صاحب شور بازار - نیز از اذهان محو نشده است و با این نام و

نشان نیز او را می‌شناسند. او مسئولیت وزارت دادگستری را به مدت کوتاهی برعهده داشت اما با تصور به اینکه این مسئولیت با وظیفه اصلی او که همانا درویشی و شیوه ارشاد و مرشدی بود، مناسبت نداشت آن را رها کرد و بار دیگر بر مسند طریقت و ارشاد روی آورد و مستعفی شد و حکومت نیز استعفای او را در ظاهر پذیرفت اما او رسماً هنوز وزیر دادگستری بود و دامادش مولانا فضل احمد مجددی معاون اول او بود و کارهای وزارت را او انجام می‌داد.

منزل ایشان در بخش قدیمی شهر در داخل یک کوچه بود. اتومبیل ما درست در سر یک پیچ در کوچه متوقف شد من و دکتر اقبال از اتومبیل پیاده شده وارد کوچه شدیم متأسفانه کوچه‌ها تمیز نبود و سیستم فاضلاب بسیار بد بود به هر حال روبروی یک منزل در داخل کوچه به تنی چند که از پیش در آنجا در حال انتظار بودند ملحق شدیم. منزل از هرگونه ساخت و ساز تشریفاتی یک سره خالی و از هر جهت ساده و درویشانه بود. بیرون آن جایی برای نشستن هم نبود چنین استنباط می‌شد که این منزل برای زنان ساخته شده بود. پس از آویزان کردن پرده به ما اجازت داده شد تا به اتاق مورد نظر که از پیش تعیین شده بود وارد شویم. مولانا فضل احمد ما را به یک اتاق دراز که در یک گوشه آن تختی گذاشته و سایر قسمت آن با فرش‌های بسیار ساده و معمولی مفروش بود هدایت کرد، ملا صاحب (نورالمشایخ) روی تخته نشسته بود ما روی فرش نشستیم. ملا صاحب به لحاظ جسمی از مولانا شوکت علی ما کمتر نبود، موهای سر و محاسن او هنوز سیاه بودند به دلیل ناراحتی پاها از راه رفتن معذور بود قبلاً با دکتر اقبال یک مرتبه در لاهور ملاقات کرده بود با من ملاقات نشده بود از من سؤال کرد از آستان بیهار هستی؟ گفتم: آری، ملا صاحب با اکثر علماء و مشایخ شبه قاره هند آشنا بود به مناسبت نام من، سلیمان از احوال مولانا سید سلیمان پهلواروی جويا شد و ویژگیهای خاندانی خود را برای ایشان توضیح دادم و سپس از وی پرسیدم، آیا

شما با حضرت سید ابواحمد بهو پالی آشنایی دارید؟ فرمودند: آری، عرض کردم : برادرم مرحوم مولانا حکیم سید ابو حبیب، خلیفه ایشان بودند. بعد سلام های یکی از دوستانم بنام حافظ فضل الرحمن صاحب ندوی، امام مسجد درگاه حضرت مجدد صاحب واقع در سر هند را به وی ابلاغ نمودم . او در جواب و علیکم السلام گفت. دقایقی چند پیرامون اوضاع و احوال هندوستان گفتگو شد و در باره حوادث و رویدادهای نجات از جریان سقه بچه سخن به میان آمد. اندکی بعد چای حاضر شد و بعد مقداری خشک بار مانند: بادام و انجیر به عنوان هدیه به دکتر اقبال تقدیم شد و بعد از هم جدا شدیم.

دعوت چای هندوستانی

با ملا شور بازار خداحافظی کرده مستقیماً به منزل الله نواز خان رفتیم. تعداد زیادی از تبعه هندوستان در افغانستان زندگی می‌کنند و اغلب آنان در پست‌های حکومتی مشغول خدمت هستند. دو تن از آنان پست‌های کلیدی دارند، یکی از آنها شاه جی نایب سالار و از اهالی پیشاور است. در زمان هجرت به افغانستان کوچ کرده بود. حکومت افغانستان از وی تجلیل کرد و این پست کلیدی (نایب سالار) را به او سپرد دومی آقای الله نواز خان است که قبلاً درباره او سخن به میان آمده بود. الله نواز خان نخست از پرسنل سپاه سلطنتی بود و اکنون وزیر امور فواید عامه می‌باشد، دیگر آقایان در دوایر علمی، فرهنگی و انتظامی مشغول کار هستند. و یکی از آنها که شایان ذکر است، نوجوانی است بنام مقبول الحق غازی پوری. آقای مقبول الحق از اهالی روستای بخشوپور واقع در نزدیکی شهر غازی پور است. ایشان از فارغ التحصیلان دانشگاه اسلامی علیگر هستند. در سال ۱۹۲۱ میلادی ترک موالات نموده در جامعه مولانا محمد علی آمدند و بعد برای تبلیغات ترک موالات^{۱۴} انجام وظیفه می‌کردند. در همین روزها اعلام نیاز برای چند نفر معلم در افغانستان، در روزنامه های هندوستانی به چاپ رسید آقای مقبول الحق نیز در ردیف کسانی است که برای معلمی در افغانستان ثبت نام کرد. او به عنوان معلم در افغانستان پذیرفته شد و از آن روز تا حال در این کشور مشغول خدمت است. مقبول الحق نخست به عنوان معلم وارد کشور افغانستان شد اما در اثر پشت کار و سخت کوشی و رشادتی که داشت به کارخانه‌های گوگردسازی روی آورد و سرانجام در اثر سعی و تلاش بی‌وقفه، به مدیریت کارخانه کبریت سازی دولتی نایل آمد و کارخانه کبریت سازی را از مدیر سابق آلمانی نژاد بهتر اداره می‌کرد. آمار شخصیت‌های هندوستانی قابل توجه، مانند

۱۴ - ترک موالات، نهضتی بود علیه انگلیس به معنی اینکه با هر چیز انگلیسی و با کلیه مصنوعات و حتی با زبان انگلیسی و تعلیم و تربیت آن مخالفت شود.

ایشان در افغانستان کم نیست. این برادران هندوستانی، به منظور تجلیل و تقدیر از مهمانان تازه وارد، دعوت چای را در خانه الله نواز خان ترتیب داده بودند. تمام دوستان و آشنایان هندوستانی در کابل که حدود یک صد و پنجاه نفر بودند در این جمع شرکت داشتند. زمانی که من و دکتر علامه اقبال و ارد خانه الله نواز خان، شدیم اغلب مهمان ها آمده بودند. از نمایندگان افغانی حکومت افغانستان، تنها سردار فیض محمد خان وزیر امور خارجه از جمله حاضران در این جمع بود. سرراس مسعود و سایر همراهان قبلا آمده بودند. صحن این اتاق میدان بزرگی داشت، این دعوت در همین میدان ترتیب داده شده بود در وسط میدان فواره و آبشاری بود در چهار سوی این فواره سکوها و صندلی‌هایی برای نشستن مهمان های تازه وارد و شخصیت های محلی تدارک دیده شده بود. در چهار طرف میدان، میزهای غذا و صندلی‌ها به ترتیب چیده شده بودند کیک، بیسکویت، انواع شیرینی جزء برنامه دعوت چای بودند. با مولانا سیف الرحمن مجاهد، مدرس سابق فتحپوری دهلی و مولانا منصور انصاری دیدار به عمل آمد. این دو بزرگ از فرماندهان معروف مجاهدین بودند. مولانا سیف الرحمن از علماء بزرگ است و چندین سال در مدرسه فتحپوری دهلی به عنوان رئیس المدرسین انجام وظیفه نموده است. صدها تن از علماء از جمله شاگردان ایشان هستند. در دوران جنگ جهانی اول، ایشان، مولانا عبیدالله سندی و بعضی دیگر از علماء به سرحد (غالباً آستان پیشاور) رفتند تا بتوانند به مجاهدین هندوستانی بهتر سر و سامان دهند و اکنون سالها است که در کابل در گوشه گمنامی بسر می برند و مولانا عبیدالله سندی^{۱۵} اکنون در حجاز بسر می برد.

۱۵ - حضرت مولانا عبیدالله سندی در سال ۱۹۴۴ رحلت کردند.

مولانا سیف الرحمن از جای خود بلند شده به گرمی معانقه کردند و از آمدن من اظهار مسرت نمودند و مولانا انصاری نیز با گرمی و احساسات خیرمقدم گفتند.

یک خاطره بسیار شگفت‌آور این بود که در هوای بسیار سرد زمستانی یکی از حاضرین شیر فواره را باز کرد اما بلافاصله بر حسب تقاضای سیدراس مسعود که دچار سرما خوردگی بود شیر فواره، بسته شد. سردار فیض محمدخان (وزیر خارجه) خطاب به مهمانان، بیت زیر را که مصرع اولش از آن او نبود، قرائت کرد.

گوهر شهوار می سازد نثار مقدمت ورنه از فواره مقصودی دگرکی دارد آب

از میان ما تنها علامه اقبال شاعر بودند، حاضرین با اصرار از وی خواستند تا بیت مذکور را پاسخ دهد علامه اقبال اندکی تأمل نمود و بعد با تغییر مصرع اول که بعضی کلمات آن مستحضر نیستند، به شرح زیر پاسخ داد:

... می شمارد قدر احسان شما ورنه از فواره مقصودی دگرکی دارد آب

بعد از صرف چای، تصویر و عکس گروهی گرفته شد، شگفت‌آور اینجا است که هیچ کدام از علمای حاضر، درباره تصویر و عدم جواز آن ایرادی نگرفت. مولوی بشیر از طرف هندوستان به مهمانان خیر مقدم گفت و نخست از حکومت افغانستان تجلیل و تقدیر نمود و حکومت وقت را تحسین کرد و بعد با اشاره به اوضاع هندوستان فرمود: «دلیلی برای مایوس شدن وجود ندارد، بعد از گرفتاری‌ها و مشکلات، نوبت خوشی و شادمانی می‌آید.» از طرف مهمانان به ایراد سخن پرداختم یک جمله کوچکی از این سخنرانی در ذهنم مانده است و آن اینکه، خطاب به برادران هندوستانی خود گفتم، «هندوستان در طول تاریخ چندین بار در حق افغانستان مرتکب گناه شده است. اکنون زمان و فرصت مناسب میسر شده است تا برادران هندوستانی^{۱۶} با انجام خدمات بهتر کفاره گناهان را

۱۶ - منظور تبعه هندوستان که ساکن افغانستان هستند و در آنجا زندگی می‌کنند.

بپردازند.» بعد از سخنان من علامه دکتر اقبال سخنانی کوتاهی ایراد نمودند. و جلسه خاتمه پیدا کرد و ما به محل اقامت خود برگشتیم.

برنامه برگشتن به هندوستان

من مایل بودم که چند روز دیگر در کابل بمانم و بعد از طریق پیشاور به هندوستان برگردم. اما چنین استنباط می شد که جناب سر راس مسعود جهت رسیدگی به کارهای دانشگاه علیگر در مورخه ۴ نوامبر باید به دانشگاه حضور یابد و دکتر اقبال نیز به زیارت غزنین بسیار علاقمند بود. روی این حساب مسیر برگشت به جای پیشاور غزنین، قندهار و چمن تعیین گردید. من نیز به زیارت این شهرهای قدیم علاقمند بودم. این عوامل موجب شد که ماندن زیاد در کابل به صلاح ما نباشد من نیز همراه با سایر اعضاء هیئت مسیر غزنین، قندهار و چمن را اختیار نمودم.

پست افغانستان

در هفته دو روز پست از افغانستان به هندوستان می رفت اداره پست با کامیون‌های خود، امانت‌های پستی را به پیشاور انتقال می داد. صبح ۲۸ اکتبر که از خواب بلند شدم، پیش از هر چیز دیگر، چند نامه نوشته به هندوستان پست کردم یکی از این نامه‌ها را به برادرم حکیم عبدالعزیز ندوی فرستادم و در ضمن اعلام تغییر مسیر، توصیه نمودم که به ناظم جمعیت علماء ایالت سرحد اطلاع بدهد که به خاطر تغییر مسیر به غزنین، قندهار و چمن، شرکت در جلسه پیشنهادی مقدور نمی باشد.

کارت‌های پستی و پاکت هنوز در افغانستان مروج نبود فقط تمبر رواج داشت تمبرها که دارای قیمت مختلف بودند با رنگ‌های بسیار زیبایی تزئین شده بودند. این تمبرها در چاپخانه دولتی کابل به چاپ می‌رسیدند در وسط تمبرها تصویر پرچم دولتی افغانستان که عکس «منبر و محراب» را دارد چاپ شده است

در قسمت پایین‌تر، پست دولت افغانستان وزیر آن همین جمله را به زبان فرانسوی «پوشش افغانیس» و در چهار گوشه تمبر، قیمت آن درج شده است. با توجه به اینکه تاریخ برگشت نزدیک بود، مناسب می‌دانستم که جاهای دیدنی و تاریخی را زیارت کنیم. موزه کابل از محل اقامت ما نزدیک بود، نخست برای دیدن آن رفتیم.

موزه کابل

این موزه در دارالامان واقع است و امیر امان الله خان آن را تأسیس نموده است. در دوران «بچه سقه» نوادرات تاریخی این موزه نیز آسیب فراوانی دیدند. به من گفته شد که مجسمه های این موزه به گمان اینکه «بت» هستند، در هم شکسته شدند و بعضی نوادرات به ملکیت شخصی نیز در آمده‌اند. شاه نادرخان پس از تسلط و در دست گرفتن قدرت از نو به این موزه سامان بخشیده و اشیاء به سرقت رفته و غضب شده را با حسن تدبیر بار دیگر عودت داده بود.

ساعت ۱۱ صبح همراه با سرورخان گویا، وارد موزه شدم. ساختمان موزه، ساختمانی سنگی، دو طبقه و بسیار زیبا بود. طول ساختمان از عرض آن کمتر بود. نگهبانی بر درب ورودی آن مشغول حراست بود با مدیر موزه آشنا شدیم و بعد به بازدید بخش‌های مختلف موزه پرداختیم. در دو طرف دروازه بلند نمونه‌های خطاطی بسیار زیبایی آویزان بودند. چند تا کتیبه سنگی نیز در قسمت پایین روی دیوار نصب شده بود. یکی از این کتیبه‌ها متعلق به «شاه جهان» بود. تاریخ ورود «شاه جهان» به کابل در آن حکاکی شده بود. پروفیسور هادی که اندکی بعد از دوران مسافرت به اینجا آمده بود، عبارت حکاکی شده روی سنگ را نقل کرده آورده بود. کتیبه دوم تصویر مسجدی از مساجد عالمگیر اورنگ زیب را در خود جای داده بود. بعد از درب ورودی با بالا رفتن روی چند پله به یک سایبان مستطیل می‌رسی که در دو طرف آن اتاق‌ها قرار دارند و هر اتاق

برای عتیقه‌های بخصوصی بود. یکی از این اتاق‌ها دفتر موزه بود. مجسمه بت‌های دوران قبل از اسلام در این اتاق‌ها دیده می‌شدند. اغلب این مجسمه‌ها متعلق به دوران بودائیان بودند. بعضی از این مجسمه‌ها از نوع افغانی یونانی بودند. تمام این مجسمه‌ها از داخل افغانستان در حفاری‌های مختلف کشف و بدست آمده بودند. یک اتاق برای تصاویر و عکس‌های قدیمی اختصاص داشت. تصاویر بسیاری از امراء و سلاطین در آن به چشم می‌خورد. اتاق دیگر به اسلحه‌های باستانی افغانستان

مانند زره، خود، چهار آینه، سپر، شمشیر، تفنگ‌های قدیمی اختصاص داشت. چهار آینه را در مرثیه‌ها شنیده بودیم ولی آن را تا هنوز ندیده بودیم. چهار آینه غلاف آهنی‌ای است که آن را سربازان به خاطر نجات سینه‌ها، روی سینه‌ها می‌بندند. با دیدن این اسلحه‌ها دچار شگفتی شدیم که چرا سربازان این همه بار سنگین آهن را بر دوش حمل کرده می‌جنگیدند. به من گفته شد که دو عتیقه بسیار با ارزش و گران قیمت این اتاق در عهد «بچه سقه» گم شده بود و قطعا چنین برمی‌آید که از افغانستان به اروپا انتقال داده شده‌اند. این دو عتیقه عبارت‌اند از: خنجر بابر و زره سلطان بایزید یلدرم.

از میان مجسمه‌ها عجیب‌تر و شگفت‌آورتر و شاید عتیقه مخصوص این موزه، بت‌های قدیم مذهبی کافرستان که بعد از فتح امیر عبدالرحمن خان به نورستان مسمی شد، بودند این بت‌ها از چوب کلفت مخصوصی و در اندازه و شکل‌های مختلف ساخته شده بودند. وحشتناک‌تر از میان این بت‌ها، مجسمه دیوتای^{۱۷} جنگ بود. این دیوتای چوبی بزرگ بر پشت یک اسب چوبین قوی هیکل قرار داشت. به مناسبت هر کاری دیوتای (خدایی) مستقل با شکلی مناسب بدان کار از چوب ساخته شده بود. در سالن بزرگ، جام سنگی بزرگی گذاشته بود در

۱۷ - دیوتا یعنی خدا- بودائیان مانند هندوها معتقد به چند خدا بودند.

چهار طرف این جام عباراتی که حکایت از موقوفه بودن آن به یک حوزه علمی یا خانقاه داشت، حکاکی شده بود. این عبارت که با حروف حکاکی شده و بسیار زیبا نوشته بود، شاید به منظور دوام بخشیدن به وقف، چنین عملی انجام گرفته بود، غافل از اینکه ثبوت و دوام در این دنیا فقط از آن خداوند است، نه نشانی از مدرسه بود و نه از خانقاه و نه از آن املاک موقوفه. حتی عبارت حکاکی شده روی سنگ که سند وقف بود به راحتی قرائت نمی‌شد.

در یک اتاق دیگر سکه‌های قدیمی بودند. سکه‌هایی که در افغانستان کشف شده بودند از میان آنها سکه‌های دوران یونانی‌ها و بودایی‌ها به چشم می‌خورد بعضی از آنها متعلق به دوران آغازین اسلام بودند. قدیمی‌ترین سکه از سکه‌های دوران اسلامی مربوط به عبدالملک بن مروان بودند و بعد از این سکه‌ها، سکه‌های دوران اموی و عباسی نیز دیده می‌شد. سکه‌های دوران سلاطین غزنین و غور و بعد سکه‌های خود افغانی نیز از جمله اشیاء عتیقه این موزه بودند.

نسخه‌های خطی موزه کابل

در یک اتاق نسخه‌ها خطی بعضی کتاب‌ها بودند. همه این کتاب‌ها به لحاظ حسن و زیبایی خط و تصاویر شایسته نگهداری و نمایش بودند. از میان کتب، کتب زیر حائز اهمیت فراوان هستند:

۱ - صور الكواكب، نوشته عبدالرحمن صوفی خط آن قدیمی و تصاویر آن بسیار زیبا.

۲ - دعوت الكواكب و الظلمات، نوشته امام رازی، با مطالعه این کتاب قطعا اطمینان پیدا شد دایر بر اینکه ایراداتی که علامه ابن تیمه بر امام رازی پیرامون این کتاب وارد نموده است، صحیح هستند. فصل اول این کتاب درباره فضیلت علم نگاشته شده است.

- ۳ - تاریخ سلطان ابوسعید بهادر خان، این نسخه در سال ۹۸۱ هجری نوشته شده بود.
- ۴ - مثنوی مولانا روم، در شروع این نسخه عبارت دست نوشت بیرم خانخانان به چشم می خورد.
- ۵ - ذخیره الملوک، در موضوع اخلاق نوشته شیخ علی همدانی متوفی ۷۸۶ هجری.
- ۶ - انیس المتقین، موضوع آن وعظ و اخلاق است نوشته معافا بن اسماعیل، این کتاب مشتمل بر سیصد حدیث و سیصد حکایات و ابیات است. این نسخه مربوط به سال ۷۳۰ هجری است.
- ۷ - سلسله الذهب و سبحة الابرار به خط خود مصنف مولانا جامی روم.
- ۸ - بهارستان جامی به خط خوب علی رضا (کاتب) این نسخه متعلق به سال ۹۸۳ هجری است و سال وفات مصنف ۸۹۸ می باشد.
- ۹ - «هفت اورنگ» جامی و مجموعه خمسون نظامی و خسرو که در سال ۸۹۹ م هنرمندان و خطاطان هرات در نهایت زیبایی و لطافت آن را به نگارش در آورده اند. این مجموعه علاوه بر تصاویر نوشته های آن با آب طلا مزین شده اند.
- ۱۰ - کلیات «بیدل» این نسخه در نهایت زیبایی است و از فرعانه به موزه کابل انتقال داده شده است.
- ۱۱ - یک نسخه بسیار نادر از دیوان حافظ که علاوه بر مصور بودن حروف آن با طلا نوشته شده اند. این نسخه در سال ۹۰۷ م در دوران سلطان حسین میرزا تهیه شده است.
- ۱۲ - یک نسخه بسیار زیبا از مواهب لدنیه، یکی از ویژگیهای این نسخه این است که در آخر آن عبارت عربی اورنگ زیب عالمگیر که توسط خود او نوشته شده است، به چشم می خورد.

دو کمد دیگر که بسیاری کتب به صورت غیر مرتب در آنها گذاشته شده بود، نیز در موزه به چشم می‌خورد، اما کتاب قابل توجهی در آنها وجود نداشت. یک اتاق دیگر بنام تبرک خانه بود. نسخه‌های متعدد قلمی قرآن در آن وجود داشت. یکی از این نسخه‌ها با خط بسیار درشت و کاغذ آن از نوع ابریشم بود. به اطلاع ما رسانده شد که این نسخه از روسیه آورده شده است. سه نسخه از قرآن به خط کوفی روی پوست آهو نوشته شده بودند یکی از این نسخه‌ها به طرف حضرت عثمان و دومی به حضرت امام حسن منسوب بود. یکی از این نسخه‌ها در برهه ای از تاریخ در هندوستان بوده است. در روی آن عبارت زیر نوشته شده بود « در عهد فرخ سیر داخل کتب خانه نواب قطب الملک شد».

آمدن صدراعظم

هنوز کار بازدید موزه به پایان نرسیده بود که خبر تشریف‌آوری سردار محمد هاشم خان، صدر اعظم جهت دیدار با مهمانان به اطلاع مهمانان رسانده شد. بلافاصله و بدون توقف برگشتیم. دیری نگذشت که سردار هاشم خان تشریف آوردند تا درب ورودی به استقبال ایشان رفتیم. و ایشان را به طبقه دوم که محل اقامت ما بود آوردیم. گفتگو تا دیر وقت ادامه داشت. سراسر مسعود پیرامون معادن و بازسازی جاده‌ها سفارشات اکیدی فرمودند و گفت: منظورم از معادنیات کان‌های جواهرات نیستند که ارزش خود را در حال حاضر از دست داده‌اند بلکه منظورم انواع فلزها و به ویژه صنعت نفت است که ذخیره عظیم آن در این کوهها و میدان‌ها وجود دارد. صدراعظم این پیشنهاد را پذیرفتند و فرمودند، این مشکل بارها تجربه شده است که کارشناسان اروپایی با وجود ارایه شرایط سنگین و معاوضه بسیار بالا با دیانت انجام وظیفه نمی‌کنند. حکومت از طرف آنها بارها با خسارت و فریب مواجه شده است و برای اثبات این مدعا شواهدی را نیز بیان

کردند. سید راس مسعود گفت: می توانم توسط دانشگاه خودم (دانشگاه علیگر) تعدادی کارشناس با دیانت و قابل اعتماد برای این کار معرفی کنم.

صدراعظم درباره ساخت و ساز جاده‌ها گفت: حکومت به این امر توجه دارد. در نقطه مرکزی افغانستان، یعنی از کابل تا مزار شریف کار جاده سازی در همین روزها به اتمام رسیده است و برای بازدید و افتتاح آن بنده فردا عازم مزار شریف هستم. با بهره برداری از این جاده فاصله چندین ماه را در چند روز می توان طی نمود. و جاده کابل تا پیشاور در دست ساختمان است و این جاده جدید از جاده قدیمی که شما از آن آمدید بهتر و کوتاه تر است. این

سخن عنوان شد که یک کارشناس ژاپنی به افغانستان آمده بود و بسیاری او را از آمدن به افغانستان ترسانده بودند. اما او با اتومبیل به تمام نقاط افغانستان مسافرت کرد و موقع برگشتن از وضع امنیت بسیار خرسند بود و امنیت کشور را مورد ستایش و تمجید قرار داد و تشکر کرد.

دکتر علامه اقبال نیز توجه مسئولین را به ساخت و ساز جاده‌ها معطوف نمود و فرمود: برای تجارت و ایجاد روابط بازرگانی در آینده، افغانستان و کشورهای آسیای مرکزی قطعاً نقش کلیدی خواهند داشت و بعد موضوع خط آهن مطرح شد و مقرر گردید که قطار و خط آهن تا زمانی که کشور به تمام معنی قدرت مند نشود سودی نخواهد داشت.

گفتگو تا ساعت ۲ بعد از ظهر به طول انجامید و بعد همه ما جهت صرف نهار به رستورانی که در طبقه زیر زمین بود رفتیم، صدراعظم نیز نهار را در معیت مهمانان صرف نمود. در سر سفره غذا، سیستم مالیاتی حکومت عالییه حیدرآباد (جنوب هند) به عنوان یک سیستم الگو و نمونه مطرح گردید و گفته شد که در شرایط بحران اقتصادی، سیستم مالیاتی آن هیچگونه آسیب ندیده است.

سردار هاشم خان (صدراعظم) بعد از صرف ناهار رفت. سردار هاشم خان در حال حاضر قدرت‌مندترین و بلند پایه‌ترین شخصیت حکومتی است. در برخورد بسیار فروتن است اما برای کار گرفتن از پرسنل اداری و اجرای تصمیمات خود فوق‌العاده جدی است به همین خاطر رعیت و پرسنل حکومتی از وی حساب می‌برند و چنین به نظر می‌رسد که کلید اصلی سلطنت و قدرت نیروهای نظامی و انتظامی، مانند صدراعظم انگلستان و فرانسه، در دست ایشان است.

برخی احوال و اسناد ویژه

وزیر امور خارجه، سردار فیض محمدخان وزیر نافع‌الله نواز خان به کثرت رفت و آمد داشتند و درباره موضوعات مختلف علمی و انتظامی افغانستان با آنان بحث و گفتگو می‌شد. اسناد و مدارک پنهان تاریخ گذشته، جریان‌ات و حوادث «بچه سقه» و نحوه به سردی گراییدن این رویدادها و پیروزی مرحوم نادرخان از جمله اسراری بودند که از سینه‌الله نواز خان به اطلاع ما رسیدند. این حوادث از واقعیت‌هایی بودند که در تاریخ بحرانا ثبت نشده‌اند. سید راس مسعود از همه ما نسبت به این حوادث و اسناد و مدارک بیشتر علاقه‌مند بود. ایشان از این دو شخصیت اوضاع را جويا شد و جناب پروفیسور هادی آنها را می‌نوشت. و ممکن است که در فرصت مناسبی چاپ شده و انتشار یابند.

جناب فیض محمد خان و الله نواز خان تصویر اسناد و مدارک بسیار مهمی پیرامون روابط امان‌الله خان با ژنرال غلام نبی به ما ارایه دادند، از جمله این مدارک نامه‌ای بود که شاه امان‌الله خان با دست خود برای ژنرال غلام نبی نوشته بودند. این نامه با این جمله «عزیزم غلام نبی خان» شروع شده بود. محتوی نامه چنین بود: «تعدادی اعلامیه ارسال می‌شود آنها را توزیع کنید، و در صورت لزوم تعداد بیشتری ارسال خواهد شد از سفیر روس تقاضای ملاقات شده است بعداً از نتیجه آن شما را آگاه خواهم کرد.» علاوه بر این بعضی تصویر اسناد و مدارک

دیگر بودند که موفق به قرائت آنها نشدم. ساعت سه بعد از ظهر برای ملاقات با اعلی حضرت شاه نادرخان مقرر شده بود. بنابر این من از مجلس بلند شدم و اطلاعاتی درباره سایر اسناد و مدارک بدستم نرسید. سایر همراهان من قبلاً با شاه نادر خان دیدار کرده بودند. من در دیدار با وی تنها بودم.

دیدار با شاه نادرخان شهید

سرورخان گویا مرا با خود به قصر دلگشا برد. این قصر از دیر زمانی محل سکونت پادشاهان افغانستان است. این قصر در بهترین نقطه شهر کابل قرار دارد. ساختمانهای سر به فلک کشیده، دکانها و مراکز تجاری بسیار زیبا، خیابانهای وسیع، مسطح و تمیز در این منطقه قرار دارند. وزارت خانهها و دفاتر دولتی در قرب و جوار قصر دلگشا واقع شده‌اند. از این منازل و مناظر عبور کرده وارد قصر دلگشا شدیم. برای وارد شدن به قصر دلگشا نخست وارد یک باغ بزرگ می‌شوی در گوشه و زوایای باغ ساختمانهای مربوط به نهاد سلطنتی هستند. بعد از عبور از این ساختمانها به ساختمان اصلی قصر دلگشا می‌رسی. درب مرکزی آن محاط به نیروهای امنیتی و نگهبانان بود. از اتومبیل که پیاده می‌شوی وارد یک سالن می‌شوی. این سالن بسیار بزرگ و سقف آن خیلی بلند است. بالا تر از دروازه نرسیده به سقف کلمه «لااله الا الله محمد رسول الله» با خط خوب و حروف درشت و سیاه نوشته شده است. البته کسی که وارد سالن می‌شود، نگاهش به این کتیبه نمی‌افتد. زیرا کسی که داخل سالن می‌شود، پشت او به طرف این نوشته می‌باشد. البته موقع برگشتن و بیرون شدن از سالن نگاه به این کتیبه می‌افتد با رسیدن به این نقطه و نگاه کردن به این جمله روح انسان تازه و شاد می‌شود. نگاه من نیز موقع برگشتن به این جمله افتاد. سالن به یک راه پله منتهی می‌شود و در منتهی الیه راه پله، یک سالن مثلث و بعد از سالن اتاقهای مختلفی به چشم می‌خورد که اغلب آنها قفل بودند تمام ساختمان، وسیع، گشاد،

بلند و پرشکوه، روشن و از هرگونه تشریفات و آرایش یک سره خالی بود. اما در عین این سادگی، در نگاه من بسیار با عظمت و پرشکوه بود. با دیدن این ساختمان تمام تاریخ دوران احمد شاه درانی تا امیر عبدالرحمن خان در نگاه ها تازه می شود هر چند که این ساختمان از قدمت زیاد برخوردار نیست و بعدها ساخته شده است ولی با این وجود تاج و تخت آنها در این ساختمان جلوه نمایی می کند.

به هر حال در منتهی الیه راه پله تنی چند برای استقبال ایستاده بودند. آنان خیرمقدم گفتند و بعد با عبور از بالای سالن به یک اتاق هدایت شدیم. در چهار سوی یک میز، چند صندلی به صورت منظم به چشم می خورد و من روی یکی از آنها نشستم. متصل با این اتاق، اتاق دیگری به چشم می خورد که درب آن قفل بود. بعد از چند لحظه درب آن باز شد و به من گفته شد تا وارد آن اتاق شوم. با قدم گذاشتن بر درب آن دیدم که پنجره های آن به سوی منظره ای زیبا و وسیع باز شده اند و شاه نادرخان به سوی آن منظره متوجه است و نگاه می کند. اما به محض وارد شدن من چهره را بسوی من برگرداند و قد و قامتی زیبا، ملبوس با لباس شیک و کلاه افغانی بر سر، و خنده تبسم نمایی بر لب ها. به محض اینکه نگاهش بر من افتاد «السلام علیکم» فرمود و با فروتنی تمام خم شده مصافحه کرد و روی یک صندلی از صندلی هایی که گرداگرد یک میز مستطیل به ترتیب چیده بودند، نشست و مرا برای نشستن بر بالای یک صندلی هدایت کرد.

قبل از هر چیز علل و اسباب تأخیر سفر من را جویا شد. من در جواب عرض کردم، اولاً تاریخ زندگی من چنان صاف و شفاف نیست که من به

آسانی بتوانم از حدود و ثغور کشور هند بیرون بروم. دوماً: زندگی من در یک روستای کوچک اعظم گر و دوری از مرکز استان موجب شد که گذرنامه با تأخیر صادر شود. در طی سخنان، احساس نکردم که با شخصیتی دارم سخن می گویم که بر، ده ها میلیون انسان حکومت می کند. زیرا که مساوات، حسن

خلق و فروتنی از هر جهت بر فضای مذاکره حاکم بود. میان من و شاه نادرخان در اتاق مذاکره دیگر هیچ موجود متنفسی وجود نداشت بنابراین طرفین در اظهار نظریات و دیدگاه‌های خود کاملاً آزاد بودند. گفتگو حدود نیم ساعت ادامه داشت و فقط سه موضوع در این مدت کوتاه مورد بحث قرار گرفت.

قبل از هر چیز در فرازی از سخن‌هایم گفتم: روزی که از پیشاور عازم افغانستان شدم عده‌ای از اهالی پس از علم به اینکه من بنا بر دعوت معظم‌له به کابل می‌روم، دور من جمع شدند از میان آنها یک نفر پختون از طایفه آفریدی بود و به زبان پشتو خطاب به من گفت. من متوجه نشدم بعضی از دوستان حاضر در جمع آن را برای من ترجمه کردند. آنگاه متوجه شدم که او می‌خواست یک پیغام مخلصانه و کوتاهی را توسط من به حضرت عالی برساند و این پیغام مربوط به استراتژی و خط مشی حکومت افغانستان در مناطق مرزی و سرحدات بود. و من در رابطه با این پیغام به وظیفه اسلامی خود به نحو احسن عمل کردم. الحمدلله، اعلی حضرت نیز با نهایت توجه آن را استماع کردند و دیدگاه خود را در این خصوص بسیار موجز و کوتاه اما صاف و شفاف بیان فرمودند. من در گفتگو و سخنان خودم، مناطق آزاد مرزی را به عنوان چهار دیواری افغانستان معرفی نمودم. فرمودند: «کسی که می‌خواهد در داخل این چهار دیواری زندگی کند، برای او چگونه قابل تحمل است که شاهد تکان خوردن یک آجر از این چهار دیواری باشد».

موضوع بسیار مهم مذاکره، مسأله تعلیم بود. دیدگاه مفصل خود را در این باره ارایه دادم و گفتم که در افغانستان چه نوع و چه سیستم تعلیم ضروری و مناسب است و به طور اخص اصول تعلیم عربی و مذهبی و شیوه‌های آن را به عرض رساندم و ثابت کردم که سیستم فعلی تعلیم عربی چه نواقصی دارد و روش اصلاح آن چگونه است و علاوه بر این توضیح دادم، تا زمانی که این گونه

سیستم و نصاب تعلیم عربی مذهبی به اجرا در نیاید، نصاب و سیستم فعلی نمی‌تواند در قشر علماء و روحانی تمایل و گرایش اصلاحات سیاسی و اجتماعی بوجود بیاورد. و در جوانان افغان علاقه‌مندی و احساس پای‌بندی به مذهب را احیاء کند. شاه نادرخان تا دیروقت معروضات بنده را با نهایت توجه استماع فرمود و تحسین گفت و نسبت به آنها احساس نیاز کرد و پرسید که آیا در هندوستان، حوزه یا دانشگاه دینی با این سبک و روش احداث شده است؟ در جواب، دارالعلوم ندوة العلماء لکهنو را عنوان کردم و شمه‌ای از احوال و اوضاع آن را به عرض رساندم و استنباطم این بود که وی از این بیان خرسند است. به همین مناسبت ایشان از اوضاع اجتماعی و سیاسی مسلمانان هندوستان جويا شد و با نهایت تأسف به اختلافات و افتراقات موجود و حاکم میان مسلمانان هند اشاره نمودم و بعد ایشان پیرامون روابط مسلمانان و هندوها می‌خواستند مطلع شوند، آنچه که برای من محرز بود به عرض رساندم و خود ایشان نیز تا حد زیادی از اوضاع هندوستان آگاه بودند. روزنامه‌های هندوستان و جراید همواره به دارالتحریر شاهی می‌آمدند

و اعلیحضرت آنها را مرور می‌کرد من به عنوان یک سند مجله معارف^{۱۸} را حواله دادم، اعلیحضرت فرمود، « من همیشه آن را زیر مطالعه دارم».

توصیه نادرشاه به مسلمانان

در پایان به من توصیه کرد تا در مراجعت به هندوستان، پیام ایشان را مبنی بر ضرورت اتفاق و انسجام در صفوف برادران مسلمان به مسلمانان هند برسانم، که بهتر است به‌جای نکته‌چینی و عیب‌جویی از همدیگر به کمک و اصلاح احوال همدیگر تلاش کنند.

بعد فرمودند: سعی من بر این است که در افغانستان دین و دنیا را آشتی بدهم و چنان حکومتی اسلامی که محاسن سنتی دین و زیبایی‌های تمدن جدید را در خود گنجانده باشد، تشکیل دهم وی اضافه کرد من خدمت گزار دین و ملت هستم. افغانستان را تنها کشور افغانها نمی‌دانم بلکه کشور تمام مسلمانان می‌دانم و دوست دارم که برادران مسلمان ما آن را سرزمین خود تلقی کنند. وی در فرازی دیگر از سخنانش فرمودند: به برادرانم (مسلمانان در هندوستان) بفرمایید که زمینه برای هر انقلاب و تحولی دیگر در دنیا دارد مساعد می‌شود لذا لازم است که مسلمانان توان عددی، اقتصادی و تعلیمی خود را از قبل برای آن تدارک ببینند.

اعلیحضرت بدلیل اینکه در «دیردون» آموزش دیده بودند زبان اردو را متوجه شد و با روانی صحبت می‌کردند گفتگو را به زبان فارسی شروع کردیم اما زود به اردو برگشتیم و تا پایان مذاکره اردو، زبان گفتگوی ما بود.

موقع خداحافظی بار دیگر بلند شده مصافحه کردند و کلمات تودیع بر زبان آوردند من نیز پاسخ مناسب دادم. شاه نادر خان، دارای اخلاقی بسیار شیرین بود. فروتنی، محبت و رقت قلب در وی عجین شده بود دیده‌های او مانند چشمان مولانا محمد علی مرحوم همواره برای اشکبار شدن آماده بودند.

دعوت وزیر جنگ، شاه محمود خان

امروز ساعت ۴ بعد از ظهر از طرف وزیر جنگ، شاه محمود خان جهت صرف چای مدعو بودیم. از قصر دلگشا مستقیماً نزد سردار محمود خان رفتیم. سرور خان گویا همراه بود. منزل سردار نزدیک بود. از قصر دلگشا بیرون رفته با عبور از خیابان وزارت‌خانه به دولت‌کده سردار محمودخان می‌رسی. سیستم ساختمانی منازل افغانستان، خصوصیت منحصر به فرد خود را دارند و آن اینکه از بیرون فقط یک دروازه کوچک معلوم می‌شود اما با وارد شدن به داخل آن

نشان و عظمت کاملش برملا می شود. از اتومبیل پیاده شده وارد محوطه شدیم. نخست میدان بازی که می توان آن را به چمن تعبیر کرد، به چشم می خورد. بعد با بالا رفتن از یک پله وراد یک اتاق کوچکی بنام «کلوک روم» می شوی این اتاق برای این است که مهمان، اورکت و لباسهای زایدی که در داخل خانه پوشیدن آنها لازم نیست، در آن بیرون آورد. این اتاق به سوی داخل در یک سالن بزرگ باز می شد که در چهار طرف میزهای متعدد و صندلی های زیادی برای نشستن به ترتیب خاص چیده شده بود. تمام سالن تزئین شده بود چنان محسوس می شد که ما در آن لحظات در گوشه ای از کشورهای اروپایی نشستیم. در گوشه در این سالن صندوق یا کمد صداها ی لاسلکی و (بی سیمی) به چشم می خورد و در اتاقی دیگر، جای نمازهای زیادی نیز گذاشته شده بود. وزیر مذکور در لباس نظامی بود. نماز عصرم را نخوانده بودم. جناب وزیر شخصاً مرا به وضو خانه مخصوص خودش هدایت کرد. تمام لوازمات غسل و وضو آماده بود. شیر آب، ظروف شستشوی سر و صورت و انواع حوله برای اهداف گوناگون. از وضو خانه بیرون آمده به اتاق آرایش رفتم و از آنجا وارد اتاق مخصوص شده فریضه عصر را بجای آوردم. خلاصه سخن اینکه با این ترتیب توفیق یافتم تا اتاق های شخصی وزیر را ببینیم. این اتاق ها با نهایت حسن سلیقه و ترتیب خاص آراسته بودند. این اتاق ها در اوج نظافت، حسن سلیقه و آرایش از هرگونه تصاویر، تصاویر لخت و برهنه ای که از اروپایی ها، این لعنت به مسلمانان غرب زده و امرا و حکام به ارث رسیده است، یکسره خالی بودند.

تمام مهمانها آمده بودند. جناب محمود خان همه را به اتاق دیگری برد. در این اتاق یک میز مستطیل که به حد کافی دراز بود مملو و مزین از گل و میوه بود انواع انگور، شیرین های هندی و اروپایی، کیک و بیسکویت گوناگون که به گمان من ساخت خود کابل بودند به چشم می خورد. خدمت گزاران با اخلاق و لباس شایسته سینی ها و لیوان های چایی را در دست گرفته به مهمانهای تقدیم

می نمودند. چای صرف شد سردار هاشم خان صدراعظم و سایر وزراء و اعیان در جمع مهمانان حاضر بودند.

پس از صرف چایی گفتگو و مذاکره شروع شد. سردار هاشم خان، میر عطا محمد، رئیس اعیان و مولانا فضل احمد نائب عدلیه (وزیر عدلیه فعلی) در کنار من نشسته بودند. در این اجتماع مناسب، برنامه اصلاحات تعلیم عربی و مذهبی در کابل از طرف راقم به تفصیل ارایه گردید و من به اطلاع رساندم که افغانستان بدون چنین درسگاه و مرکز علمی در مسأله اصلاحات هرگز به

پیروزی دست نخواهد یافت. صدراعظم با کمال عنایت و توجه این مطالب را استماع کرد و سرانجام گفت: شما تا چه حد می توانید در این مساله به ما کمک کنید؟ عرض کردم با تمام وجود آماده کمک هستم. دیگر دو بزرگوار نیز با دیدگاه‌های ارایه شده کاملاً اتفاق نظر داشتند. وقت مغرب نزدیک شده بود عده‌ای از حاضرین رفته بودند و عده‌ای در اتاقی دیگر برای نماز مغرب خود را آماده می‌کردند و تعداد اندکی در سر جای خود نشسته بودند.

شاه محمودخان بعد از نماز درب صندوق بی سیم را باز کرد، صدای ترانه و سراینده مسکوئی (روسیه) به گوش می‌رسید. بعد نوای ایرانی شنیده شد، آواز مبهم بود لذا به این تماشا و تفریح خاتمه داده شد. سردار احمد شاه که وزیر دربار و پسر عموی شاه نادر خان بودند (پدر خانم ظاهر شاه) موقع خداحافظی اظهار تمایل کردند که فردا بعد از ظهر مسافرتی به پغمان صورت گیرد. همه ما این دعوت را پذیرفتیم.

دعوت شام از طرف انجمن ادبی

سلسله گفتگو با سردار شاه محمود خان وزیر حربیه، تا ساعت هفت شب به درازا کشید و انجمن ادبی کابل که می‌توان آن را رائل آکادمی کابل نامید، مهمانان تازه وارد هندوستانی را رأس ساعت هفت و نیم برای صرف شام دعوت کرده

بود. بنابر این، همه مدعوین مستقیماً از اینجا به هتل کابل که ترتیب شام در آن تدارک دیده شده بود، رفتند. ساختمان هتل کابل، ساختمانی است مرتفع، آجری و نسبتاً زیبا، اتاق‌ها و سالن‌های متعددی دارد، مهمانان نخست در یک اتاق جنبی هدایت شدند (استقبالیه) در این اتاق از هر طرف صندلی‌هایی برای مهمانان ترتیب داده شده بود اغلب مدعوین که اعضاء رائل آکادمی کابل (آکادمی پادشاهی کابل) بودند، جلوتر آمده بودند و تعداد کمی بعد از رسیدن ما، آمدند.

این انجمن ادبی توسط حکومت وقت تأسیس شده بود. اکثر نویسندگان و نوجوانان و جوانان فرهیخته عضو این انجمن بودند. احمد علی خان درانی فارغ التحصیل دانشکده اسلامی لاهور و یکی از مسئولین دارالتحریر شاهی سکرتر این انجمن هستند. عضویت در این انجمن افتخاری است که از طرف شاه به افراد شایسته سپرده می‌شود. تمام اعضاء از طرف سلطنت حقوق و تنخواه علمی دریافت می‌کنند تا با آسودگی خاطر و بدون دغدغه معیشتی بتوانند خدمات علمی، هنری را به نحو احسن انجام دهند. حتی اگر کارمندان دولتی به عضویت آن نائل آیند علاوه بر حقوق کارمندی، مستمری مزید و جداگانه به آنان پرداخت می‌گردد. در اعضاء انجمن پیر، جوان، علماء سنتی و تحصیل کردگان جدید، همه اقبشار با سواد دیده می‌شوند. تراشیده ریش و صاحبان ریش دراز، شاعران و نثر نویسندگان، نویسندگان عربی دان، و ادیبان انگلیسی و فرانسوی زبان و مترجمان زبان‌های آلمانی، انگلیسی و فرانسوی، از جمله اعضاء این انجمن هستند. مجله ماهیانه این انجمن بنام «کابل» هر ماه با رعایت استانداردهای مطبوعاتی چاپ و نشر می‌شود.

بعد از جمع شدن تمام مهمان‌ها، رئیس انجمن بلند شد و خطاب مقدماتی و خیر مقدم خود را در قالب یک مقاله فارسی قرائت نمود.

خیرمقدم رئیس انجمن ادبی کابل

فضلاء و اندیشمندان محترم، اجازت بفرمایید تا ادیبان و نویسندگان انجمن ادبی افغانستان، احساسات اخلاص و محبت خویش را به محضر جنابعالی تقدیم نموده و ضمن اظهار مراتب تشکر و قدردانی از تشریف‌آوری شما و هیئت همراه، خوش آمدید و صفا آوردید، بگویند.

سرزمین پهناور هندوستان که همواره گهواره فضیلت نامور و ادبای بزرگ بوده است و سخنوران معروف و شخصیت‌های علمی، ادبی و هنری برجسته‌ای مانند سراپا دل، بیدل، صائب اصفهانی، کلیم، سلیم، طالب‌آملی، فیض، فیاضی و سرانجام شبلی نعمانی در گذشته دور و نزدیک و صاحبان فکر و اندیشه بلندی در قرن معاصر، مانند، شاعر فلسفی و اجتماعی ای چون علامه اقبال و فرزندان جلیل‌القدری مانند سرراس مسعود، علامه سید سلیمان ندوی و پروفیسور سید هادی، را در آغوش خود پرورش داده است، قطعاً در خاک پاک آسیا، گهواره علم و فضل است و ما با دیده احترام به آن می‌نگریم. ستاره‌های روشن افق آسمان هند همواره بر فضای عالم نورافکنی کرده‌اند و برای سر بلندی و سرافرازی آسیا و اهل شرق، خدمات ارزشمند و کوشش فراوانی انجام داده‌اند.

بنابراین اگر ما بزرگان و فرزانه‌گان این سرزمین و شخصیت‌های برجسته آن مانند: شما را، در کشور خود می‌بینیم، طبیعی است، اگر اظهار مسرت نموده و در برابر صلاحیت، استعداد و پتانسیل‌های نهفته مردان این خطه بناییم.

دانشگاه و دارالعلوم عظیم الشان علیگر که بهترین مرکز علمی فرزندان آسیا و شبه قاره هند محسوب می‌گردد، یکی از نمونه‌های همت و جوانمردی

یک فرزند عظیم سرزمین هند است^{۱۹} که حکایت از حب الوطنی و مشرق دوستی دارد. آثار بسیار با ارزش و تألیفات جناب علامه اقبال که هر کدام از آنها در افکار و اذهان اهل آسیا، احساس، اخلاق، سعی و عمل حب الوطنی و اسلام

دوستی را زنده کرد، همه و همه حکایت از همت و سعی و تلاش بی وقفه فرزندان هندوستان دارند.

از زمانی که پادشاهان علم دوست و ادب پرور افغانستان یعنی شاهان غزنوی و غوری، از این خطه رخت سفر بسته علوم و ادبیات ما را یتیم و بی سرپرست کردند، تنها ملت مستعد هندوستان است که آثار با ارزش شعرا و فضلا و جواهرات گرانبهای ما را تا امروز محفوظ و مصون نگاه داشته است. امروز می بینیم که در قاره آسیا، قدر شناسان شعراء و دانشمندان بلخ و غزنوی، قیمت شناسان مشاهیر افغانستان و احیاء گر نام و میراث اکابر آسیا و اسلام، اغلب بزرگان و حق شناسان سرزمین هندوستان هستند.

امروز که در پی الطاف بی پایان حضرت حق، کشور ما، افغانستان از گرداب سهمگین و هولناک خونین نجات یافته در اختیار یکی از فرزندان علم دوست و ادب پرور و احیاگر مجد و شرف، یعنی اعلیحضرت محمد نادر شاه غازی قرار گرفته است و در پرتو سعی و تلاش این شهریار بزرگ در صدد احیاء و تجدید علم و ادب و تاریخ پر عظمت خویش می باشد. قطعاً چنین ملموس و مشاهد است که بیشترین همدردی و توجه از طرف فضلا و علمای هندوستان مبذول می گردد.

هندوستان، ایران و افغانستان که موطن ادبیات فارسی و سرزمین شعرای عظام و متفکران بلند پروازاند، شعرا و اکابر همدیگر را با نگاه احترام و عزت می نگرند و در برابر مردم دنیا برای داشتن چنین پیوندی به خود می بالند.

در پایان، سخن ما این است: ای فاضلان و دانشمندان محترم! نه تنها هندوستان بلکه تمام آسیا وطن معنوی شما است. آرزوهای بلند و اراده شما، مقصد و هدف شما سرزمین مشرق است. کلیه ساکنان آسیا به ویژه افغانستان ما، در راه آرزوهای بزرگ شما، یعنی برای عظمت و سربلندی مشرق از خداوند

بزرگ جویای توفیق است. و در ضمن یاد آور می‌شود، هر چند که کوهستان افغانستان از تشریفات اروپا خالی است و این خطه هنوز فرصت بهره‌مند شدن از مسرت‌های پر تکلف مادی را بدست نیاورده است، لذا ممکن است که برای افراد مرفه خارجی سیر و سیاحت اینجا اقدامی پسندیده نباشد، اما، ما قطعاً مطمئن هستیم مبنی بر اینکه ارباب علم و دانش به خوبی می‌دانند که این سرزمین وطن سلطنت محمود غزنوی است، مرز و بوم غوری‌ها و ابدالی‌ها است، زادگاه (مسقط الرأس) ابن سینا، بلخی، سنایی غزنوی، عنصری، عسجدی، دقیقی، فاریابی و سرانجام سید جمال الدین افغانی است. همه ما قطعاً می‌دانیم که سرزمین افغانستان مأوی و ملجأ ملتی است که افراد آن مخلص و دوستدار اسلام و آسیا هستند. افغانستان حوزه حکومت و پای تخت یک پادشاه شریف، اعلیحضرت محمد نادر شاه غازی است. ایشان تنها حامی و هواخواه عزت و سربلندی اسلام و آسیا هستند. در پایان باید بگویم این اجلاس که به افتخار شما برگزار گردیده نمونه و الگویی از احساسات و جذبات ملت، دولت، ادبا و دانشمندان افغانستان می‌باشد و ما آرزو داریم که شما در کشور محبوب خود، نماینده این نهاد مقدس خواهید بود. و سلام‌های گرم ما را به برادران محترم هندوستانی خواهید رسانید و پیوند قلبی و معنوی‌ای را که از سال‌ها طولانی در دل‌های ما نسبت به مردم هندوستان موج می‌زند، مطرح خواهید نمود.

در پایان از این زحمت شما که دعوت ما را پذیرفتید و با شرکت خود در این انجمن، به ما عزت و کرامت دادید و باعث دلگرمی ارکان و اعضاء انجمن شدید، بسیار سپاسگذاریم توفیق شما و مردم بزرگ هندوستان را از خداوند متعال آرزو مندیم. دعای ما این است: مشرقی باد عالم شرق و مسعود باد عالم اسلام. کلام منظومی که شاعر معروف افغانستان جناب قاری عبدالله سروده بود در پایان اجلاس قرائت گردید که به شرح زیر می‌باشد:

عزیران زهندوستان آمدند
در آنان یکی دکتر اقبال بود
ادیب و سخن گستر و نکته سنج
چمن گرو طرز رنگین او است
کلامش چو اوج بلندی گرفت
زند طعنه آهنگ او برق را
نوین شیوه را به سبک کهن
چون اندر سخن جادو نوگزید
سخن را و آمیخت چون با علوم
نواندیش هم آهنگ با نفع صور
چو بلبل به آهنگ کهسار ما
دگر آنکه او نامور سید است
هنرمند سرراس مسعود نام
روان هنرمندی جان مسلم
به عالم گران مکتب آواز یافت
رئیس دبستان در آن مرز بوم
سوم سید ما که از ندوه است
زفیض دلش تازه شد جان علم
چو کلکش بمعنی طرازنده شد
مضامین او جمله محکم بود
دگر مرد دانای هادی حسن
به انگلیسی و فرس عالم بود
ادیب و سخن پرور فارسی
بلفظ دری چون تکلم کند

در افغانستان مهمان آمدند
سخن پرور واقف از حال بود
که هر نکته اش بهتر آمد ز گنج
شکر پاره حرف شیرین او است
سخن رتبه ارجمندی گرفت
که خواهان بود نهضت شرق را
در آمیخت از قدرت علم و فن
پیامی ز شرق به مغرب رسید
از او زنده طرز مولای روم
که افسردگان را در آرد بشور
ز هند آمد این طوطی خوشنوا
گزین بخته آن سر سید است
کز و مکتب هند دارد نظام
علیگر پرور دبستان علم
ز جهد وی این قدر و اندازه یافت
شناسای قابل به طرز علوم
زدانش به هندوستان قدوه است
در اقلیم دانش سلیمان علم
خیالات تیلی شبلی از او زنده شد
نگارش به کلکش مسلم بود
پروفسور واقف از علم و فن
زبان دری را معلم بود
سخن های او گوهر فارسی
زشوقش شکر دست و پا گم کند

سخنهای دلکش بیانش ملیح	چو ایرانیان لهجه او فصیح
ز بهر سیاحت در این بوم و بر	کشیدند از هند رخت سفر
ز ره این عزیزان رسیدند خوش	به کابل کنون آرمیدند خوش
از این آمدن دل چو گل گل شگفت	بصد خرمی خیرمقدم بگفت
غنیمت بود دیدن دوستان	چو در فصل گل جلوه بوستان
مسلمان ز هر جای هم دوست به	چو بادام توأم به یک پوست به
همسایه همسایه گر وارسد	برش بهر دین و دنیا رسد
که از دید و وادید، زاید و داد	ز هم نگسلد رشته اتحاد
دل صاف احباب خرم بود	چو در بین هم رشته محکم بود

خوش است ای عزیزان ز هم پرس و جو

که آید مگر آب رفته ز جوی

بعد از قرائت این نظم پروفیسور هادی حسن از طرف مهمانان به زبان فارسی ایرانی (نه دری) سخن‌های مفیدی ایراد کردند جناب هادی حسن در سخنان خود، جوانان افغان را بجای شعر و سخن برای تحصیل علوم و فنون غربی تشویق نمودند. بعد از نشستن هادی حسن جناب مغربی به ایراد سخن^{۲۰} پرداخت.

۲۰ - این سخنرانی درج نگردیده است.

سخنرانی سید راسی مسعود

بزرگواران محترم و میزبانان مهربان! با نهایت اخلاص اظهار مسرت نموده و سپاسگذارم. توجهی را که نسبت به من خاکسار مبذول داشتید، هرگز نمی‌توانم از عهده سپاس آن برآیم. مایل هستم که احساسات قلبی مسلمانان هندوستان را به شما ابلاغ دارم. از میان ما، علامه سید سلیمان ندوی به عنوان نماینده علماء و دوست محترم علامه اقبال نماینده گروه وقشری هستند که عناصر قدیم و جدید را در خود جمع کرده، یک ترکیب بسیار روح پرور و مفیدی را وجود بخشیده است. من نه از گروه علماء هستم و نه فرقه شعراء من دوران تحصیلاتم را در کشورهای اروپایی سپری کرده‌ام. اما از اعماق قلب به این هر دو گروه احترام قائل هستم و با دیده احترام به آنها می‌نگرم. به شما اطمینان می‌دهم که مسلمانان هندوستان به شما عشق می‌ورزند و محبت دارند. آرزوی قلبی ما است که افغانستان را یک کشور توأم با امن و امان و پیشرفته ببینم. به جهت اینکه افغانستان به لحاظ جغرافی در نقطه میانی آسیا و اروپا قرار دارد، لذا آرزوی قلبی ما است که افغانستان همزمان با اینکه بهترین الگوی تهذیب و اخلاق اسلامی باشد، از عناصر مفید و زیبایی های تمدن غرب بهره مند باشد هر چند که خودم را ممنون عنایات و توجهات شما می‌دانم اما تأثیری را که شخصیت استثنایی و بارز، جناب شاه نادرخان که در حال حاضر قیادت شما و کشور اسلامی را برعهده دارد، بر روح و روان من گذاشته است، نمی‌توانم با زبان بیان کنم. من آن لحظه‌ها را که توفیق مرا یاری کرد تا در محضر ایشان باشم هرگز فراموش نخواهم کرد. مطمئن هستم چنین سلطنتی که پایه‌های محکمی در ریشه دل‌های مردم دارد، مراحل رشد و ارتقاء را خواهد پیمود. شما وظیفه دارید که همه از وی اطاعت و پیروی کنید و باور کنید اگر فرد بی‌صلاحیتی مانند من بتواند در امور تعلیمی و آموزشی کمکی به شما کرده باشد، بنده برای انجام چنین خدماتی آمادگی دارد. اما لازم می‌دانم بگویم: جوانان افغانستان باید افراد مسن و کهن

سال را همواره با دیده احترام بنگرند. طوری نباشد که اختلاف رأی و دیدگاه باعث شکاف وحدت ملی شود. تاریخ بهترین شاهد گویایی است، خساراتی که مسلمانان در طول حیات ملی خود متحمل شده‌اند، حاصل اختلافات فیما بین بوده است. باید از گذشته پند گرفته وحدت و انسجام را در سر لوحه مقاصد و اهداف ملی خود قرار دهیم. بار دیگر از توجهات مخلصانه شما نهایت سپاس و تشکر را دارم و عنایات بی شائبه شما را هرگز فراموش نخواهم کرد.

سخنرانی سید سلیمان ندوی

بعد از سخنان سید راس مسعود که حاضرین با نهایت علاقه‌مندی به آنها گوش فرادادند، نیازی برای مزید سخن نبود، اما بنابر اصرار جمع حاضر، من نیز به مناسبت انجمن ادبی، ناچار شدم مطالبی را به عرض برسانم.

برادران همدین و هم وطن و عزیزان علم و فن! امروز ما بسیار خوش شانس و خوشوقت هستیم که در این اجتماع خود را همدم و هم راز شما می‌بینیم.

مدعو شدن تری چند از خدمت گزاران علم و ادب به این سرزمین، اجابت و اجتماع آنان با فضلا و دانشمندان این مرز و بوم در انجمن ادبی، به نظر من آغاز فصل جدیدی در تاریخ تابناک و درخشان اسلامی است.

برادران عزیز، هندوستان و افغانستان دو کشور از هم جدا نبودند بلکه هر دو یک کشور بودند. ممکن است صد و پنجاه یا دویست سال است که این کشور از هم جدا شده‌اند. این هر دو کشور در دوران حکومت بودایی‌ها، حلقه‌های یک زنجیر بودند. آثار وحدت این دو کشور، در کتیبه‌های سنگی زیر زمین، در هر جای کشور شما کشف شده زینت بخش موزه‌های شما هستند.

در دوران آغازین اسلام، تنها شما بودید که نه فقط مذهب بلکه علم و دانش را نیز در قلب هندوستان منتقل کردید. سلاطین غزنی و پادشاهان غوری در این سرزمین زندگی کردند. اما دایره حکومت آنان تا هندوستان گسترده بود. خاندان بابر در هندوستان زندگی می‌کرد، اما حوزه حکومت او تا افغانستان گسترش یافته بود. این هر دو حکومت برای یک سلطنت مانند دو بال برای یک پرنده و دو بازو برای یک جسم بودند.

امروز حدود یک صد و پنجاه سال بعد، این دو بازو هر چند که نه برای وحدت سیاسی لکن برای استحکام وحدت علمی و ادبی بار دیگر به سوی همدیگر دراز شده‌اند.

برادران افغان! نیاکان شما در هندوستان تنها بر گردن‌ها حاکم نبوده‌اند، بلکه بر قلوب و افکار نیز حکومت کرده‌اند. حوزه حکومتی آنها تنها سرزمین مادیات نبوده است بلکه بر فضای معنویت نیز حکمرانی کرده‌اند.

زبان فارسی تا مدت‌ها زبان ادبی و علمی هندوستان بوده است و در عصر حاضر نیز این زبان توسط شما به ما رسیده است. رسائل و تصانیف میرزاهد هروی که از علماء افغانستان بودند، از سیصد سال قبل در مراکز علمی و حوزوی هندوستان به عنوان محور فلسفه و کتب درسی محسوب می‌شوند.

شعرای معروف و گرانمایه زبان فارسی که در این سرزمین به دنیا آمده‌اند، اگر چه به لحاظ محل تولد به یکی از شهرهای این دیار منسوب هستند، اما به لحاظ محل سکونت یا مدفن به یکی از شهرهای هندوستان نسبت داده می‌شوند. شعرای زیادی که از بلخ تا بدخشان یا سایر شهرهای افغانستان بودند، نسبت لاهوری یا دهلوی دارند. کسانی که «لباب الالباب» عوفی را مطالعه کرده‌اند، به خوبی می‌دانند که این شعرای چنان در حلقه‌های یک زنجیر متحد و منسلک بودند که تاریخ نیز نمی‌تواند آنان را لاهوری گوید یا غزنوی.

این دو سلطنت (هندوستان و افغانستان) با هم چنان پیوسته بودند که اگر یک عالم، شاعر و فاضل در افغانستان متولد می‌شد، بخشی از عمرش را در هندوستان می‌گذارند. و اگر در هندوستان متولد می‌شد، بخشی از عمرش را در افغانستان سپری می‌کرد. از باب مثال، مسعود سعد سلمان که از شعرای طبقه دوم است تشخیص دادن اینکه او هندی یا افغانی است بسیار مشکل است.

باغات جلال آباد و کابل را دیده‌ام منظره چشمه‌های کهنساری نهرها، فواره‌ها و آبشارها را، نظاره کرده‌ام، این منظرها در هر جای این سلطنت دیده می‌شوند با دیدن این مناظر قطعاً روشن است، باغهایی که به کثرت در هندوستان و کشمیر توسط خاندان بابر احداث شده‌اند یا چشمه‌های مصنوعی که ساخته شده‌اند همه آنها کپی ای از مناظر طبیعی افغانستان هستند.

باغات امیر شهید در جلال آباد، باغ بابر در کابل و باغات پغمان و سایر باغ‌های افغانستان چه شباهت نزدیکی با باغ شالیمار لاهور دارند. این عشق و علاقه نسبت به مناظر ملی و طبیعی، در آل تیمور به طور طبیعی چنان زیاد بود که آن را عملاً در هندوستان پیاده کرد، حتی که در مجالس خاص و عام، دریای جمنا و گنگ را به وسیله گل کاری به تصویر کشیده بود. ای برادران علم و دانش! آیا آنچه که در گذشته انجام گرفته است، اکنون نمی‌تواند جامه عمل بپوشد؟ بحث تفرقه سیاسی و دوری و از هم جدایی را کنار بگذارید، این گونه تحولات و دگرگونی‌ها سرنوشت جهان هستی هستند، گاهی چنین و گاهی چنان! اوضاع سیاسی همواره در حال نوسان هستند، روابط و پیوندهای سیاسی همواره رو به رویش و ریزش هستند اما پیوندهای علمی و ادبی ثابت و مستدام‌اند.

شمشیر سلطان محمود غزنوی از مدت‌ها است که شکسته شده است و صفحه‌های فتوحات او صدها سال پیش از هم پاشید شده‌اند. اما آثار و نشان‌های قلم حکیم سنایی و غزنوی هنوز باقی‌اند و شیرازه اوراق فتوحات ادبی آنها تاکنون از هم نپاشیده است.

بیاید نه بنام سلطان محمود غزنوی، شهاب الدین غوری و آل بابر، بلکه به نام سنایی، غزنوی، مسعود سعد سلمان لاهوری، خسرو دهلوی، حسن دهلوی، فیض اکبر آبادی، و بیدل عظیم آبادی، دست مودت را به سوی همدیگر دراز کنیم.

افغانستان همواره در ارتباط با قدرت و توان فیزیکی و مادی خود از دنیا داد تحسین دریافت کرده است. اما اکنون لازم و ضروری به نظر می‌رسد که در ارتباط با توان فکری و ذهنی داد قهرمانی را از دنیا دریافت دارد.

انجمن ادبی شما شایسته تحسین و ستایش است. این انجمن در عرصه علم و ادب گام نهاده است و توان علمی و ادبی خود را هر ماه به نمایش می‌گذارد.

من با وثوق و اطمینان کامل می‌توانم بگویم که «رساله کابل»^{۲۱} همدوش با بهترین مجله‌های علمی هندوستان، بلکه آسیا در حال حرکت است و در به وجود آوردن این مقطع طلایی نقش آن بر سایر عوامل مقدم است.

برادران همسایه و هم جوار! آیا جای بسی شگفتی نیست که ما از تک تک شعرای و ادبای، آلمانی، انگلستان و فرانسه آگاه باشیم و کارنامه‌های علمی و ادبی آنان را مورد تحقیق و مطالعه قرار بدهیم اما ادبا و علمای این دو کشور همسایه از یکدیگر ناآشنا و بیگانه باشند؟!

حال آنکه بزرگان و نیاکان این دو کشور نه تنها پیوند وطنی و جغرافیایی داشته‌اند بلکه بوسیله مذهب و نژاد نیز با هم مرتبط بوده‌اند.

اما برتر از همه، این است که میان این دو کشور یک پیوند ناگسستنی علمی و ادبی بوده و جای بسیار تعجب و شگفتی است که از قرن گذشته میان ما و شما چنان دوری و فاصله ایجاد شده است که نه ما از شعرای و ادبای شما اطلاع داریم و نه شما از شعرای و ادبای ما.

ما باید ممنون احسان‌های رساله کابل که متعلق به انجمن ادبی کابل است باشیم. «ماهنامه کابل» بود که ما را از شعرای و ادبای و نویسندگان افغانستان آشنا کرد و باعث شد که همدیگر را بدانیم. برادران اهل علم و ادب! اهل سیاست و سیاستمداران را در حوزه‌های عمل خود رها سازید و بیایید در پرتو علم و ادب پیوند محبت و دوستی را تجدید کنیم، عقد رفاقت و آشنایی را استحکام بخشیم و در کشورهای خود زندگی کرده در نوسازی اسلامی علم و ادب، کنار همدیگر به کار و تلاش پردازیم. هم سویی قلبی و همدلی قطعا به بدگمانی‌ها و غلط فهمی‌ها پایان می‌دهد.

هندوستان توسط نوجوانان خود، به به‌سازی خود مشغول است و افغانستان نیز

۲۱ - رساله کابل، ماهنامه انجمن ادبی کابل است.

به این مطلب توجه دارد. لذا ضروری است که نیروهای فعال و نوجوانان دو کشور در حق همدیگر حسن ظن و اعتماد کامل داشته باشند. هرچند که مشکلات زیادی سد راه است اما برای رسیدن به چنین هدف مقدسی، باید در برابر مشکلات و موانع مقاومت کنیم.

«بهر یک گل زحمت صد خار باید کشید»

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

سخنرانی دکتر اقبال

پس از سخنرانی من دکتر اقبال بلند شد و با اسلوب فلسفی، سخنان زیر را که تاثیر فراوانی بر روح و روان شنوندگان داشت ایراد فرمودند.

پس از سخنان سید سلیمان ندوی و سراسر مسعود که حرف دل ما را بیان کردند، مطلبی دیگر باقی نمانده است که نیاز به گفتن داشته باشد. اما گمان بر این است که اعضاء انجمن ادبی کابل، خیر مقدمی را که با اسلوب بلیغ و شیوه بسیار زیبا بیان کردند انتظار دارند که من نیز در جواب مطالبی گفته باشم. خودم را نهایتاً ممنون احسان های انجمن ادبی کابل می دانم چون این انجمن در قالب نظم و نثر در حق من دیدگاه خوب و احساسات زیبایی را ارایه داده است.

من نیز مایل هستم پیرامون ابعاد علمی اعضای جوان «انجمن ادبی کابل» سخن گویم. بدون تردید اعضای انجمن از اهمیت کار و مسنولیت های علمی خود آگاه هستند. من بر این باور هستم که «هنر» یعنی ادبیات، مصوری، موسیقی و معماری و سایر رشته های هنر معاون زندگی و خدمت گزار حیات بشر هستند. روی این اصل من هنر را به جای یک تفریح، یک اختراع می دانم. یک شاعر می تواند پایه و اساس زندگی را آباد یا ویران کند. با توجه به اینکه حکومت در تلاش است که تاریخ افغانستان در دور حاضر، در عرصه جدید زندگی قدم بگذارد، بر شعرا لازم است که در حق نوجوانان، نقش رهبر واقعی را ایفاء کنند. به جای عظمت و اهمیت زندگی، موت را بیشتر جلوه ندهند. زیرا هر گاه هنر نقشه موت را ترسیم کند و به جلوه دادن آن پردازد، بسیار ویرانگر می شود و هر حسن که از قدرت و توان خالی باشد، پیغام موت است.

دلبری بی قاهری جادوگری است دلبری با قاهری پیغمبری است

می خواهم توجه شما را به یک نکته مبذول دارم. جریانی از جریان های زندگی رسول اکرم (ص) است و آن اینکه روزی چند شعر از اشعار امرء القیس، شاعر معروف و مشهور دوران جاهلیت، در محضر رسول اکرم (ص) قرائت گردید

رسول الله فرمودند «اشعرا لشعراء و قائدهم الى النار» ترجمه: از تمام شاعران بهترین شاعر و سوق دهنده و رهبر آنها به سوی دوزخ است.

از ایس گفته گرانمایه رسول اکرم (ص) چنین استنباط می‌شود، که کمال شعر بعضی اوقات بر مردم اثر می‌گذارد. زندگی یک ملت تنها منوط به شکل و صورت ظاهری نیست بلکه در واقع آنچه که زندگی یک ملت بدان مربوط است «تخیل» است. «تخیلی» که شاعر آن را به ملت ارایه می‌دهد و دیدگاه‌ها و نظریات بلندی است که شاعر آنها را در قوم و ملت خود به وجود می‌آورد. اقوام و ملل توسط کمک و یاری شعراء شکل می‌گیرند، و با پای مردی اهل سیاست رشد و ارتقاء یافته از بین می‌روند. لذا این آرزو است که شعرا و ادیبان و نویسندگان افغانستان در هم عصران خود چنان روحی بدمند که رفته‌رفته خود را بشناسند. هر قوم و ملتی که در مسیر رشد و ارتقاء قدم می‌گذارد، هویت و تشخیص آن منوط به تربیت ویژه است، تربیتی که خمیر آن با احتیاط کامل انتخاب شده باشد. بنابر این رسالت انجمن این است که افکار نسل نوجوان را به وسیله ادبیات و هنر متشکل کند و چنان غذای و صحت روحی و روانی به آنها بدهد که خودی و انانیت (هویت ملی و تشخیص قومی) خود را دریابند و با احراز صلاحیت و استعداد چنین، ندا در دهند:

دو دسته تیغم و گردون برهنه ساخت مرا

فسان کشیده بروی زمانه آخت مرا

من آن جهان خیالم که فطرت ازلی

جهان بلبل و گل را شکست و ساخت مرا

نفس به سینه گذارم که طائر حرم

توان زگرمی آواز من شناخت مرا

می‌خواهم به نکته‌ای دیگر اشاره کنم. موسولینی دیدگاه خوبی را ارایه داده است. خلاصه آن این است که: ایتالیا باید میلیاردری را پیدا کند تا گردن آن را از زیر چنگال قرضه‌های انگلیس رها سازد، یا خدای دیگری را پیدا کند که بهشت دیگری ارایه دهد یا کولومبسی پیدا کند تا قاره بزرگ دیگری را کشف کند. اگر شما درباره نجات افغانستان از من سؤال کنید، من خواهم گفت، افغانستان به رادمردی نیاز دارد که مردم این کشور را از زندگی قبایلی این مرز و بوم آشنا سازد. اما من بسیار خوشحالم که این رادمرد که افغانستان از سالها در انتظار او بوده است نصیب افغانستان شده است. من مطمئن هستم که خداوند اعلیحضرت نادر شاه را به خاطر این، بر مسند قدرت نشانده است تا ملت افغانستان را به عنوان ملتی جدید و توانا و مبتکر در میان ملل آسیا معرفی کند. نوجوانان این مرز و بوم باید این رهبر بزرگ را معلم تعلیم و تربیت خود بدانند زیرا سر تا پای زندگی او لب ریز از ایثار و اخلاص و صداقت و اسلام دوستی است.

در خاتمه این سخنرانی‌ها، مردم برای صرف غذا خود را آماده می‌کردند. پیش از رفتن بر سر سفره، لوازم شستن دست‌ها از قبیل آب، آفتابه، حوله و غیره تدارک دیده شده بود. سفره غذا در اتاق مرکزی هتل چیده شده بود. در چهار طرف به صورت حلقه دایره‌ای میز گذاشته شده بود و صندلی‌ها نیز به همین ترتیب گذاشته بودند. تمام دایره مملو بود. حدود پنجاه الی شصت نفر در دعوت شام شرکت داشتند. سفره از پیش با رعایت نوع غذاهای هندوستانی چیده شده بود. انواع مختلف گوشت، کباب، مرغ و اقسام مختلف برنج و بعضی خوردنی‌ها به سبک اروپایی، زینت بخش سفره بودند. غذای ویژه افغانستانی دیده نمی‌شد. ما هیچگونه تفاوتی میان این سفره و سفره‌های هندوستانی ندیدیم. در کنار من مرد بسیار مسن و کهن سالی بود که سالها در هندوستان زندگی گذرانده بود. با مرحوم سر سید احمد خان نیز ملاقات کرده بود. از دوستان و آشنایان مرحوم

حکیم احمد خان بود. با این همه سن و سال، آثاری از ضعف قوی و ضعف اشتها در وی مشهود نبود.

بعد از صرف غذا در همان اتاق قبلی تجمع کردیم. البته تعداد این جمع از جمع قبلی کمتر بود و ترتیب نشستن نیز به هم خورده بود. من در وسط مجلس در جایی دیگر نشستم، آقای زیدان بدران دانشمند مصری و رکن دایره تعلیم و تربیت و دارالتألیف و یک دانشمند بخارایی که شاعر و ادیب زبان عربی بود، در کنار من نشسته بودند. تا دیر با آنها به زبان عربی از هر دری صحبت به میان آمد. دانشمند بخارایی از دست حکومت بالمشویک‌ها به افغانستان پناه آورده بود. او صحنه‌های دردناک و انسان سوز کشور خود را بازگو می‌کرد و افزود که به زودی در هندوستان با هم دیدار خواهیم کرد. این دانشمند بخارایی تحصیل کرده سوریه بود.

بگونه‌ای که در هندوستان پان^{۲۲} و هل می‌خورند در افغانستان با بادام و پسته بریان که در سینی‌های بزرگ به ترتیب خاصی چیده شده‌اند، از مهمانها پذیرایی می‌شود. علاوه بر این مردم در مجالس به عنوان تفریح و سرگرمی از این میوه‌های خشک استفاده می‌کنند. پان و حقه^{۲۳} در این دیار کالای کاملاً ناآشنا هستند. البته سیگار نوشی در نسل جدید رواج دارد. سرگرمی مورد علاقه دکتر اقبال حقه نوشی است و او حقه خود را همراه خود آورده بود. درباره چای رسم در اینجا بر این است که جام اول شیرین و جام‌های بعد تلخ یعنی بدون قند خورده می‌شوند.

از میان مهمانان یک شنواری مولوی بود. این مولوی تحصیل کرده از دهلی و دیوبند بود می‌گفت: شاه امان الله خان درباره اصلاحات خود از من فتوای می‌گرفت من مصلحت دین و دنیا را در نظر گرفته، رأی خود را صادر کردم.

۲۲ - پان : برگ درختی است که همراه با ادویه و هل آن را می‌خورند.

۲۳ - حقه قوطی کوچکی است که برگ پان و سایر لوازمات در آن گذاشته می‌شوند.

جواب هر مسأله را در کنار آن مسأله به خدمت شاه تقدیم می‌کردم شاه امان‌الله خان از پاسخ‌ها و فتوای من آشفته شد و مرا به زندان انداخت.

این مجلس تا ساعت ۲ شب ادامه داشت همه مهمانان از همدیگر جداحافظی کرده از هم جدا شدند. ما نیز به محل اقامت خود در دارالامان برگشتیم شب با آرامش سپری شد. سردی از سردی ماه دسامبر در هندوستان بیشتر نبود. رختخواب‌هایی که همراه هر تخت بود کفایت می‌کردند.

باغ بابر

تاریخ ۱۹ اکتبر بود. با سرور خان طی شده بود که امروز به جاهای دیدنی کابل برویم. بعد از صرف صبحانه که در هر اتاق تدارک دیده شده بود خودم را برای رفتن به بیرون آماده کرده بودم. اندکی بعد سرور خان آمد و همراه با وی، نخست به باغ بابر رفتیم. باغ بابر بیرون از محوطه شهر در دامن یک کوه قرار دارد. در دامن کوه باغ و فواره قرار دارند و در سطح بالاتر ساختمان باغ واقع است. و در ارتفاع نهایی دامن کوه در یک محوطه، مزار شهنشاہ بابر قرار دارد. ساختمانی که در مرکز باغ واقع است از قرار شنیدن، ساخته امیر عبدالرحمن است. دیدن این عمارت و باغ و فواره‌های دامن کوه صحنه کوچکی از باغ شالیمار را در انظار تازه می‌کند.

پیش از وارد شدنم به کابل، شهرداری کابل، در همین باغ رفیقان سفر و اعضای هیئت را برای چای دعوت کرده بود. اما به جهت اینکه من شریک دعوت نبودم از جزئیات آن خبر ندارم.

در میان ساختمان مذکور و مزار بابر، یک مسجد کوچک به سبک معماری مغول‌های هندوستان ساخته شده بود. این مسجد توسط شاه جهان در سال ۱۰۵۶ میلادی ساخته شده است. در قسمت جلو و بیرونی سقف مسجد در ارتفاع بالا کتیبه تاریخی شاه جهان که تاریخ تأسیس مسجد نیز در آن حکاکی شده است، نصب گردیده است. بالاتر از مسجد و در دامن مرتفع، محوطه مزار بابر شروع می‌شود. از بالای کوه چشمه زیبایی سرازیر است. داخل محوطه مزار، زمین وسیعی است که سقف ندارد. در وسط این محوطه و زمین غیر مسقف مزار سنگی پادشاه بابر که بسیار ساده است، قرار دارد.

مردم مزار و قبور فرزندان و نوه‌های بابر را در دهلی، آگره و لاهور دیده‌اند. وقتی این مردم قبر بابر را که مورث اعلی آنها است با این سادگی و بدون سقف

و گنبدی می‌بینند بدون اختیار اشک عبرت می‌ریزند. اما فکر می‌کنید این سعادت، سعادت کمی است؛ که فرماندهی که با دوازده هزار سپاهی کشور سیصد میلیون^{۲۴} هندوستان را فتح کرد، امروز در میان قوم آزاد خویش در سرزمین آزاد، محو خواب است؟ بابری که برای تشکیل حکومت خود مختار خود به مدت ۱۲ سال با کوههای خشک بر سر پیکار بود. بعد از مردن نیز در دامن یک کوه به سنگ‌ها تکیه زده در حال آرمیدن است.

قبر بابری تا زمان جهانگیر کتیبه‌ای هم نداشت. جهانگیر در قسمت بالینی آن سنگی را که شعر زیر روی آن نوشته شده بود نصب کرد.

پادشاهی کز جبینش تافتی نوراله
آن ظهیر الدین بابری بود پادشاه
باشکوه دولت و اقبال عدل و داد دین
داشت از توفیق و فیض و فتح و فیروزی سپاه
عالم، جام را بگرفت و شد روشن روان
بهر فتح عالم ارواح، چون نور نگاه
شد چو فردوسش مکان صوان، ز من تاریخ جست
گفتمش فردوس دائم جای بابری پادشاه

در فاصله کمی از قبر بابری، قبور هندال میرزا و حکیم میرزا، برادر همایون، است. روی این قبور نیز جهانگیر کتیبه نصب کرده است. و در طرف آخر، قبر گوهر النساء، دختر عالمگیر ثانی قرار دارد، روی کتیبه مزار، عبارت زیر نوشته شده است؛ مرقد گوهرالنساء بیگم بنت عالمگیر ثانی به تاریخ ۲۷ شعبان ۱۲۰۲ هجری نمی‌دانم این در مکنون کی و به چه دلیلی از دهلی به کابل منتقل شده

۲۴ - جمعیت هندوستان در زمان ورود بابری به این کشور.

است. با دیدن این گور غریبان خاندان بابر، دل به درد آمد. با دعای مغفرت دو گل از اشک بر مزار آنها نثار کردم. اعلیحضرت نادرخان، در زمان خود دستور ساخت و ساز این مزار را صادر کرد. و در پی اجرای این دستور مزار بابر با بهترین سنگ‌های گران قیمت ساخته شده است.

بیرون از محوطه مزار با عبور از کنار چشمه به طرف پایین رفتیم. اتومبیل از شهر خموشان^{۲۵} بسوی شهر آبادان^{۲۶} روانه شد.

۲۵ - شهر خموشان یعنی قبرستان.

۲۶ - شهر آبادان یعنی جایی که شهر آباد بود و مردم در آن زندگی می کردند.

مکتب صنایع نفیسه

واژه مکتب در افغانستان مترادف مدرسه یا دبستان است. از مزار و مقبره بایر بیرون رفته به مکتب صنایع نفیسه رسیدیم.

صنایع نفیسه به معنی فنون لطیفه (Fine Arts) است. این مدرسه توسط شاه امان الله خان بنا نهاده شده بود. مکتب یک ساختمان زیبا و دو طبقه است که از سنگ ساخته شده است. در جلو ساختمان مکتب میدان بزرگی برای ورزش دانش آموزان نیز وجود دارد. میدان ورزش در محوطه و چهار دیواری قرار دارد. که فقط به وسیله یک درب ورودی بزرگی باز و بسته می‌شود. به محض اینکه اتومبیل سواری ما در برابر درب مکتب توقف کرد، مدیر مکتب همراه با تنی چند از اساتید که در داخل محوطه بودند با گرمی به استقبال ما آمدند و به یک یک کلاس‌ها ما را بردند. و از چند و چون مکتب به ما گزارش کردند. پانصد دانش آموز در این مکتب مشغول تحصیل بودند کلاس‌های نقاشی، مصوری، رنگ آمیزی، نجاری، قالبی بافی دایر بود. در کلاس نقاشی که به زبان محلی آن را رسامی می‌گفتند، یک معلم هندوستانی تدریس می‌کرد. اساتید بلند پایه رشته قالبی بافی ایرانی بودند و در کلاس‌های سطوح بالای نجاری یک استاد آلمانی مشغول تدریس بود. جهت ارزیابی دروس دانش آموزان به تمام کلاس‌ها رفتیم. مدرسه دولتی فنون لطیفه لکهنورا دیده بودم. اما مکتب نفیسه کابل از چند جهت بهتر به نظر می‌رسید. در هر کلاس که وارد می‌شدیم، یک نفر از دانش آموزان با سبک خاصی و بنا صدای بلند به ما خیر مقدم می‌گفت و سایر دانش آموزان به صدای خیر مقدم او پاسخ می‌گفتند و با رعایت نهایت ادب و احترام سلام می‌گفتند.

وقتی من از معنی یک شعار غیرمفهوم^{۲۷} خیرمقدم را جویا شدم، به من گفته شد که معنی آن «خبردار و آماده باش» است.

در کلاس عکاسی و مصوری یک پیرمرد کهن سال پشتو نژاد در جلو دانش‌آموزان روی یک سکوی بلند در حالت سکوت کامل افتاده بود و تمام دانش‌آموزان با در دست گرفتن مداد تمام نقل و حرکات او را به تصویر می‌کشیدند.

از کلاس قالی بافی نیز بازدید به عمل آمد. پشم مورد نیاز در داخل مکتب رنگ داده می‌شود و نخ آن نیز در داخل ساخته می‌شود و تمام مراحل قالی بافی در همین جا انجام می‌گیرد. رنگ‌های مورد نیاز، رنگ شیمیایی نیستند بلکه محصول گیاهان داخلی هستند. برگ و پوسته گیاهان و درخت‌ها را در آب گرم جوش داده رنگ بسیار براق و زیبایی از آنها ساخته می‌شود این برایم نخستین بار بود که صنعت قالی بافی را با چشم سر مشاهده کردم. مقیاس‌ها و قالبهای قالی‌های کوچک و بزرگ روی دیوارها آویزان بودند و تارهای نخ‌های پشمی از بالا به پایین روی قالبها تنیده بودند. قبل از شروع کردن هر قالی، نخست نقشه و اندازه آن ساخته می‌شد. جای هر رنگ و اندازه آن و محل گلها در آن مانند یکس و تصویری که روی مقوی و کاغذ ساخته می‌شود ساخته شده‌اند، استاد با یکی از دانش‌آموزان مستعد این نقشه را در دست گرفته و با زین و اصطلاح بخصوص راهنماییهای لازم را برای کارآموزان ارائه می‌دهد و دست کارآموزان هم مانند ماشین روی تارهای پشمی به حرکت در می‌آید و نقش‌های مختلفی و گل‌های متفاوتی از زیر انگشت‌های کارآموزان بیرون می‌آید. بعد از استفسار درباره اصطلاحات قالی بافی، چنین استنباط می‌شد که این اصطلاحات برگرفته از زبان ترکی هستند.

۲۷ - برای من غیرمفهوم بود.

قالی‌ها و فرش‌های ساخت افغانستان در تناسب، رنگ، نمود ظاهری و استحکام با فرش‌های ایرانی و ترکی برابری می‌کنند. متأسفانه میزان منسوجات فرش و قالی در افغانستان به اندازه‌ای که بیرون از کشور صادر شود نیست فقط برای تأمین نیازهای داخلی است.

با دیدن کارگاه‌های نجاری بسیار خوشحال شدم چوب‌های نجاری بقدری خوب و از جنس عالی بودند که چنین چوب‌هایی را در هندوستان نیز مشاهده نکرده بودم. چوب «تیک»^{۲۸} که در بمبئی و برمه از بهترین چوب‌ها محسوب می‌شود، باز هم نمی‌تواند با این چوب‌ها برابری کند. این چوب‌ها پخته وزن دار و چنان صاف و شفاف که بدون انجام عملیات و رنده و صافکاری، بسیار شفاف و درخشان به نظر می‌رسند. در متن چوب خطوط طبیعی بسیار زیبایی که گویی با دست نقاشی شده‌اند، دیده می‌شوند. بریدن، دریدن، چاق دادن و مونتاژ کردن از قطعه‌ها، کار آسان و ساده‌ای است. آخرین کار، ساختن نقشه و اندازه مبل‌ها و ساختن مبل‌ها است. استاد این کلاس و مرحله نهایی نجاری، یک فرد آلمانی بود حکومت اسلامی افغانستان چنان روی او اثر گذاشته بود که بلافاصله بعد از ورود من به کلاس درس بلند شد و با گفتن «السلام علیکم» به استقبال من آمد.

وقتی از بازدید اکثر کلاس‌های صنایع نفیسه فارغ شده بیرون رفتیم. زمین بسیار وسیعی که قرار بود به محوطه مکتب صنایع افزوده شود به من و هیئت همراه ارایه داده شد. ساختمان سازی این قسمت نیز شروع شده بود با به پایان رسیدن کار این قسمت و شروع بهره‌برداری از آن، موقعیت ظاهری مکتب بسیار حائز اهمیت شده و به صورت یک دانشکده بسیار عالی در خواهد آمد.

تعمیرگاه اتومبیل‌های دولتی

در بازگشت از بازدید مکتب صنایع نفیسه، اتومبیل با نقص فنی مواجه شد. راننده آن را به تعمیرگاه اتومبیل‌های دولتی برد. این تعمیرگاه ساختمان کوچکی بود که چند تا گاراژ مکانیکی در آن قرار داشت. این تعمیرگاه و این گاراژهای مکانیکی محل تعمیر ماشین‌ها و اتومبیل‌های دولتی هستند مدیر و مسئول تعمیر با نهایت احترام و توجه استقبال کرد با اشاره سرورخان او بلافاصله دستور دارد که اتومبیل دیگری به ما سپرده شود و این اتومبیل هر چه زودتر به استادان ماهر داده شود تا نقص بر طرف گردد این تعمیرگاه اتومبیل‌ها نیز از جمله دست آوردهای حکومت فعلی است (حکومت نادرخان).

ساختمان دکانهای جدید

در مسیر تعمیرگاه، زنجیره وسیعی از ساختمان‌های دکان‌های جدید دیده می‌شود. این دکان‌ها به سبک دکان‌های اروپا ساخته شده‌اند. درهای بیرونی تمام شیشه هستند. تا با وجود بستن دکانها و درها، کالاها از بیرون دیده شوند. این ساختمان‌ها نیز بخاطر احداث فروشگاه‌های زنجیره‌ای توسط حکومت وقت ساخته شده‌اند. کار ساختمانی دکان‌ها هنوز به اتمام نرسیده است. وقتی این دکان‌ها ساخته شده مورد بهره‌برداری قرار بگیرند گمان می‌رود که کابل، بمبئی یا یکی از شهرهای اروپایی است. روبروی دکان‌ها، میدان بزرگی است که هنوز اسفالت نشده است. البته سطح شده و برای ساختن فرودگاه در نظر گرفته شده است.

مدرسه نظامی بالا حصار (مکتب حربی)

اندکی بعد از این میدان، بخش کوهستانی و میدانی بالا حصار است. بالا حصار مرتفع‌ترین نقطه کابل است. در کنار و اطراف بالا حصار نهرها و تالاب‌های بسیار زیبایی قرار دارد. بالا حصار در زمان گذشته محل سکونت یا اقامت حکام

و امرا بوده است. قلعه بالا حصار که مقر و محل سکونت سلاطین افغان بوده است در زمان حمله تاتار نیز وجود داشته است، اما در واقع بابر آن را تعمیر و تحکیم بخشیده است. همایون در این قلعه بود که به برادرش یورش برد. عموی اکبر، اکبر خردسال و نوجوان را در همین قلعه نشانده و او را سپر توپ‌های پدرش قرار داد، تا توپ‌های همایون به این قلعه اصابت نکنند. وقتی اکبر قدرت را در دست گرفت این قلعه را مجدداً ساخت، وقتی جهانگیر بر تخت سلطنت نشست با کاشی‌کاری بر زینت آن افزود و علی‌مردان‌خان حاکم کابل که زمانی وزیر تعمیرات شاه جهان نیز بوده است، ساختمان‌های زیاد و جدیدی در محوطه این قلعه بنا کرد. و چهار چپته^{۲۹} معروف و مشهور کابل نیز ساخته علی‌مردان‌خان است و نزدیک به ساختمان چهار چپته اورنگ زیب مسجدی بنام مسجد گدوی بنا کرده است.

به هر حال در پنجاه و شصت سال گذشته، بالا حصار مستقر و محل سکونت امراء، حکام و سلاطین کابل بوده است. در سال ۱۲۹۶ هجری مطابق با ۱۸۷۹ میلادی که انگلیسی‌ها به منظور انتقام سفیر مقتول خود، به کابل یورش بردند، این قلعه تاریخی را به وسیله مواد منفجره و آتش زان چنان با خاک یکسان کردند که به صورت انبوهی خاکستر و سنگ مبدل گردید. از آن زمان تا امروز این قلعه به صورت ویرانه ای باقی مانده است و می‌توان آن را به عبرت گاه ایام موسوم نمود. اعلیحضرت نادر شاه خان شهید در سال گذشته جهت احیاء جنبه‌های تاریخی آن تصمیم گرفت تا در این محل یک دانشکده نظامی تأسیس کند. روی این حساب در سال گذشته در مورخه ۱۷ ثور، اعلیحضرت شاه نادر خان شهید، سنگ بنیاد این دانشکده نظامی را بر زمین گذاشت و در تسطیح زمین مورد نیاز تمام مسئولان، صاحب‌مناصبان و شهروندان غیور شرکت کردند. آن روز

۲۹ - ساختمان چهار سقفی است.

بزرگترین روز مظهر تاریخی احساسات ملی مردم کابل بود. زمانی که من وارد این میدان شدم، دوست من سرور خان گویا با احساس افتخار ملی بسوی میدان اشاره نموده سنن و روایات ملی افغان‌ها را با یک جنبش نگاه در انظار به تصویر کشاند. طرح ساختمان دانشکده نظامی (مکتب حربی) هنوز مهیا نشده بود و اگر حادثه اسف بار شهادت شاه شهید رخ نداده بود کار ساختمان دانشکده نظامی در اسرع وقت شروع شده بود.

آرامگاه دو تن از یاران رسول الله (ص)

اتومبیل ما به دامن کوه بالا حصار به حرکت خود ادامه داد و با عبور از آن سوی ویرانه‌های بالاحصار به نقطه‌ای رسید که ممکن است در گذشته آباد و عمران بوده است. اما در حال حاضر نشانی از آبادی و عمران در آن دیده نمی‌شد. اندکی جلوتر از این محل به قبرستانی که در دامن کوه قرار دارد رسیدیم. طبق اطلاعات و اخبار دو تن از یاران رسول الله (ص) بنام‌های حضرت تمیم و حضرت جبیر در این گورستان مدفون هستند. همانگونه که اثبات این مطلب از لحاظ تاریخی قدری دشوار است تکذیب آنچه بر سر زبان‌ها به درجه شهرت رسیده است نیز دشوارتر به نظر می‌رسد. به هر حال این دو تن خواه صحابه باشند یا تابعی دستگاه حکومت شاه شهید نادرخان برحسب عقاید و احساسات عامه مردم مرقد این دو بزرگوار را تجدید ساختمان نموده است. و زمانی که من به آنجا رسیدم کار ساختمان از چهار گوشه آن شروع شده و یک نفر بنا مشغول ساختن فواره‌ای در جلوی این دو مزار بود با خواندن دعای مسنون و فاتحه از آنجا برگشتیم.

منازل مسکونی سفرا

در مراجعت از بالا حصار از مسیری رد شدیم که منازل مسکونی سفرای دول خارجی در آن قرار داشت دوست ما جناب سرورخان گفت: رفتاری که

حکومت‌ها با سفرای افغانستان در ارتباط با منازل مسکونی در کشورهای خود دارند با سفرای آنها در افغانستان نیز آنگونه رفتار می‌شود. یعنی اینکه اگر حکومت‌ها از سفرای افغانستان در کشورشان اجازه منزل دریافت می‌کنند افغانستان نیز به سفیرانشان منزل اجازه می‌دهد. وقتی از کنار سفارت‌خانه ایران رد می‌شدیم دوست ما گفت: چون ایران به طور مجانی منزل در اختیار سفیر افغانستان گذاشته است ما نیز از سفیر ایران کرایه منزل نمی‌گیریم.

سفارت خانه انگلستان از دوران امان الله خان به جایی دیگر یعنی در فاصله میانی دامن کوه و مکتب حربی (دانشکده نظامی) منتقل شده است و نمی‌توان گفت که این محل تا چه میزان با منافع سیاسی طرفین یعنی افغانستان و انگلستان مناسب دارد.

«رموز مملکت خویش خسروان دانند»

دارالعلوم عربی

اکنون برای بازدید مدرسه عربی اظهار تمایل نمودم. این مدرسه بنام «دارالعلوم عربی» شناخته می‌شود دارالعلوم عربی در بخش قدیمی شهر در یک کوچه باریک واقع است. اتومبیل در یکی از کوچه‌های خیابان توقف نمود. از اتومبیل پیاده شده، وارد کوچه شدم بعد از پیمودن فاصله کوتاهی بالای درب بزرگ یک منزل وسیع تابلوی «دارالعلوم عربی» به چشم می‌خورد. داخل ساختمان محوطه بسیار بزرگی بود. ساختمان دو طبقه‌ای بود و در هر دو طبقه کلاس‌ها دایر و طلاب مشغول درس بودند. مدیر مدرسه آقای قاری عبدالرسول خان نام داشت و اغلب مدرسین مدرسه علمائی بودند که از هندوستان سند فراغت از تحصیل دریافت کرده بودند. تدریس به زبان فارسی بود. طلاب عمومه سفیدمدور افغانی بر سر و لباس کتانی گرم بر تن داشتند و با احترام به سخنان اساتید گوش می‌دادند.

در نخستین کلاسی که وارد شدم، کتاب مشکوه تدریس می شد و حدیث مربوط به منع صلوه در اوقات ثلاثه، (طلوع، غروب و زوال) موضوع بحث استاد بود و در برابر این حدیث، حدیث دیگری دایر بر اینکه اگر پیش از طلوع آفتاب یک رکعت نماز فجر خوانده شد و یا یک رکعت نماز عصر پیش از غروب آفتاب خوانده شد هر دو نماز جایز و صحیح هستند وجود دارد و از آن جهت که فتوای امام ابوحنیفه در این باره این است که نماز عصر با کیفیت مذکور صحیح است اما نماز فجر ادا نمی شود و صحیح نیست. بنابر این مدرس محترم با شیوه مخصوص استدلال احناف مبنی بر متعارض بودن این دو حدیث گفت: ما به دلیل متعارض بودن دو حدیث به قیاس عمل می کنیم. یعنی اینکه نماز عصر در وقت ناقص شروع شده است. اتمام آن در وقت ناقص نیز صحیح است و نماز فجر در وقت صحیح شروع شده است و با خواندن یک رکعت پیش از طلوع و رکعت دوم بعد از طلوع در وقت ناقص پایان می پذیرد صحیح نیست. بسیار مایل بودم بگویم که میان این دو حدیث قطعاً تعارض وجود ندارد. زیرا که منظور حدیث منع، این است که در اوقات ثلاثه نماز شروع نشود و منظور از حدیث دوم این است که اگر کسی پیش از طلوع یا غروب نمازش را شروع کرده است و بعد از اتمام رکعت اول، آفتاب در رکعت دوم طلوع یا غروب کرد نمازش را فاسد تلقی نکند و آن را به اتمام برساند و آن نماز صحیح است. اما با توجه به تشدد و سخت گیری علماء افغان جرأت چنین اقدامی را به خود ندادم. سرورخان با اشاره به طرف من و خطاب به مدرس محترم گفت این آقا مایل است سئوالی را مطرح کند. اما من با رد سخن سرورخان گفتم، نیازی ندارد. از اینجا به طبقه دوم رفتم. درس هدایه شروع شده بود. آنجا نیز سکوت اختیار نمودم. در اتاق روبرو شرح چغمینی^{۳۰} تدریس می شد. در پایان درس مدرس

۳۰ - کتابی در رشته هیئت و نجوم است.

محترم با نهایت حسن خلق السلام علیکم گفت و مصافحه نمود و مذاکره کرد او در گفتگوی خود فوق العاده فروتن بود. من از باب شوخی گفتم، « امروزه وجود آسمان ها قابل قبول و پذیرفته شده نیستند شما پیرامون ترتیب آنها اقامه دلیل می کنید.» فرمود: چه کنیم تا این علوم در اینجا خوانده نشوند و آنها را نخوانیم کسی ما را به عنوان ملا نمی پذیرد.

نگاهی گذرا به نصاب درسی مروج مدرسه انداختیم. معلوم شد که همان کتب سنتی و رایج در حوزه های علمیه قدیم هندوستان در اینجا نیز تدریس می شوند. در جمع طلاب دو خاطره بسیار شگفت آور را مشاهده نمودم. یکی اینکه هیچ فردی از طلاب کمتر از بیست و پنج، سی و چهل سال نداشت همه طلاب ریش و محاسن بزرگ داشتند دوم اینکه آثاری از زیرکی و تیزهوشی در آنها دیده نمی شد. در حوزه های علمیه ما در هندوستان اگر به صورت سر زده و اتفاقی، شخصیتی علمی از جای دیگر بیاید، طلاب تیزهوش و زیرک برای به نمایش گذاشتن زیرکی و نبوغ خود سؤالها و ایرادات زیادی را مطرح می کنند. سکوت و خاموش طبیعی طلبه افغانی را در واقع ناشی از ضعف قوت فکری و دماغی آنها نمی دانم بلکه ناشی از ضعف تربیت و نقص شیوه و سبک تعلیم و آموزش است. زیرا که همین طلبه های افغانی وقتی به علوم جدید روی می آورند، تیزهوشی و نبوغ فطری آنها بصورت اتم و اکمل به اثبات می رسد.

برای اصلاح سیستم آموزش چنین حوزه های علمیه ای نیاز مبرم وجود دارد و ضروری بنظر می رسد که علوم و فنون عصری و جدید در سیلابس و نصاب درسی این حوزه ها گنجانده شود و به تناسب شرایط و مطابق با مقتضیات روز، نظافت و بهداشت نیز مراعات گردد. و رشد همه جانبه مورد

توجه قرار گیرد. درباره روحانیون و قشر علما چنین تصویری در آنجا حاکم است که علما را موجودی مانند شیشه می پندارند که با اندک فشار و دست زدن می شکنند یا مواد منفجره مانند کبریت هستند که در اثر بی احتیاطی اگر اندک

حرارتی به آنها برسد بلافاصله منفجر شده همه محوطه را با زلزله مواجه می‌کند. این خطر تا حدودی مبتنی بر صحت می‌باشد اما اگر افغانستان می‌خواهد زنده بماند باید در شیوه سیستم و نصاب آموزش آن تدریجا اصلاح صورت گیرد. و حوزه‌ها، علما و روحانیونی را تحویل جامعه بدهند که بتوانند جوانان و نوجوانان تحصیل کرده و دانشگاهی را رهبری کنند. حامی و طرفداران اصلاحات مفید باشند. علمای افغانستان در عهد حکومت‌های گذشته نقش بسیار مهمی را ایفا کرده‌اند. هیچ دلیلی وجود ندارد که آنها امروزه قادر به انجام آن نقش نباشند. امروزه عرصه‌های نظم و مدیریت و اصلاح دین و دانش در انتظار چنین علمایی و چنین نقشی هستند.

مدارس جدید

علاوه بر حوزه‌ها و مدارس عربی، دانشگاه‌ها و آموزشگاه‌های متعددی برای تدریس علوم جدید، به نام‌های زیر نیز وجود دارد. مکتب حبیبیه، مکتب نجات، مکتب استقلال، مکتب دارالمعلمین، مکتب نمازی، مکتب صنایع نفیسه، مکتب زراعت، مکتب طبی، دارالحفاظ، یتیم‌خانه قادری، مکتب دوا سازی، مکتب حریبیه، مکتب قبایل، علاوه بر این مکاتب (مدارس) سه مدرسه ابتدایی نیز در شهر وجود دارد.

واژه مکتب در افغانستان برای دبیرستان و دانشکده به کار می‌رود خوانندگان هم وطن هندوستانی، مکتب یا مکاتب افغانستان را در سطح مکتب‌هایی که کودکان در آنها درس می‌خوانند، تلقی نکنند.

قدیمی‌ترین مکتب از میان این مکاتب، مکتب حبیبیه است. این مکتب یادگار امیر حبیب الله خان است و در دوران او ساخته شده است. در گذشته و در حال

حاضر نیز بیشترین معلم‌ها در افغانستان از مسلمانان و تبعه هندوستان می‌باشند. انگلیسی نیز در آن مکتبها تدریس می‌شود.

مکتب حربی، یعنی دانشکده افسری یا نظامی که از قبل در اینجا دایر است. امیر امان‌الله خان در عهد حکومت خود یک مدرسه فرانسوی و یک مدرسه آلمانی نیز در اینجا دایر کرده است. یکی بنام امانیه و دومی بنام امانی. اما اکنون مکتب آلمانی به مکتب نجات و مکتب فرانسوی به مکتب استقلال تبدیل شده است.

مکتب دارالمعلمین برای تربیت اساتید است. درباره مکتب صنایع نفیسه قبلا سخن به میان آمده است.

مکتب زراعت مربوط به آموزش اصول کشاورزی و باغبانی است. ساختمان مکتب کشاورزی در میان استان کابل و پغمان واقع است.

مکتب طبّی (دانشکده پزشکی) یادگار دوران حکومت نادرخان است. مکتب طبّی (دانشکده پزشکی) در محدوده دارالامان واقع شده است. شاه مرحوم در صدد تأسیس دانشگاه کابل بودند و این دانشکده در واقع حلقه‌ای از آن زنجیره دانشگاه کابل است که شاه شهید نادرخان در ذهن خود آن را ترسیم نموده بود. در رابطه با تأسیس این دانشگاه نخست دانشکده پزشکی دایر شده است. این دانشکده دایر است و به نحو احسن به کارش ادامه می‌دهد. همزمان با دانشکده پزشکی یک دانشکده داروسازی نیز دایر شده و مشغول کار است. عمده هدف از تأسیس این دانشکده این است که داروهای مورد نیاز در داخل کشور ساخته شوند.

در دارالحفاظ دانش آموزان فقط برای حفظ قرآن ثبت نام می‌کنند و به حفظ قرآن می‌پردازند.

یتیم‌خانه توسط شاه نادرخان تأسیس شده است. فرزندان بی‌سرپرست در آن جا زندگی می‌کنند و درس می‌خوانند.

در مکتب صنایع نفیسه هنر و صنعت آموخته می‌شود و در مکتب حربیه (دانشکده افسری) فنون و تاکتیک های نظامی تدریس می‌شود. آموزش نظامی در یک سطح بسیار وسیعی انجام می‌گیرد. اساتید ترک، آلمانی و ایتالیایی دانشجویان نظامی را آموزش می‌دهند.

نادرخان در دوران خود یک دانشکده نظامی دیگر بنام مکتب قبایل را بنا نهادند. به فرزندان سرداران بزرگ قبایل به طور رایگان در این آموزشگاه آموزش داده می‌شود. رفیق محترم سرورخان گویا به من گفت، در حال حاضر سیصد دانش آموز در این مکتب مشغول تحصیل هستند.

مکتب نجات و مکتب استقلال که نام قبلی آنها به ترتیب امانیه و امانی بود برای آموزش زبان فرانسوی و آلمانی اختصاص دارند. منظور از استقلال خودمختاری افغانستان در عهد امان الله خان و پس از جنگ اخیر انگلستان و افغانستان است. و غرض از نجات، سرد شدن فتنه، «بچه سقه» است. دو نام جدید این دو دانشکده در واقع اشاره و یابودی است به دو جریان مهم گذشته.

در کشور افغانستان تاکنون نظام واحد و هم آهنگ آموزشی وجود ندارد. حبیبیه، نجات و استقلال سه مرکز آموزشی با سه شیوه و روش کاری جداگانه هستند. تدریس در حبیبیه به زبان انگلیسی، در نجات به زبان آلمانی و در استقلال به زبان فرانسوی است. و چنین توافق شده است که دانش آموزان بعد از گذراندن مرحله متوسطه به سه کشور انگلستان، آلمان و فرانسه برای تحصیلات عالی اعزام شوند. یعنی اینکه مراکز ابتدایی تحصیلات این سه کشور در افغانستان است و مراکز اساسی و عالی در انگلستان، آلمان و فرانسه می باشد.

این سیستم آموزش نواقص زیادی را موجب شده است. پولی که برای تحصیل یک دانش آموز افغانی و هزینه رفت و برگشت او به اروپا هزینه می‌شود می‌توان با آن یک مدرسه و مرکز آموزش متوسطه در افغانستان تأسیس کرد. علاوه

بر این، ریشه سه زبان و فرهنگ و ذهنیت بیگانه در کشور اسلامی دارد استحکام می‌یابد. در حال حاضر اگر چه ضرر و زیان این جریان احساس نمی‌شود اما در آینده آثار و تبعات مخرب و منفی این حرکت چنان محسوس خواهند شد که در جنگ جهانی گذشته برای ترکیه محسوس شده است. با توجه به این خطرهای احتمالی و تبعات نامطلوب، شاه نادرخان مرحوم احساس کردند که احداث یک دانشگاه و دارالفنون در کابل ضروری است.

چاپخانه دولتی و عمومی

ستون دوم تمدن و فرهنگ نوین بعد از مدارس، مطبوعات و چاپخانه‌ها هستند.

بعد از بازدید دارالعلوم برای بازدید چاپخانه عمومی رفتیم. هر چند که چاپ و چاپخانه در کابل در زمان شیرعلی خان شروع شده بود اما به لحاظ روزنامه‌نگاری و صحافت این کار در دوران حبیب الله خان به پایه تکمیل رسیده است. سراج الاخبار نیاز به یک مطبع و چاپخانه خوب داشت و تایپ جایگزین لیتوگرافی شد. در دوران امیر امان الله خان زمینه پیشرفت فراهم گردید. یک چاپخانه وسیع و عمومی بنام مطبع عمومی بوجود آمد. در این دوران تبلیغات و رسانه ای در راستای هر انقلاب، تمام ابعاد دستگاه حکومت و سلطنت دچار افراط و تفریط و تحول و دگرگونی شده‌اند. اما هیچ حکومتی نیاز کارخانه نشر و چاپ را منکر نشده و همواره ضرورت آن محسوس بوده است. روزنامه امان افغانستان، در دوران امان الله خان و حبیب الاخبار، در دوران «بیچه سقه» اصلاح الاخبار در عهد نادرخان از همین مطبع عمومی چاپ و منتشر شده‌اند. و روزنامه اصلاح تا حال به همین نام و نشان از این مطبع چاپ و نشر می‌شود.

مطبع عمومی (چاپخانه دولتی) نزدیک بلکه متصل به ارگ شاهی می‌باشد. روبروی خیابان دو ساختمان وجود دارد. در وسط این دو ساختمان کوچه نسبتاً

عریضی قرار دارد. از اتومبیل پیاده شده نخست به داخل یکی از این دو ساختمان رفتیم. سالن بسیار بزرگ بود و دستگاه چاپی که به وسیله پاها حرکت داده می شد و ماشین های بزرگ دیگری مشغول کار بودند. کارها توسط نیروی برق انجام می گرفتند. حدود هشت الی ده دستگاه چاپ و ماشین مشغول کار بودند. تمام این دستگاه ها مدرن بودند. کاغذهای مارک دار، دفاتر ثبت اسناد و مدارک، ممبر پست خانه ها و کتاب های دولتی، تضائیف انجمن ادبی کابل، مجله، روزنامه و روزنامه اصلاح الاخبار، همه و همه در این چاپخانه به چاپ می رسیدند.

کاری که در لحظه ورود ما در چاپخانه در دست انجام بود، عبارت بود از اینکه، در یک دستگاه اوراق دفاتر ثبت دولتی، در دستگاه دوم رساله کابل و در دستگاه سوم قرآن کریم، چاپ می شد. قرآن کریم از طرف حکومت افغانستان تحت نظارت علما و با دقت و توجه تمام چاپ می شد که دو جزء آن به چاپ رسیده بود. سپس به ساختمان دوم چاپخانه رسیدیم. بخش مطبع صنعت نفیسه در این ساختمان بود. کار زینک و فوتوگرافی (عکس برداری) و هنر زیبا در بالاترین و والاترین سطح در این بخش انجام می گرفت. یک اتاق با غلاف و پرده ای سیاه رنگ برای عکس برداری تدارک دیده شده بود. اغلب پرسنل چاپخانه افراد بومی یعنی افغانستانی بودند. مدیر اعلی صوفی عبدالحمید خان است با وجود ضعف جسمانی و لاغری در رشته خود مهارت کامل دارد. در بخش طباعت یک دو کارمند آلمانی تبار نیز به چشم می خورد. معلم و استاد زینک یک فرد ترکی تبار بود.

به نظر من این چاپخانه سه امتیاز بشرح زیر داشت.

۱- ابزار چاپ و وسایل مورد نیاز همه اعلی و مدرن بودند.

۲- کار چاپ در تمام مراحل خود با نهایت دقت و حسن سلیقه انجام می گرفت.

۳- چاپخانه و تمام پرسنل آن حتی تمام فضا و زمین و آسمان چاپخانه نهایتاً نظیف و تمیز بود. اصول بهداشت مراعات شده بود و در تمام محوطه چاپخانه هیچ‌گونه کاغذ و زباله ای دیده نمی‌شد.

مدیر چاپخانه، صوفی عبدالحمید گفت: اعلیحضرت نادرشاه تعداد زیادی دستگاه مدرن از آلمان برای مطبع خریداری نموده است که به زودی وارد کشور خواهند شد. با شروع به کار این دستگاه‌ها چاپخانه رشد، روزافزون پیدا خواهد کرد.

روزنامه‌ها و جراید

در راستای سخن پیرامون چاپخانه عمومی، مناسب است یادی از روزنامه‌ها و جراید این کشور به میان آید. نخستین جریده خبری در افغانستان در سال ۱۲۹۰ هجری بنام شمس النهار به صورت هفته نامه چاپ و منتشر شد. بعد سراج الاخبار در عهد حکومت حبیب الله خان منتشر شد. اما عامه مردم در دوران حکومت امیر امان الله خان بسوی اخبار و روزنامه‌ها توجه بیشتری مبذول داشتند. روزنامه حکومتی بنام امان افغان از کابل منتشر می‌شد. در همان ایام ژنرال نادرخان در سال ۱۳۳۸ هجری روزنامه ای بنام «اتحاد شرقی» از جلال آباد منتشر می‌کرد.

به هر حال روزنامه‌ها و جرایدی که در حال حاضر از این کشور منتشر می‌شوند بشرح زیر هستند:

۱- اصلاح - زمانی که شاه نادرخان در کابل علیه فتنه «بچه سقه» مشغول فعالیت و جهاد بود این روزنامه را موقتا از قرار گاه خود منتشر می‌کرد. بعد از پیروزی در این نبرد، این روزنامه به طور مستقل به عنوان یک جریده دولتی به کارش ادامه داد. این جریده در چهار صفحه بزرگ در خط نسخ چاپ و منتشر می‌شود. زبان روزنامه فارسی است. اغلب مطالب اخلاقی، ادبی، تجارتي و

مذهبی، ملی و سیاسی در این روزنامه چاپ و منتشر می‌شود. علاوه بر این مطالب، اخبار و اطلاعاتی از تمام جهان نیز در آن به چاپ می‌رسد. اخبار محلی، اعلامیه‌های دولتی از جمله مطالب منتشر شده در این روزنامه می‌باشند. مدیر روزنامه اصلاح برهان الدین کشکلی است. قیمت آن در داخل کشور ۳۰ افغانی و در کشورهای خارجی نصف پوند است.

۲ - انیس - این روزنامه شش سال پیش یعنی در سال ۱۱۰۶ ش به عنوان یک جریده محلی ملی غیر دولتی منتشر می‌شد. و هنوز جنبه غیردولتی را حفظ نموده به عنوان یک جریده ملی منتشر می‌شود. مدیر آن محمد امین خان فوگیانی نام دارد. این جریده هفته‌ای یک بار منتشر می‌شود.

۳ - اتفاق اسلام - این جریده در سال ۱۲۹۹ شمسی از هرات منتشر می‌شد و تا این تاریخ (۱۳۱۲ شمسی) بکارش دارد ادامه می‌دهد. صلاح الدین سلجوقی، سرکو نسل فعلی افغانستان در هندوستان نیز زمانی مدیر مسئول آن بوده است. مدیر فعلی آن محمد عثمان الحسینی هستند.

۴ - بیدار - این جریده در شهر مزار شریف در سال ۱۳۰۰ شمسی آغاز به کار کرد. خراسان قدیم امروز مزار شریف نام دارد. مشهور این است که مرقد مطهر حضرت علی در این شهر می‌باشد و به همین مناسبت نام آن مزار شریف است. مزار شریف با ترکستان روسی هم مرز است مدیر فعلی جریده «بیدار» شخصی به نام مجاهد است.

۵ - طلوع افغان - این جریده نیز در سال ۱۳۰۰ شمسی از شهر قندهار شروع به کار کرده است. در ابتداء به زبان فارسی منتشر می‌شد ولی بعد زبان فارسی به زبان پشتو تغییر یافت. مدیر فعلی آن عبدالحی خان است. قندهار در این روزها مرکز نهضت پشتو است.

۶ - اتحاد - این روزنامه در سال ۱۳۰۰ شمسی از خان آباد قطغن منتشر شد و تا زمان حاضر به کارش ادامه می‌دهد. مدیر فعلی افتخاری آن غلام جیلانی خان جلالی می‌باشد. علاوه بر این روزنامه‌ها، جراید دیگری نیز از شهر کابل به این شرح منتشر می‌شوند:

مجله کابل - این جریده متعلق به انجمن ادبی کابل است و مطالب علمی، ادبی و تاریخی در آن چاپ می‌شود. مجله کابل ماهنامه است. مقالات و اشعار نویسندگان معروف و مشهور افغانستان در این مجله چاپ و منتشر می‌شوند. مقالات و مضامین تحقیقی که به زبان‌های خارجی هستند نیز ترجمه شده زینت بخش صفحات این مجله قرار می‌گیرند. تصویرهای بسیار زیبا و نقشه بلوک اراضی‌ها نیز در آن به چاپ می‌رسند. این مجله از سه سال پیش منتشر می‌شود. قیمت آن نصف پوند انگلیس است.

آینه عرفان - این جریده در سال ۱۳۰۳ شمسی در عهد امیر امان‌الله‌خان به صحنه مطبوعات آمد اما مدتی بعد تعطیل شد. در عهد نادرخان بار دیگر به راه افتاد و تاکنون دارد به کارش ادامه می‌دهد. آینه عرفان متعلق به وزارت آموزش و پرورش است. مدرسین و معلمین مکاتب و مدارس مقالات و مطالب خود را در این مجله به چاپ می‌رسانند. احوال و رخ دادهای مدارس دولتی نیز در آن به چاپ می‌رسند. مدیر مسئول و سردبیر آن هاشم خان شایق، نام دارد. قیمت آن در کابل ۹ افغانی و در سایر استان‌های افغانستان ده افغانی و در هندوستان چهار و نیم روپیه می‌باشد.

مجله اقتصاد - مقالات تجارتي، زراعتی مالیاتی، صنعتی، خلاصه سخن اینکه مقالات معیشتی در این مجله چاپ و منتشر می‌شوند. این مجله نیز توسط نادرخان و در عهد ایشان آغاز به کار کرده است. سه سال از عمر آن می‌گذرد دو بار در هفته چاپ می‌شود. مدیر آن محمد زمان ترکی نام دارد. قیمت آن در

داخل کشور (افغانستان) شش افغانی و در کشورهای خارجی ۱۰ شلنگ است. مجله اقتصاد را می‌توان مترجم و سخنگوی وزارت بازرگانی تلقی نمود.

«مجموعه اردوی افغان» - این جریده متعلق به ارتش افغانستان است، در عهد امیر امان الله خان شروع به کار کرد و سپس تعطیل شد. در عهد نادرخان بار دیگر به جریان افتاد. تنی چند از پرسنل جوان ارتش افغانستان برای آن مطالب و مقاله تهیه می‌کنند مدیر آن سید اکبر خان نام دارد.

مجموعه صحیه - این مجله متعلق به وزارت بهداشت افغانستان است. در سال ۱۳۰۶ شمسی در عهد امیر امان الله خان شروع به کار کرد و بعد از مدت کوتاهی تعطیل شد. در عهد نادرخان و در سال ۱۹۱۰ میلادی برای بار دوم به جریان افتاد و تاکنون به کارش ادامه می‌دهد. نام مدیر آن رشید لطفی است. قیمت آن در کابل شش افغانی و دیگر استان‌ها هشت افغانی و در خارج از کشور چهار شلنگ است.

حی علی الفلاح - این مجله ماهنامه متعلق به محکمه دینیات افغانستان و سخنگوی مجلس علماء است. مضامین اخلاقی و مذهبی در آن به چاپ می‌رسد. مدیر آن آقای میرغلام خان است. کلیه این جراید و مجله‌ها به زبان فارسی هستند و همه آنها در مطبع عمومی (چاپخانه دولتی) به چاپ می‌رسند. در خارج از کابل نیز دو مجله دیگر بنام های «هرات» و «پشتو»، به چاپ می‌رسد که هرات به زبان فارسی از شهر هرات و پشتو در شهر قندهار به زبان پشتو منتشر می‌شود. مجله پشتو قندهار مترجم و نماینده انجمن ادبی قندهار است.

دیدار پایانی با سپهسالار شاه محمودخان

اندک زمانی بعد از مراجعت از چاپخانه سردار شاه محمود خان وزیر جنگ برای ملاقات ما به دارالامان آمد. در اتاق سر راس مسعود خان همه ما نشسته پیرامون ادبیات بحث و گفتگو می‌کردیم. در گفتگو با سردار شاه محمودخان اشاراتی به کتاب خیام داشته و متذکر شدم که یک نسخه آن را با خود همراه دارم. سردار محمودخان نسبت به این کتاب اظهار علاقه کرد. از حسن اتفاق کتاب مذکور در دست سید راس مسعود بود. سرراس مسعود کتاب را فوق العاده ستود و روی جلد آن نوشت: «من این کتاب را از مولوی سید سلیمان ندوی سرقت (غصب) نموده به سردار شاه محمودخان تقدیم می‌دارم» کتاب خیام به سردار شاه محمود خان سپرده شد. و من در زیر عبارت سرراس مسعود چنین نوشتم:

«من به عنوان نمادی از عقیدت و محبت خودم این کتاب را به سردار محمودخان اهداء می‌کنم». سردار محمودخان با علاقمندی کامل کتاب را گرفت و بعد از لحظاتی چند با خداحافظی از تک تک مهمانان از ما جدا شد. واقعیت این است که ایشان از محبوبیت قابل توجهی برخوردار هستند. و به زبان اردو نیز تسلط دارند از شاگردان لایق و شایسته مولوی نجف علی خان هستند.

پغمان

در گذشته اشاره شده بود که براساس دعوت سردار احمد خان وزیر دربار قرار بر این بود که ساعت سه بعد از ظهر به پغمان برویم. دکتر اقبال خواست با اعلیحضرت خداحافظی کند لذا نمی‌توانست با ما به پغمان برود. دکتر اقبال بعد از ظهر همان روز همراه سردار فیض محمد خان به قصر دلگشا رفت و بقیه آقایان که عبارت بودند از بنده، سید راس مسعود، پروفیسور هادی، وکیل غلام رسول و سرور خان گویا بوسیله دو اتومبیل به طرف پغمان حرکت کردیم. پغمان

در افغانستان همان جایگاه را دارد که شمله و نینی تال در هندوستان یا پونه در بمبئی. پغمان تفریح گاه و تفرج گاه سلاطین و توده مردم است. پغمان در ۸ مایلی کابل و در ارتفاع هزار پا قرار دارد. البته این ارتفاع تدریجی آهسته رو به بلندی است که انسان موقع رفتن قطعا ارتفاع را احساس نمی کند. شگفت اینجا است که این بلندی مانند بلندی کوهها نیست بلکه زمین صاف و هموار آهسته آهسته رو به بلندی دارد. به لحاظ آب و هوا پغمان بهترین خطه کابل است و به همین خاطر مرحوم نادر خان زمین شخصی خود را که میان کابل و پغمان هستند، وقف نموده و برای تربیت حیوانات و مراکز آموزش کشاورزی اختصاص داده است.

نصف جاده از کابل به پغمان بسیار زیبا و وسیع است و مانند جاده ها و شاه راههای بین شهری هندوستان به نظر می رسد. نصف باقی آن هر چند که زیاد خراب نیست ولی نیاز به بازسازی و اصلاح دارد. از کابل که عبور کنی مناظر بسیار زیبا و شگفت انگیزی به چشم می خورد. دو طرف جاده درخت های زرد، خیار، گل های سرخ آلبالو و در بعضی قسمت ها درخت های گردو، چشمه ها و آبشارها، بر زیبایی مناظر افزوده اند. تا جایی چشم توان دیدن داشت فضا با گل ها و برگ های زرد و قرمز رنگین بود. این فصل فصل پاییز بود. جایی که پاییزش چنین کیفیتی دارد، بهارش چگونه است؟ قیاس کن زگلستان من بهار مرا در مسیر جاده ساختمان سینی تریم، پرورشگاه حیوان ها و مراکز کشاورزی به چشم می خورد. در نظر بود که موقع برگشت از این مراکز بازدید شود. لذا بدون توقف به مسیر خود ادامه دادیم. به هر میزان که پغمان نزدیک تر می شد بر رنگینی فضا، برودت هوا، تنوع و بهار درخت ها به همان میزان افزوده می شد. قبل از هر چیز دروازه ورودی پغمان به استقبال ما آمد. این دروازه ساختمان کوچکی بود و بعد از آن باشگاه شاهی و بعد از آن پارک ملی بود. پارک ملی محل تفریح و سیر و سیاحت عامه مردم

به آخرین نقطه ارتفاع پغمان رسیدیم. این نقطه به مثابه فردوس در بهشت زار پغمان است. یک ساختمان کوچک ولی دو طبقه در این محل به چشم می‌خورد. وزیر دربار سردار احمد خان در همین ساختمان سکونت داشت. او برای استقبال از مهمانها از طبقه دوم پایین آمد و مهمان ها را به طبقه دوم راهنمایی کرد. و به اتاقی آنان را برد که چهار طرف آن شیشه بود. و از این نظر می‌توان آن را به شیش (ساختمان شیشه‌ای) محل موسوم کرد. هوا سرد و ابری بود. لذا تمام درهای شیشه ای بسته بودند. اما نگاه مشتاق کسانی که در داخل اتاق‌ها نشسته بودند از شیشه‌ها عبور کرده تا جایی که مقدر بود قطار درخت‌ها و شکل‌های هندسی گل‌های رنگارنگ، در بلندای فضا چشم‌ها را پر نور و دل‌ها را مسرور می‌کرد. پروفیسور هادی چون برای سفر سیاحتی به ایران رفته بود، می‌گفت: این منظره کاملاً مناظر ایران را ترسیم می‌کند. و کسانی که کشمیر را دیده بودند، می‌گفتند، اینجا زیباتر از کشمیر است.

در این ساختمان شیشه‌ای (شیش محل) میزبان خوش سلیقه دعوت چایی را تدارک دیده بود. روی میزهای پذیرایی علاوه بر میوه‌های خوش طعم و لذیذ کابل، انواع شیرینی‌ها و بیسکویت‌ها نیز چیده شده بود. انگور با رنگ‌های مختلف و سایر میوه‌ها در ظروف زیبا با برگ‌های و گل‌های زینت بخش منظر فردوس برین را معرفی می‌کرد.

مردم و مهمانان برحسب ذوق و تمایل شخصی خود چای و قهوه نوشیدند. سید راس مسعود برای چای نوع کشمیری سفارش داده بود. این چای نیز آماده شد. هر چند که رنگ این چای، رنگ کشمیری داشت اما طعم آن با چایی که در هندوستان به عنوان چای کشمیری ساخته می‌شود متفاوت بود. در افغانستان دعوت چای و رسم چای نوشی بر این است که چند استکان چای در یک مجلس می‌نوشند اما فقط استکان اول شیرین و بقیه تلخ نوشیده می‌شوند. البته این تلخی برای من صوفی به مثابه ام الخبایث بود.

موضوع سخن موقع صرف چای، مناظر مختلف شهرهای اروپا بود. سردار احمدخان مدت ها در اروپا زندگی کرده بود. و در اغلب شهرهای بزرگ بیش از دو ماه سکونت داشته بود. سید راس مسعود و سردار احمدخان پیرامون شهرهای بزرگ اروپا و هتل های آنها صحبت و رایزنی می کردند. بعد از صرف چای همه مهمانها از طبقه دوم پایین آمدند. یک فیلم بردار از کابل به اینجا آورده شده بود او در طبقه پایین بود وزیر محترم، نخست به صورت گروهی همه ما را روی راه پله ای که به طرف یک باغ می رفت برد. در مقابل و روبروی این راه پله ها نمادهایی از صخره های بزرگ به وسیله سنگ های بالا و پایین که شاه کار یا مظهر هنر دست انسان بودند ساخته شده بود. هر کدام از حاضرین بدون رعایت ترتیب و جدا جدا روی این سنگ ها نشست و بعد از این نشستن طبیعی و غیر مصنوعی و بی ترتیب عکس برداری به عمل آمد. از این باغ سلطنتی بیرون رفته بسوی پارک ملی رفتیم. چون پیاده راه می رفتیم کاملاً برای ما محسوس بود که از بلندی بسوی سراسیمه در حال حرکت هستیم. پس از طی نمودن فاصله کوتاهی وارد پارک ملی شدیم. مناظر زیبای این پارک دل های همه ما را مسرور کرد. الله اکبر چه باغ و چه پارک زیبایی بود؟ از دوران گذشته اطلاع ندارم اما امروزه با جرات می توان گفت: که پارک و باغی با این سلیقه تیموری ها شاید در هندوستان نساخته اند. از درخت ها که بگذریم، آنها (تیموری ها) این مناظر زیبا را سوای کشمیر از کجای هندوستان می توانستند بیاورند؟ فصل پاییز بود برگ درخت ها بجای سرخی و سبزی مایل به زردی بودند. سرو، چنار، انواع بهار گل ها و ترکیب و ترتیب آنها، از کدام زیبایی ها صحبت شود؟ از هر سو چشمه های طبیعی از بلندای کوهها جاری بودند. در وسط باغ پنج فواره در یک ردیف، با فشار آب را بصورت رگبارهایی به بالاترین سطح ممکن می برد. این فواره ها که پنجاه تا شصت پا آب را با فشار بسوی فضا پرتاب می کردند و در

بازگشت به صورت قطره‌های خفیف شب‌نم آن را فرش زمین می‌کردند، بر زینت باغ افزوده بودند.

دریای کابل

از اینجا به سوی دریای کابل رفتیم. در آنسوی باغ جاده بود و آنسوی جاده دریای نازنین کابل^{۳۱} در جریان بود. درباره دریای کابل قبلاً سخن به میان آمده است. ما مردم هندوستان که رودخانه گنگا و جمنا را دیده‌ایم، دریای کابل را به عنوان دریا برسمیت شناختن برایمان قدری دشوار است. در هر جای این دریا که ما از آن دیدن کردیم عرض آن از دو الی سه متر بیشتر نبود. با این وصف طول این دریا بحدی است که از کابل شروع شده در هندوستان به دریای سند می‌ریزد در فصل سردی این دریا منجمد می‌شود و به دلیل برف‌گیر بودن مسیرش، در طول تمام سال جریان دارد. از قرار اطلاع در فصل سرما مردم افغانستان برف‌های سطح آب را شکسته از آب زیر برف‌ها نه تنها وضو بلکه آب‌تنی نیز می‌کنند. مردم هندوستان از تحمل تصور چنین سردی نیز عاجزاند. در سطح زیرین رودخانه، سمت چپ و راست آن سنگ‌های بسیار بزرگی قرار دارد. آب رودخانه از روی این صخره‌ها گذشته و با اصطکاک با این صخره‌ها به جریان خود ادامه می‌دهد. هدف از آمدن در ساحل این رودخانه عکس‌برداری بود اما به دلیل پایین بودن سطح رودخانه، عکس‌برداری هم‌زمان و همراه با جریان آب ممکن نبود. بالاخره با به عقب قرار دادن رودخانه و ایستادن بر کنار جاده عکس‌گروهی گرفته شد.

بعد سوار اتومبیل‌ها شده بسوی کابل رفتیم. قرار بود که موقع بازگشت از ساختمان‌های سینی تریم مراکز پرورش حیوان‌ها و مراکز کشاورزی بازدید به عمل آید اما بازگشت بقدری تأخیر افتاده بود که فرصت چنین بازدیدی برای ما

۳۱ - دریا در زبان اردو به معنی رودخانه است نه دریای بزرگ که آن را سمندر گویند.

باقی نمانده بود. اما غلام رسول خان که آنها را دیده بود و هم چنین توسط سایر دوستان کابل اطلاعاتی که درباره آنها بدست آمده است تقدیم خوانندگان محترم خواهد شد.

سینی تریم یا مرکز بهداشت حیوانات

در پی پیروزی در جنگ اخیر افغانستان و انگلیس، امیر امان الله خان زمین بسیار بزرگی که در میان کابل و پغمان قرار دارد به ژنرال نادرخان سپه سالار هبه کرد. این زمین علی آباد نام دارد. نادرخان در دوران حکومت خود با نظر پزشکان آن را برای مرکز بهداشت مناسب تشخیص داد. باشگاهی برای بیماران سل و مسلول در آنجا احداث کرد. نادرخان برای تأسیس این پروژه و برای انجام ساخت و سازهای دیگر از خود هزینه کرده است.

ساختمان مرکز بهداشت سه طبقه است و ظرفیت بستری شدن شصت بیمار را دارد. علاوه بر آن امکانات رفاهی دیگری نیز برای بیماران تدارک دیده شده است. جلوی ساختمان مرکز بهداشت پارک و چمن زیبایی نیز ساخته شده است. در نزدیکی دارالصحت (مرکز بهداشت) و در همان مسیر به منظور پرورش و نسل گیری حیوانات مؤسسه ای ساخته شده است. نام این مؤسسه «دایره تربیت حیوانات و نسل گیری» است. مدیر مسئول این مؤسسه محمد یوسف خان است. دوست و رفیق ما غلام رسول خان که با وی ملاقات کرده بود، وی را بسیار ستود. محمد یوسف خان به من گفت، در این مرکز حیوانات و دامها با بهترین روش علمی پرورش و مداوا می شوند. و به وسیله جفت های نر اصیل بهترین نسل از دامها در این مرکز تولید می شود.

دیدار با برخی دوستان

از پغمان مستقیماً به دارالامان برگشتیم. بعضی دوستان برای ملاقات و دیدار بینی آمدند. مولوی بشیر رئیس جمعیت مجاهدین سمرقند، مولانا محمد میان

معروف به منصور (جناب مولانا محمد میان، فرزند مولانا علامه انصاری، رئیس سابق شعبه دینیات مسلم یونیورسیتی و نوه مولانا محمد قاسم بانی دارالعلوم دیوبند) است و یک عالم افغان از جمله این دوستان بودند. این عالم افغان از شاگردان شیخ الهند مولانا محمود الحسن بود. ایشان به من توصیه کردند تا سلام‌های گرم وی را به محضر مولانا حسین احمد مدنی و مولانا مفتی کفایت الله ابلاغ دارم. و من نیز این مأموریت را به فضل خداوند انجام دادم. آقای محمد امین خان فوگیانی مدیر روزنامه انیس (کابل) از جمله این دوستان بود. اندکی بعد، میر رحمت الله همایون فرزند منشی میر شمس الدین ناظم سابق انجمن حمایت الاسلام لاهور (متأسفانه ایشان ماه گذشته فوت کردند) و مقبول الحق مدیر عامل کارخانه کبریت سازی دولتی کابل آمدند.

قرار است فردا صبح از کابل به غزنین برویم. لذا دوستان برای تودیع و خداحافظی یکی بعد از دیگری می‌آمدند. بعد از رفتن و خداحافظی کردن دوستان من با همکاری محافظ و خدمت گزارم اسباب سفر را آماده کردند. و بعد از انجام و تدارک مقدمات سفر برای سپری کردن آخرین شب در کابل به رختخواب روی آوردیم.

سفر به غزنین

صبح روز سی ام اکتبر سال ۱۹۳۳ میلادی وقتی از خواب بیدار شدم، از این جهت احساس خوشحالی کردم که امروز به زیارت شهری (غزنین) موفق می‌شوم که صدها بار نام آن را با قلم نوشته‌ام. و هزارها بار اسم آن را بر زبان آورده‌ام و صدها هزار بار اسم آن را با چشمانم دیده‌ام. غزنین، یعنی غزنی سلطان محمود که روزگاری دنیا از نام او با رعب مواجه می‌شد و عظمت او پذیرفته شده بود. ارباب کمال و خرد بر آستانه او تجمع کرده بودند. غزینی که تا صدها سال بر جهان اسلام راهنمایی و بر هندوستان حکومت می‌کرد. آری، غزنین عنصری، فرخی، فردوسی و سنایی که در عرصه ادبیات جهان اسلام شهرت فناپذیری کسب کرده است. غزینی که تاریخ سیاسی آن تا مدت‌ها موضوع تحقیقات مورخین جهان بوده است.

صبح، سی ام اکتبر که از خواب بیدار شدم، نگاهی به تدارکات سفر انداخته با دوستانی که برای تودیع آمده بودند، خداحافظی کردم و وعده کردم که یاد این چند روز اقامت در کابل را بدست فراموشی هرگز نخواهم سپرد.

انعام به خدمت گذاران

به طور عموم رسم بر این است و در کشورهای اروپایی این رسم در حد قانون واجب الاجرا است که هر گاه از هتل تصفیه حساب کردی و یا وارد هتل و اقامت گاه شدی، به کارگران و خدمت گذاران انعام (بخشش) بدهی. حتی در چایخانه و رستوران نیز نمی‌توان از این قانون اخلاقی تخلف نمود. این انعام در ترکی (بخشش) نام دارد. اهل اروپا وقتی به ترکی قدیم مسافرت می‌کردند این رسم (طلب بخشش) را بسیار بد و محقرانه معرفی می‌کردند اما آنچه که در کشورهای خودشان تحت عنوان (تپ)^{۳۲} رواج داشت، آن را بد تلقی نمی‌کردند.

حال آنکه هیچ تفاوتی میان این دو رسم وجود ندارد. تنها علت و دلیل این برخورد دو گانه این است که بخشش (انعام) با لهجه مسکنت و رقت آمیز شرقی و توأم با دعای خیر و طول عمر همراه است و با سپاس و تشکر به آن پاسخ داده می شود. و تپ اروپایی خشک و خالی گرفته می شود و با اندکی تکان دادن سر و گفتن Thank You به آن پاسخ داده می شود.

مهمانان هندوستان تصمیم گرفته بودند که به خدمت گذاران مهمانخانه دولتی که به نحو احسن وظیفه پذیرایی را انجام داده بودند، مبلغ یکصد روپیه به عنوان پاداش و بخشش داده شود. اما وقتی این وجه به آنان تقدیم گردید آنان با نهایت رضامندی و طیب خاطر از پذیرفتن آن، به این دلیل خودداری کردند که آنها در ارتباط با پذیرایی وظیفه واجب خود را انجام داده اند. و در برابر آن استحقاق هیچگونه انعام را ندارند. از این تصمیم آنها بسیار شگفت زده شدیم و مهر مروت اخلاقی آنها در دل مهمانان ثبت شد.

این خدمت گذاران فوق العاده زیرک، مؤدب و خوش سلیقه و بی سر و صدا بودند. در روزهای اقامت در این مهمانخانه حتی یک روز هم شلوغی و سروصدا از آنها شنیده نشد. آنها کلیه خدمات، مانند: چای، غذا، رسیدگی به وضع رختخواب و تختخواب و نظافت را با کمال خوبی و بدون سر و صدا انجام می دادند. آنها در یک اونیفارم بخصوص، یعنی کت و شلوار قمیص سفید ملبوس بوده پوتین در پاها و کلاه افغانی بر سر داشتند.

عزیمت از کابل

حکومت توجه بخصوصی مبذول داشته بود تا مسافرت مهمانان به راحتی و بدور از مشکلات صورت گیرد. به این مطلب در گذشته اشاره شده بود که مسافت سفرهای قدیم در افغانستان ۱۰ تا ۱۲ مایل بیش نبوده است. در هر فاصله پست خانه یا باشگاه دولتی از طرف حکومت ساخته و دایر است و تمام وسایل

مورد نیاز برای اقامت مهمانان بین راهی در آنها تدارک دیده شده است. در حال حاضر وسایط موتوری تیزرفتار بر فاصله این گونه مسافت‌ها افزوده‌اند. لذا این باشگاه‌ها و اقامت‌گاه‌ها بعد از طی نمودن فاصله ۸۰ الی ۱۰۰ مایل ساخته شده‌اند.

حکومت به منظور تدارک طعام و لوازمات اقامت در این اقامت‌گاه‌های بین راهی سفارشات لازم را قبل از حرکت مهمانان به اطلاع مسئولان مربوطه رسانده بود و سرور خان گویا را به عنوان ناظر و میزبان، با ما همراه کرده بود تا ما را تا آخرین نقطه مرزی بدرقه کند.

حکومت دو اتومبیل و دو کامیون مرتب و نو را به منظور سواری و حمل وسایل سفر تدارک دیده بود.

یک اتومبیل سواری در اختیار من، دکتر اقبال و غلام رسول خان و اتومبیل دیگر در اختیار سرراس مسعود، پروفیسور هادی، سرور خان گویا و جناب عبدالمجید خان نماینده سفارت افغانستان در دهلی بود. یک کامیون برای مواد غذایی که در سفر مورد لزوم بود و کارگرانی که برای پخت و پز غذا همراه بودند اختصاص داشت و کامیون دوم برای حمل وسایل سفر مهمانان بود. حکومت به دلایل امنیتی ۱۰ الی ۱۲ سرباز مسلح نیز با مهمانان همراه کرده بود. این سربازان نیز سوار این دو کامیون بودند. فرمانده این دسته سربازان که در زبان محلی به او «غند شهر» می‌گفتند از سادات گردیز که در نزدیکی جلال آباد است بود. این افسر همراه با ما در کنار دست راننده سوار بود.

حرکت ما به دلیل تودیع و خداحافظی با دوستان و آشنایان قدری به تأخیر انجامید. لذا کامیون‌ها قبل از ما براه افتادند و نزدیک به ساعت ۸ ما نیز حرکت کردیم.

از کابل تا غزنین

کابل تا غزنین ۸۲ مایل است. اتومبیل‌ها، دشت و کوه، نشیب و فراز را لحظه به لحظه طی نموده پشت سر می‌گذاشتند. راه به حد کافی صاف بود. جاده روی هم رفته خوب بود. زمین هموار بود. البته در فاصله بسیار دور کوهها نیز به چشم می‌خورد. در دامن کوهها میادین بزرگ و رودخانه‌ها گسترده بودند. چشمه‌های کهنساری از رودخانه سرازیر بودند. این رودخانه در اثر چشمه‌های جاری در آنها در فصل بهار بسیار سبز و شاداب هستند. و کشاورزان اکثر استفاده را از آنها می‌برند. تمام این زمین‌ها برای کشاورزی مستعد بودند و خوشبختانه کشاورزان افغانی با تمام وجود از این زمین‌ها استفاده می‌کردند. از کابل تا غزنین، زمین‌های کشاورزی مانند حلقه‌های یک زنجیر به هم متصل هستند اما چون فصل پاییز بود هیچگونه فصلی در این زمین‌ها کاشته به نظر نمی‌رسید. فصل کاشت در این منطقه فصل تابستان است. فصلی که برف‌ها در اثر تمازت خورشید ذوب شده فضای پهناور را سبز و شاداب می‌کند.

اصول شکل گرفتن و آباد شدن روستاها در افغانستان چنین است که هر جا که این چشمه‌ها دور زده و در جریان هستند، نزدیک آنها در فاصله نسبتاً دور، جمعیت روستایی و خانه‌ها تجمع می‌کنند. و روستاها شکل می‌گیرند. و هر گاه به دلایلی این چشمه‌ها خشک شده و یا بسته شوند، این روستاها نیز از بین رفته و به جایی دیگر منتقل می‌شوند. در بعضی جاها چنین به نظر می‌رسید که چشمه از یک طرف روستا به طرف دیگری رخ کرده است. در چنین حالتی روستاییان نیز کپرهای خود را از محل قبلی به آن سو که چشمه رخ کرده است انتقال داده‌اند. دیوار خانه‌های روستایی از گل و سقف آنها نیز از گل هستند و به دلیل کمبود بارندگی این سقف‌های گلی خوب مقاوم هستند.

زنجیره غیر منقطع کوههای کوچک و تپه مانند در معرض دید بودند. به دلیل وجود این کوهها در بعضی جاها چنین به نظر می‌رسید که مسیر از جلو مسدود

است و سوای عبور کردن و بالا رفتن از قله کوهها، راهی دیگر وجود ندارد. اما به هر میزان که به سوی جلو حرکت می کردیم جاده با پیچ تاب از دل دره ها راه خود را به سمت جلو باز می کرد. در مقایسه با جاده کوهستانی میان پیشاور و کابل، ما این جاده را بسیار هموار و میدانی تلقی می کردیم. البته در فاصله های مختلف در وسط، نشیب و فرازهایی وجود داشت و سطح زمین های دو طرف جاده قدری مرتفع بود. در چنین جاها اغلب پل سازی شده بود. اما جاده از مسیرهایی نیز می گذشت که اصلا در آنجا پل وجود نداشت و یا شکسته بودند. در ظاهر بسیار مشکل به نظر می رسید که اتومبیل ها چگونه از این ناهمواری های جاده ای بسلامت عبور می کنند. رانندگان افغانی شایسته ستایش هستند که اتومبیل ها را به گونه ای عبور می دهند که سرنشینان دچار هیچگونه ناراحتی نمی شوند.

از کنار یک و دو کوه نیز عبور کردیم که بنا بر اظهارات افسر نظامی که همراه ما بود، قلعه های افغانستان هستند و در بالای قله های آنها نیروهای نظامی زندگی می کنند.

در مسیر راه کامیون ها که کالاهای تجارتي حمل می کردند به چشم می خوردند. کامیون های سنتی همراه با شترها و الاغ ها نیز در حال رفت و آمد بودند. طوایف و قبایل خانه بدوش همراه با زنان و کودکان و مردان، با پای پیاده و سوار بر الاغ ها نیز دیده می شدند. علاوه بر این، سگ ها نیز همراه کاروان ها در حال کوچ بودند، شگفت آور اینکه مرغ ها سوار بر الاغ ها نیز کاروان های سنتی را همراهی می کردند. این صحنه برای ما بسیار نادر بود.

موقع ظهر بود اما شدت آفتاب قطعا محسوس نمی شد، بلکه هوا سرد بود و همه لباس گرم بر تن داشتند و با این وجود شیشه دریهای اتومبیل نیز بسته بود تا از هوا و گرد و خاک در امان باشیم.

شگفت‌آور این بود اینکه هیچگونه پرنده در بین راه دیده نشد ممکن است دلیلش این باشد که در آن منطقه زمان و فصل کاشت و برداشت گندم نبود و زمین از دانه‌های گندم خالی بود.

غزنین

ساعت یک بعد از ظهر نمای شهر غزنین از دور به نظر می‌رسید. نگاه‌های مشتاق به سوی آن بلند شده بودند. اما هر دفعه که بلند شدند بدون دستیابی به هدف برمی‌گشتند. ما درباره ویرانه‌های باستانی دهلی می‌پنداشتیم و آنها را در ذهن ترسیم می‌کردیم و فکر می‌کردیم قلعه‌ها، گلدسته‌های مساجد و گنبدها هستند که ما از دور آنها را مشاهده می‌کنیم. اما برای استقبال نگاه‌های مشتاق چنین چیزی از آن سو نیامد.

اتومبیل‌ها به تدریج از سرعت خود می‌کاستند تا اینکه آبادی (یعنی شهر و خانه‌ها) نزدیک شدیم ساختمان مهمانخانه دولتی بیرون از دیوار شهر، بر بالای تپه‌ای قرار داشت. اتومبیل‌ها داخل محوطه ساختمان وارد شده و در برابر درب بزرگ آن ترمز کردند و ما از اتومبیل‌های غبار آلود بیرون آمدیم. فرماندهان (افسر اعلی نیروهای نظامی و انتظامی) و رئیس بلدیة (شهردار) برای استقبال آمده بودند. هر دو به ما خوش آمدگفتند و اظهار علاقه کردند مبنی بر اینکه مهمان‌ها نخست دوره‌ای و بازدیدی از بازارها و مراکز تجارتی شهر داشته باشند. در بخش پایینی ساختمان خیابانی بود، با عبور از آن وارد خیابان اصلی شدیم یک مسیر از پشت بازار از طول آن می‌گذشت و مسیر دوم با عبور از بلندی به مرکز بازار منتهی می‌شد. در همین نقطه نرسیده به بازار در گذشته یک مسجد گلی بود و در موازات جاده‌ای که شنی بود و زیر مسجد نهری نیز جریان داشته است.

بازار

ما بالاتر از جاده پایینی و بالاتر از کنار مسجد و با عبور از بلندی وارد بازار شدیم. قوماندان در جلو، رئیس شهرداری پشت سر او و مهمانان پشت سر رئیس شهرداری و سربازانی که همراه ما بودند از بازار رد می‌شدند. مغازه‌ها باز و دکان‌ها کوچک و معمولی بودند. در بعضی دکان‌ها پارچه پشمی شبیه پارچه چیت فروخته می‌شد. در اغلب دکان‌ها پوستین‌های کوچک که به آن «شادکه»^{۳۳} می‌گفتند معامله می‌شد. پوستین‌های میانه به پانزده رویه و بزرگترها به بیست تا بیست و پنج رویه فروخته می‌شدند. قسمت بالای پوستین زرد و کناره آستین‌ها و گردن با نخ زرد و ابریشمی سوزن دوزی شده‌اند.

از جلوی هر دکان که می‌گذشتیم دکاندار بلند می‌شد «السلام علیکم» و مانده نباشی و خیرمقدم می‌گفت.

موجب شگفت اینکه در میان مغازه داران، هندو و سیک نیز وجود داشت. سیک‌ها و هندوها عمامه‌های زرد رنگ پوشیده بودند. هیچ معلوم نیست که آنان از چه زمانی در اینجا زندگی می‌کنند.

نوار کاست اردو

طول بازار حدود دو فرلانگ^{۳۴} بود. این بازار مانند بازار شهرهای قدیم مسقف بود. از اول تا آخر بازار را دور زده از جاده پشت بازار برگشتیم. در این قسمت نیز از یک طرف خیابان دکان‌ها بودند از یک دکان در وسط راه صدای نوار کاست به گوش می‌رسید محتوی این کاست به زبان اردو بود. اردو دومین زبان در کابل به حساب می‌آید و با توجه به کثرت تبعه هندوستانی در کابل این امر

۳۳ - نوعی کت بلند و چرمی.

۳۴ - چهار فرلانگ یک مایل است.

شاید باعث تعجب نباشد اما در غزنین که به مشکل می‌توان یک تبعه هندوستانی را پیدا کرد، موجب تعجب بود.

مسجد

با عبور از این خیابان به مسجدی رسیدیم که قبلا بدان اشاره شده بود. وقت نماز ظهر فرا رسیده بود. مایل بودم که نماز ظهر را در همین مسجد بخوانم. مسجد بالای تپه بود. از راه پله‌ها بالا رفتم وارد مسجد شدم. جماعت شروع شده بود اما با اطلاع به اینکه هیچگونه انتظامی برای وضو نبود، بسیار تعجب کردم پس از استفسار معلوم شد جوی آبی که در کنار خیابان در دامن تپه می‌گذرد به مثابه حوض و وضو خانه مسجد است. به همین خاطر برای انجام وضو دیگر تدارکی دیده نشده است. مجبور بودیم بدون اداء نماز از مسجد بیرون بیاییم. مسجد گلی و کلنگی بود. دیوار و سقف آن همه از گل بودند. کف آن نه سنگ داشت و نه موزاییک بلکه سنگ ریزه‌های متوسط در آن فرش شده بود.

مهمانخانه دولتی

مهمانخانه دولتی غزنین، بیرون از شهر بالای تپه‌ای قرار دارد. و ساختمانش خوب و اتاق‌هایش بزرگ و وسیع هستند. هر اتاق با مبل‌های نسبتا خوب آراسته بود. یک هال (Hall) یعنی سالن بزرگ برای ملاقات و صرف غذا اختصاص داشت و بقیه اتاق‌ها خوابگاه مهمانان بودند و کلیه لوازمات مورد نیاز در آنها تدارک دیده شده بود.

به مهمانخانه برگشتیم. غذا و چایی صرف شد رئیس شهرداری رسالت میزبانی را به وجه احسن و با خوش اسلوبی انجام می‌داد. بعد از صرف غذا و چایی کمی استراحت کردیم و بعد برای بازدید بناهای تاریخی و مقبره‌ها خود را آماده می‌کردیم. نزدیک ساعت چهار برای سیر و سیاحت از شهر بیرون رفتیم.

غزنین قدیم

تصور ما بر این بود که غزنین قدیم، مانند دهلی کهنه و فرسوده، آباد است و بعد از محو شدن و از بین رفتن، بار دیگر زنده و آباد شده است. اما وقتی برای ما ثابت شد و با چشم سر دیدیم که هیچ گونه آثاری از غزنین باستان وجود ندارد، بسیار متأثر و متالم شدیم. در تاریخ خوانده بودیم که در دوران پایانی غزنوی‌ها علاء الدین غوری غزنین را به آتش کشیده به خاکستر تبدیل ساخته است. و به همین دلیل او را جهان‌سوز می‌گفتند اما گمان بر این نبود که غزنین چنان از بین رفته است که با خاک یکسان باشد.

علاء الدین جهان سوز

آغاز قرن ششم هجری نقطه زوال غزنوی‌ها و آغاز قدرت و عروج غوری‌ها بود. شش نسل قبل شخصی بسیار دلیر، سفاک و با جرأت بنام عباس در این خاندان بدنیا آمد و خاندان سلسله غوری‌ها را بنا نهاد. و در نسل نهم عباس، فرزندی بنام ملک عزالدین حسین بدنیا آمد. وی در منطقه کوهستانی غور سلطنت کوچکی را تشکیل داد. ملک عزالدین حسین، هفت فرزند بنام‌های قطب الدین محمد، سیف الدین سوری، علاء الدین حسین و ... داشت. لقب قطب الدین محمد، ملک العجال بود. او از برادرانش ناراضی شده به غزنین هجرت کرد و به خاطر سخاوت و حسن سیرت و صورتش محبوب دل‌ها شد. دوران بهرام شاه غزنوی (۵۲۲-۵۴۷ هجری) بود. سلطان بهرام شاه غزنوی در اثر تبلیغات سوء حاسدان تحریک شده قطب الدین را به قتل رساند. علاء الدین حسین به قصد انتقام از خون برادرش بر غزنین یورش برد و آن را فتح کرد. بهرام شاه غزنوی به هندوستان فرار کرد. علاء الدین برادر کوچکش، سیف الدین سوری را به عنوان فرمانروا و حاکم غزنین منسوب کرد. و به غور بازگشت. بهرام شاه از فرصت استفاده کرد بار دیگر غزنین را به تصرف خود در آورد و سیف الدین را به بدترین وجه ممکن شکنجه داده سر به نیست کرد. علاء الدین وقتی از کشته شدن برادرش خبر شد، آتش در بدن او افتاد و به سرپرستی و فرماندهی یک سپاه بسیار سلحشور بر غزنین یورش برد. بهرام شاه فوت کرد و پسرش خسرو شاه جانشین او شده بود. او توان مقابله با سپاه غوری‌ها را نداشته به لاهور فرار کرد. علاء الدین غزنین را در تصرف خود در آورده فرمان کشتار عمومی را صادر کرد. شهر غزنین را به آتش کشید. شهر به مدت هفت روز تمام در

آتش می‌سوخت. علاوه بر سلطان محمود، سلطان مسعود و سلطان ابراهیم، قبور بقیه تمام سلاطین غزنین زیر رو شد استخوان‌های آنان نیز به آتش کشیده شدند. مورخین در این باره چنین می‌گویند: «علاء الدین به قهر شهر غزنین

بگرفت و هفت شبان روز غزنین را آتش زد و بسوخت و مقابره فرمود. راوی چنین می گوید که در این هفت شبان روز از کثرت سواد و دوده چنان هوا مظلّم بود که شب را مانستی و شب از مشعل های آتش که شهر غزنین می سوخت، هوا چنان روشن می بود که بروز زمانستی و درین هفت شبان روز دست کشاده و کشتن و مقابره بود و هر که را از مردمان یافتند بکشتند و عورات و اطفال را اسیر کردند و فرمان داد تا کل سلاطین محمودی را از خاک بر آوردند و بسوختند مگر سلطان محمود و سلطان ابراهیم و... چون هفت روز در گذشت و شب هشتم شهر تمام خراب و سوخته و خلق گشته و جدا گشت.»

علاء الدین علاوه بر تیرانداز و سلحشور سخنور نیز بود. او در این جشن مسرت (سوختن غزنین) اشعاری را نیز سروده است از یک طرف شهر غزنین در آتش می سوخت و از طرفی دیگر سپاه غور در محفل عیش و عشرت در مدح خود شعر می سرود.

جهان داند که من شاه جهانم	چراغ دوده عبا سیانم!! ^{۳۵}
علاءالدین حسین بن حسینم	که دائم باد ملک خاندانم
چو بر گلگون دولت برنشینم	یکی باشد زمین و آسمانم
همه عالم بگردم چون سکندر	بهر شهری شه دیگر نشانم
برآن بودم که از اوباش غزنین	چو رود نیل جوی خون برانم
ولکن گنده پیرانند و طفلان	شفاعت می کند بخت جوانم
ببخشیدم بدیشان جان ایشان	که بادا جان شان پیوند جانم

مردم دنیا در عوض این سنگدلی و قساوت قلبی او را به زبان خلق «جهان سوز» می گفتند که تا امروز به این لقب از وی یاد می شود. این بود داستان کوتاه از بین رفتن غزنین قدیم این حادثه در سال های ۵۴۷ و ۵۴۸ هجری بوقوع پیوست.

۳۵ - اشاره به عباس غوری است.

غزنین جدید

غزنین قدیم بگونه ای که در سطور بالا بیان گردید، در عهد غوری، تاتاری‌ها و تیموری‌ها به کلی از بین رفت. و از صفحه هستی محو گردید. اندک آثاری که باقی مانده بود، بنابر اظهارات مورخان در پی یک برف بسیار شدید، هستی خود را از دست داد.

عبدالکریم علوی در تاریخ احمد شاه درانی که اغلب آن از تاریخ امام‌الدین حسینی (۱۲۱۲ هجری) مأخوذ است، درباره احوال غزنین چنین می‌نویسد:

« از قلعه شش گاه به بلده غزنین می‌رسند و آن سابق مکان تخت نشین سلطان محمود غزنوی بود. در زمان ماضی آبادی بسیار داشت، یک بار بر آن چندان برف بارید که تمام شهر زیر آن خراب شد، بجز چند کس زنده نماند از آن زمان آن شهر آباد نشد. الحال مردم تاجیک و افغان اندرون قلعه قریب دو سه هزار خانه آباد اند» ص ۴۵.

غزنین فعلی توسط تیمور شاه متوفی ۱۲۰۷ هجری جانشین احمد شاه ابدالی احداث شده است. غزنین فعلی بالای یک تپه خاکی ساخته شده است. این شهر نزد حکومت افغانستان از ارزش چندانی برخوردار نیست. و جزو شهرهایی که در درجه اول اهمیت قرار دارد نمی‌باشد. استاندار یا فرماندار برای آن نیز تعیین نشده است. در میدانی که این شهر در آن واقع شده است، میدان بسیار بزرگی است، که شهر بسیار بزرگی می‌تواند در آنجا ایجاد شود و به جهت اینکه از لحاظ محل وقوع در وسط چند استان قرار دارد و از موقعیت تجاری مناسبی برخوردار است. با اندک توجه می‌تواند از شهرهای بزرگ بحساب آید.

ملا قربان

ملا قربان آدم مسن و پیر فرتوتی بود که به تمام زوایا، ویرانه‌ها و گورستان‌های غزنین آگاهی داشت. قبل از اینکه به زیارت جاهای دیدنی غزنین برویم، سرور خان گویا سخن از ملاقربان به میان آورد. وقتی ملاقربان آمد، چنان

محسوس می‌شد که کتابی از داستان‌ها، سنت‌ها و رسم و رواج غزنین بدست ما افتاده است. ملا قربان حدود نود یا هشتاد سال عمر داشت. کمرش خم بود دندان در دهنش نبود، عصا در دست داشت. داستان‌های ویرانی غزنین را برای ما بازگو کرد و از نام و نشان بزرگان غزنین و خصوصیات اخلاقی آنها برای ما سخن گفت. به هر حال ما با راهنمایی و مساعدت ملا قربان به سیر و سیاحت غزنین به راه افتادیم.

آثار باقیات غزنین

به فاصله چند مایل از غزنین جدید، جایی که پای تخت سلطان محمود بوده است. و روبروی این محل، یعنی آن سوی غزنین جدید، گورستان قدیمی‌ای، بنام گور غریبان، قرار دارد. از آثار باقیه قدیم، چند چیز اندک باقی است. یعنی مزار و آرامگاه سلطان محمود، سلطان مسعود و سلطان ابراهیم. علاوه بر این یک آرامگاه منسوب به بهلول دانا است و تعداد اندکی دیگر از قبور سایر بزرگان. از بناهای سلطنتی فقط چند گلدسته به چشم می‌خورد.

آرامگاه حکیم سنایی

علامه اقبال حکیم و شاعر هندی بیش از دیگران، برای زیارت آرامگاه حکیم سنایی علاقمند بود. از مهمانخانه بیرون آمده، پیاده به طرف آرامگاه حکیم سنایی حرکت کردیم. این آرامگاه در شرق غزنین جدید، دور از آبادی، در گور غریبان مسلمانان قرار دارد. بیرون از گورستان غریبان چند قبر در زمین سنگلاخی وجود دارد. روی بعضی از آنها، سنگ نوشته‌هایی متعلق به دوران اخیر به چشم می‌خورد. آرامگاه حکیم سنایی داخل محوطه کوچکی قرار دارد. در ابتدا میدان کوچکی است که چند قبر در آن نیز وجود دارد. روی یکی از آنها نوشته بود: این قبر متعلق به خادم حکیم سنایی است. بعد از آن مقبره خود حکیم سنایی است. برای رفتن به داخل مقبره درب کوچکی ساخته شده است. قبر با آجر ساخته

شده روی آن سنگی وجود دارد که روی آن به رسم الخط عربی تاریخ و در گذشت حکیم سنایی حکاکی شده است. تمام عبارت را نقل نکردم البته به عنوان یادگار چند سطر حسب ذیل نقل شده است.

«کان وفات الشيخ العالم الفاضل العارف قطب المحققين طوطی شکرستان، فصاحت بلبل بوستان بلاغت مظهر اسرار معانی، مطلع انوار ... الشيخ ... یعنی مجددالدین السنایی سنه خمس مائه و خمس و عشرين»

در ماهنامه «معارف» سال گذشته مقاله ای از اینجانب پیرامون وفات حکیم سنایی منتشر شده بود. تاریخ وفات او در آن، سال ۵۴۵ م ثبت شده بود. بعضی محققین زمان حاضر تاریخ وفات وی را سال ۵۴۳ م نوشته اند. اگر ثابت شود که این سنگ نوشته بعد از وفات حکیم سنایی و در همان زمانه قدیم نصب شده است، دلیلی برای صدق و صحت آن وجود ندارد. اما قیاس و گمان بر آن است که این سنگ نوشته ها مدت ها بعد از وفات حکیم نصب شده اند. و همان تاریخ معروف حضرت جامی رم که در آن درج گردیده است، صحت دارد.

وقتی وارد مقبره شدیم به روش مسنون دعا خواندیم. چه کسی از عظمت شأن حکیم سنایی آگاه نیست. همه ما از این صحنه متأثر شدیم. اما دکتر اقبال بیش از همه ما متأثر و متألم بود. وقتی بر بالین مقبره حکیم سنایی ایستاد، کنترل خود را از دست داد و با صدای بلند شروع به گریه کرد. «اللهم اغفر له و ارحمه» آری، این کپر فقراء بود. پس از بیرون رفتن از این مقبره در صدد رفتن به مقابر سلاطین و ملوک برآمدیم. اتومبیل ها در آن سوی خیابان آماده بودند از اینجا تا به لب خیابان پیاده رفته و به اتومبیل رسیدیم.

گروه سواران افغانی

به محض اینکه وارد خیابان شدیم گروهی از سواران مسلح افغانی از خیابان رد می شدند. شکل و صورت اسب ها، اونیفارم صاف و تمیز سربازان، کلاه های

پشیمی پر رعب و وحشتناک، و زرق و برق اسلحه را وقتی مشاهده کردیم، خون در جسد ملی ما به جریان افتاد. آن را به فال نیک گرفته چنین تصور کردیم که به زیارت مرقد سلطان محمود داریم می‌رویم و این صحنه سربازان مسلح و اسب سواران، نمادی تخیلی از جلوس سلطان محمود است. این نشان قدم کاروان رفته برای ما بسیار ارزشمند بود. زیرا تصور بر این بود امروز که سلاطین و ملوک بزرگ اسلام به سبب ذلت سلطه بیگانگان در قبور خود پریشان هستند، یمین الدوله، کهف الاسلام، سلطان محمود زیر سایه حکومت خود (حکومت مسلمانان) در خواب راحت بسر می‌برد.

غزنین قدیم

ملا قربان در اتومبیل همراه ما بود. و در طول سیر و سیاحت از اطلاعات و اخبار غزنین ما را به فیض می‌رساند. غزنین اصلی و قدیم در سمت شرق غزنین جدید قرار دارد. از این طرف و آن طرف تپه‌های پراکنده به چشم می‌خورد. بعضی خانه‌های گلی نیز دیده می‌شد قبل از هر چیز دو گلدسته که روبرو و مقابل یکدیگر بودند، آدرس شهر را برای ما معرفی کردند. فاصله میانی این دو گلدسته، حدود هزار الی هزار پانصد متر بود. ملاقربان گفت: این دو گلدسته متعلق به دوران سلطان محمود هستند. در آن روزگار، وقتی مرکب سلطان از شهر بیرون می‌رفت، از بالای این دو گلدسته نقاره به صدا در می‌آمد، این دو گلدسته از آجرهای ظریف ساخته شده بود.

آرامگاه سلطان محمود

از غزنین جدید تا مرقد سلطان محمود جاده مستقیم است. نزدیک مزار محله کوچکی بود با عبور از این محله و وارد شدن در یک کوچه نزدیک به دروازه مقبره اتومبیل ما ترمز کرد. نرسیده به دروازه چشمه‌ای از بلندای کوه به پایین سرازیر است و آب آشامیدنی این محله کوچک را تأمین می‌کند. ملاقربان گفت، این چشمه بسیار قدیمی است و از زمان سلطان محمود جریان دارد. سرورخان

گفت: این چشمه همان کاریز است که فلان شاعر در شعر خود بدان اشاره نموده است، آن شعر را فراموش کردم.

در فاصله چند قدمی این کاریز، دروازه بلند و بزرگ مرقد است. از دروازه که رد شوی، پل کوچکی است که با عبور از آن وارد یک باغ کوچک می شوی. در گوشه باغ گنبد مزار سلطان محمود غزنوی است. وارد گنبد که می شوی مزار سلطان محمود به چشم می خورد. آه! این مرقد همان سلطان است که از دیوار چین گرفته تا سومنات و گجرات بر تمام کشورها فرمانروایی می کرد. از هیبت و عظمت او گردن کشان بسیار بزرگ سر تسلیم را در جلوی او خم می کردند. او بود که خزانه های دنیا را در گوشه و زوایای غزنین پراکنده کرد. قدم های اسب های وی از آن سوی کوه های دره خیبر و کوهات، صحراهای سوزان و تفتان سند و راجپوتانه، سواحل بحر عرب، رودخانه های ترکستان و خوارزم، میادین خطا و ختن و خیابان های ایران، گذشتند. آری همان سلطان محمودی که سربازان او فصل تابستان را در فتوحات ایران و ترکستان و فصل زمستان را در زیر و رو کردن هندوستان سپری می کردند. همان سلطان محمودی که در دربار او جمعی از شاعران غزنوی به طور مداوم تجمع کرده و از شیرین سخنی آنان زبان و ادبیات فارسی امروزه به عنوان یک زبان زنده و فنا ناپذیر در آمده است. آری این سلطان مقتدر و با عظمت چگونه و در چه حالت بی کسی و در عالم کس مپرسی و در یک باغ ویران تک و تنها روی فرش خاک دراز کشیده است. گوش های تخیل مرثیه فرخی را هم اکنون از زبان حال مرقد سلطان محمود می شنوند.

شهر غزنین نه همان است که من دیدم پار
چه فتاده است که امسال دگرگون شد کار
ملک امسال دگر باز نیامد ز عزا
دشمنی روی نهاده است در این شهر و دیار

سیر می خورده مگر دی که بخفته است امروز
 دیرتر خواست مگر رنج رسیدش زخممار
 خیز شاها که رسولان شهان آمده‌اند
 هدیه‌ها دارند آورده فروان نشار
 که تواند که برانگیزد ازین خواب ترا
 خفتی و خفتی کز خواب نگردی بیدار
 خفتن بسیار ای خواجه خوی تو نبود
 هیچ کس خفته ندید است ترا زین کردار
 یکدمک باری در خانه بایست نشست
 تا بدید روی تو عزیزان و تبار
 چهار از فزع و بیم تو رفتند شهان
 تو شها از فزع و بیم که رفتی چهار
 شعرا را به تو بازار برافروخته بود
 رفتی و با تو بیکباره برفت آن بازار

گنبد روی مزار در سال ۱۲۲۲ م توسط امیر حبیب الله خان ساخته شده است. سنگ نوشت آن به خط نستعلیق به زبان فارسی روی یک سنگ مرمر در دیوار نصب شده است. اما سکوی آجری روی قبر قدمت بیشتری دارد. زیرا که روی سکوی قبر، تاریخ وفات سلطان و کلمات دعائیه به خط عربی و مشابه به خط کوفی نوشته شده‌اند و زبان آن تمام عربی است. این عبارت روی قبر و هر چهار طرف آن با همین خط نوشته شده است که امروز به آسانی خوانده نمی‌شود فقط عبارت یک طرف را که تاریخ وفات سلطان در آن حکاکی شده است در حال راه رفتن خواندم.

توفی برحمة الله علیه و نور حضرته و ابیض وجهه عشیة یوم الخمیس بسبع
 عشرین من شهر ربیع الاخر سنه احدی و عشرین وار بعماته

سلطان محمود که خداوند قبر او را منور کرده رحمت‌هایش را نثار او کند و جهره‌اش را روشن کند بعد از ظهر روز پنجشنبه ۲۳ ربیع الآخر در سال ۴۲۱ م وفات کرده است.

در قدیمی‌ترین تاریخ سلاطین غزنوی «زین الاخبار» همین تاریخ نوشته است: «وفات امیر محمود روز پنجشنبه بود. بیست و سوم ربیع الآخر سنه احدی و عشرين و اربعمائه»

مرقد پدر بزرگوار داتا گنج بخش لاهوری

وقتی از زیارت قبور سلاطین فارغ شدیم. دکتر اقبال لاهوری به دلیل مناسبت مکانی، مایل بود که مرقد، پدر حضرت داتا گنج بخش لاهوری که مرقدش در لاهور است را جویا شود. ملاقربان گفت که من مزار پدر حضرت داتا گنج بخش را می‌دانم. برحسب راهنمایی ملاقربان، اتومبیل ما به طرف میادین قدیمی ویران غزنین به حرکت در آمد و می رفت تا نقطه‌ای که دیگر راه ماشین رو وجود نداشت و در آنجا توقف کرد. ملاقربان و دکتر اقبال با پای پیاده رفتند و پس از زیارت برگشتند و من به دلیل درد سینه موفق به زیارت نشدم.

مزار لایه خوار

درباره توبه حکیم سنایی صحبت از یک مجذوب لایه خوار به میان می‌آید. این مجذوب گفته بود که «به کوری چشم سنایی می‌خورم» چه کسی احمق‌تر از سنایی است که انسان‌های مانند خودش را تعریف می‌کند و در ستایش آنها خرافات می‌گوید. حکیم سنایی از این سخن مجذوب متأثر شده و توبه کرد. وقتی از بازار غزنین جدید می‌گذشتیم ملاقربان از یک کوچه ما را به مسجدی برد و نشان داد و گفت: این مرقد مجذوب لای خوار است.

شب غزنین

نزدیک مغرب از زیارت جاهای دیدنی غزنین فارغ شدیم. هوا سرد شده بود. غزنین از کابل نیز یک هزار پا بلندتر است. روی این حساب از کابل سردتر است. موقع شام و غروب درصدد وسایل گرم و بخاری برآمدیم. آشپز دولتی که همراه بود، غذای شب را تدارک دید و حدود ساعت ۸ شب غذای شام بر سر سفره‌ها چیده شد. غذاها، از نوع غذاهای کابل بودند. هوای غزنین نیز زیاد سرد می‌شود. بعد از صرف شام و نماز خفتن، جهت شب‌گذرانی در غزنین سلطان محمود بر رختخواب دراز کشیدیم.

مقر قلات غلزی و قندهار

صبح زود، در مورخه ۳۱ اکتبر از غزنین به سوی مقصد، سفر را ادامه دادیم. کاروان کوچک ما را امروز نیز دو اتومبیل سواری و دو کامیون همراهی می‌کرد. منزل دوم بعد از غزنین مقر است و منزل دوم قلات غلزی، اما به دلیل عجله و شتاب دوستان، قرار بر این شد که هر دو منزل امروز طی شود.

فاصله میان غزنین و مقر نود مایل است. در زمان قدیم این فاصله به هفت منزل به شرح زیر تقسیم شده بود: قلعه نانی - قره باغ - قلعه غوجان - قلعه تکور - چشمه سره ششم - سره چهتی - قلعه ترین^{۳۶} - و بعد قلات - اما این هفت منزل با اتومبیل در چند ساعت طی می‌شود. ساعت ۸ صبح از غزنین حرکت کردیم و ساعت ۱۱ قبل از ظهر وارد مقر شدیم. جاده صاف و هموار بود. روستاها در مسیر جاده وجود داشت مزرعه‌های وسیع دیده می‌شد. چشمه‌های طبیعی نیز چند جا در مسیر جاده با زیبایی خاصی جاری بود.

۳۶ - ترین یک قبیله پشتو است.

مقر یا بیهق قدیم

بیهق نام شهری از شهرهای باستانی و قدیم. شهر بیهق واقع در زادگاه، مورخین، ائمه و نویسندگان و ادیبان بسیار بلند پایه است. یاقوت حموی در معجم البلدان بیهق را یک منطقه بسیار وسیع معرفی کرده است. که حدود جغرافیایی آن، تا نیشابور، جوین و طوس گسترده است. یاقوت حموی می‌نویسد که از مبدأ منطقه بیهق تا نیشابور هفت فرسخ فاصله دارد. مرکز قدیمی آن خسرو گرو نام داشت و بعد سبزوار شد. تمام منطقه بیهق مشتمل بر سیصد و بیست و یک پارچه دهات بود. در زبان فارسی بیهه تلفظ می‌شود. اما اعراب طبق رواج خود آن را بیهق می‌گفتند. و همین نام به درجه شهرت رسید. ابوبکر احمد بن حسن، معروف به امام بیهقی شافعی مولف سنن بیهقی و دلایل نبوت از اهل همین بیهق بودند.

نسل جدید افغان، همین منطقه را بیهق قدیم می‌دانند. رفیق سفر سرورخان گویا با اعتماد کامل به من اطمینان داد که بیهق همین است. نزدیک مقر دو مقبره بودند سرورخان گویا با اشاره به سوی یکی از آنها گفت: این مقبره از ابوالفضل بیهقی است و دومی از ابونصر مشکانی است. ابوالفضل بیهقی از مورخان نامی خاندان غزنوی است. او در سال ۱۲۷۰ م در گذشته است. ابونصر مشکانی نیز از مورخان و ادبای معاصر ابوالفضل بیهقی است.

ورود به مقر

مقر در یک میدان وسیع و فضای بزرگ قرار دارد، آبادی آن بسیار کوچک است. یک دسته سرباز افغانی به فرماندهی یک کرنل در آنجا زندگی می‌کنند. مقامات دولتی از پیش درباره آمدن ما مطلع بودند. بلافاصله بعد از ورود ما به مقر گارد احترام که از قبل در آنجا بود به استقبال ما آمد و با روش رسمی و دولتی به ما سلام و احترام کرد. با خود می‌اندیشیدم که در کشور اسلامی، مسلمانان تبعه کشوری دیگر بیگانه نیستند چون شایسته چنین افتخار و اکرامی

قرار می‌گیرند که حتی در وطن خود نیز قرار نگرفته‌اند. چه تفاوت بزرگی میان آزادی و غلامی وجود دارد؟

ساختمان دولتی مقر با آجر، دو طبقه و بسیار زیبا ساخته شده است. طبقه بالا برای مهمانان است. چندین اتاق دارد. با مبل‌های آرام بخش آراسته شده است. اتاق میلمان هستند دستشویی‌ها طبق سیستم جدید ساخته شده‌اند. ساختمانش آجری بود. متصل با ساختمان نهر کوچکی جریان داشت در جلو ساختمان قطاری از درخت‌های سرسبز و شاداب به چشم می‌خورد.

بسیار شگفت‌آور بود که چنین جایی با این آب و هوای بسیار زیبا چرا خالی از سکنه و خانه‌های مسکونی است. اگر این محل با این آب و هوای زیبا و مرغوب در هندوستان بود امراء و ثروتمندان چنان به اینجا مراجعت می‌کردند و برای خوشگذرانی و سکونت موقت چنان خانه‌ها می‌ساختند که به اندازه سرسوزنی زمین خالی پیدا نمی‌شد. تحولات زمانه چقدر تصویرها و نقشه‌های عبرت‌انگیز و درس‌آموز را همراه دارند. گاهی ویرانه‌ها به صورت شهرهای پر رونق و نهرهای آباد و شلوغ به صورت ویرانه در می‌آیند.

به طبقه بالا رفته به مدت کوتاهی استراحت کردیم. نخست هر کدام از مهمانان با یک استکان شیر گرم پذیرایی شد. بعد چای سبز همراه با شیر به مهمانان داده شد. طعم این چای سبز و آمیخته با شیر، برای من مانند طعم جوشانده بنفشه بود. اندکی بعد غذای بر روی میز غذا، چیده شد. بعد از صرف غذا برای ادامه سفر، خود را آماده می‌کردیم. موقع خداحافظی نیز دسته‌های نظامی سلام احترام به مهمانان تقدیم کردند ساعت یک بعداز ظهر اتومبیل‌ها بسوی قلات به حرکت در آمدند. جاده صاف و هموار بود.

قلات غلزی

دو قلات در منطقه وجود دارد. یکی قلات بلوچ و دوم قلات غلزی. قلات بلوچ در بلوچستان که امروزه از مناطق تحت قلمرو هندوستان است^{۳۷} و دومی در میان غزنین و قندهار است. در گذشته مرزهای افغانستان تا بلوچستان گسترده بود و حاکم قلات بلوچستان تابع شاه افغانستان بود. در سال ۱۸۸۹ م مطابق ۱۲۲۵ هجری ارتش انگلستان که از راه سند و قندهار به منظور دوباره بر روی کار آوردن شجاع الملک پادشاه افغانستان وارد کابل شد، در بازگشت از کابل حاکم قلات بلوچستان، محراب خان را با مکر و حيله به قتل رساند و قلات را در تصرف خود در آورد. اما فرزند شجاع و دلیر محراب خان یعنی نصیرخان با سپاه انگلیس شجاعانه جنگید و آن را شکست داد. خلاصه سخن اینکه کمک و یاری رساندن به شاه افغانستان بهانه‌ای بود برای اینکه قلات و سند در قلمرو هندوستان قرار گیرند.

این تفصیل و توضیحات را بدان جهت ارایه دادم که یکی از نویسندگان معروف، محراب خان حاکم قلات بلوچ را به عنوان حاکم قلات غلزی معرفی کرده بود.

اصل و ریشه قلات به نظر من قلعات می‌باشد. قلعات جمع قلعه است که در اثر کثرت استعمال قلات تلفظ می‌شود. ساعت یک بعد از ظهر که از مقر حرکت کردیم، ساعت ۴ بعد از ظهر وارد قلات غلزی شدیم. قلات غلزی محل زندگی و سکونت افغان‌های توخی و غلزی است. اما جمعیت خود قلات خیلی کم است. مهمانخانه دولتی یک ساختمان گلی است هر چند که وسیع می‌باشد اما به سبک قدیم ساخته شده است. مسئولین اینجا در باره آمدن ما از پیش مطلع بودند اما متأسفانه مهماندار و خانسامان حاضر نبود. البته اندکی دیر آمد. و دوان و

۳۷ - در زمان نگاشتن سفرنامه جز قلمرو هندوستان بود و امروز در قلمرو پاکستان قرار دارد.

لرزان آمد. درب مهمانخانه را باز کرد اتاق در حد کافی وجود داشت. اثاثیه نیز مرتب و تمیز بودند. رختخواب، چادر و پتو همه مرتب بودند.

مهمانخانه در فضای باز قرار داشت. در قرب و جوار مهمانخانه منازل مسکونی نبود. در مقابل مهمانخانه کوه یا تپه نسبتاً بلندی بود و در مرتفع‌ترین نقطه آن قلعه‌ای ساخته شده بود. این قلعه متعلق به نظامیان افغانستان بود. در فاصله کمی خانه‌ها و منازل مسکونی بودند. قلات از غزنین یک هزار پا و از کابل دو هزار پا در سطح مرتفع قرار دارد. ساعت ۴ بعد از ظهر بود اما هوا به قدری زیاد سرد بود که در این فصل تابستان ناچار شدیم برای وضو از آب گرم استفاده کنیم.

بیرون از مهمانخانه میدان مسطح و باز مملو از ریگ بود. چنان به نظر می‌رسید که این محدوده مسیر جریان آب باران است. تکه‌های سنگ‌های رنگی و شفاف و درخشان به کثرت در دور و بر گسترده بودند. چند تکه کوچک از سنگ‌های رنگین و شفاف را به عنوان یادگار با خود بردیم. در مسافرت سال ۱۹۲۵ م. در ساحل بندر سودان سنگ‌های مشابه‌ای را یافتیم که چند تکه از آنها را نیز به عنوان یادگار برداشتم.

بعد از مغرب سردی هوا به حدی شدید بود که در چله زمستان در هندوستان نیز با چنین سردی مواجه نشده بودیم. ناچار شدیم در آتشدان‌ها آتش روشن کنیم.

فارسی ایرانی و افغانی

اینجا (در قلات غلزی) میان سرورخان گویا و پروفیسور هادی بحثی پیرامون برتری و بهترین فارسی ایرانی و فارسی افغانی آغاز شد. این گفتگو خیلی شیرین بود. پروفیسور هادی از مداحان فارسی ایرانی بود و گویا زبان مادری خود یعنی فارسی دری و افغانی را می‌ستود. گفتگو به طول انجامید گویا مدعی بود که فارسی در اصل زبان ما افغانها است و ما در عهد سامانیان در بخارا آن را بنا نهاده‌ایم و در غزنین به وسیله شعرای غزنین آن را رشد و ارتقاء داده‌ایم. از رودکی گرفته، غضایری، عسجدی، اسدی، فیضی، فردوسی، عنصری، سلمان و سنایی همه از ما بودند. ادبیات فارسی عبارت است از سعی و تلاش شعرای مذکور در عرصه‌های شعر سخن. پروفیسور هادی متوسل به سعدی، حافظ و شعرا ی متأخرین فارسی زبان بود.

سرورخان گویا زبان متکلمانه ایرانیان را به قدری مورد انتقاد قرار داد که ما از بس که زیاد خندیدیم، خسته شدیم. سرورخان گویا گفت ما مردم افغانستان اگر بخواهیم از شما تشکر کنیم می‌گوییم «تشکر و سپاس» و مانند ایرانی ها از چرب زبانی کاذب مانند «بجان شما، به سر شما، قربانت گردم،» استفاده نمی‌کنیم. سرورخان گویا در باره ادبیات جدید فارسی که در ایران و افغانستان رواج دارد، گفت: ما افغانها ادبیات جدی سنجیده و متعلق به واقعیت‌های ملموس زندگی را رشد و ارتقاء بخشیدیم و ایرانی‌ها فقط ادبیات تفریحی را رونق داده‌اند. در پایان که گویش و لهجه موضوع بحث قرار گرفت. سرورخان گویا گفت، ایرانی‌ها لفظی را که در آخر آن الف و نون باشد، با واو و نون تلفظ می‌کنند. یعنی واژه «همان» را «همون» و «آن» را «اون» تلفظ می‌کنند. سرورخان با عصبانیت گفت: آقا صحیح است «دوکان شما ... و زبان شما زبون» همه حاضرین با صدای بلند قهقهه زدند.

شب در قلات

پاسی از شب گذشته بود همه برای خواب به رختخواب‌های خود پناه بردند. باد سرد در تمام شب به وزیدنش ادامه داد. اما به دلیل اینکه پنجره‌ها شیشه‌ای و بسته و آتش دانه‌ها در داخل اتاق‌ها روشن بودند، سردی تأثیری نداشت. اما سربازان افغانی که همراه ما بودند، شایسته تحسین‌اند زیرا آنها در این سردی طاقت فرسا بیرون ساختمان با نهایت اطمینان محو خواب بودند.

حرکت از قلات

اول نوامبر بود. صبح زود از خواب بیدار شدیم. آب گرم حاضر بود وضو گرفته نماز صبح را به جا آوردیم. همراهان با آب گرم که در لیوان‌ها بود صورت‌های خود را شستند. اندکی بعد چای و صبحانه حاضر شد. بعد از صرف چای و صبحانه به سوی مقصد حرکت کردیم. موقع رفتن و حرکت، دسته‌های نظامی اینجا نیز با سلام احترام ما را بدرقه کردند. حدود ساعت ۸ بود که از قلات غلزی حرکت کردیم.

راه قندهار

سردی هوا به قوت خود باقی بود. با استفاده از هرگونه لباس گرم که همراه ما بود سوار اتومبیل‌ها شدیم. هر چند که درهای اتومبیل‌ها بسته بودند اما سردی به داخل آن نفوذ می‌کرد. از کابل تا به قلات سطح زمین رو به ارتفاع است. از قلات که بیرون شوی تا نصف مسیر سطح ارتفاع و رو به بلندی ادامه دارد و بعد جاده رو به نشیبی می‌رود و با همین میزان از شدت سردی نیز کاسته می‌شود و گرمی افزایش می‌یابد و وقتی وارد قندهار شدی آب و هوایی شبیه با آب و هوای شهرهای پنجاب محسوس می‌شود. در پایان ماه جنوری یعنی در اواخر نخستین ماه میلادی اگر می‌خواهی از دهلی به بمبئی مسافرت کنی باید لباس

گرم همراه داشته باشی. اما از بهوپال که بگذری به تدریج از سردی هوا کاسته می شود. و از منمندی که بگذری لباس های گرم را باید بیرون بیاوری. و وقتی وارد بمبئی شوی، باید در صدد پنکه باشی. آری چنین وضعیتی بود به هر میزان که از قلات دور شده و به قندهار نزدیک شدیم لباس های گرم را یکی یکی از تن بیرون آوردیم. جاده از قلات تا قندهار خوب نبود. هر چند که مسیر هموار است اما در نقاطی گردنه نیز وجود داشت. یک قلعه بسیار بزرگ افغانی در مسیر ما بود. در بسیاری جاها چشمه ها نیز جریان داشت. در ظاهر این خطه نیز سرسبز و شاداب بود. در میادین و دامن رودها مزرعه های بزرگ به چشم می خورد.

اطراف خیبر چرا فتنه زاست؟

با توجه به حوادث گذشته افغانستان، چنین برمی آید که اطراف خیبر بیش از سایر مناطق فتنه زاست. ریشه تمام فتنه‌ها در همین منطقه است. قبایل اطراف دره خیبر، محدوده هندوستان باشد یا افغانستان، هر زمان فرصت را مناسب بدانند برای غارتگری و چاپیدن اموال آماده هستند. بغاوت‌ها نیز از همین منطقه سرچشمه می‌گیرند. شما هرگز نشنیده‌اید که بغاوت‌ها از منطقه غزنین و قندهار بوجود آمده باشند. حال آنکه اگر جنگ تحمیل شود افغان‌های منطقه غزنین و قندهار کم‌تر نیستند وقتی احمد شاه درانی به هندوستان حمله برد، اغلب سپاهیان او از سربازان منطقه غزنین و قندهار بودند. با توجه به بررسی‌هایی که از مناطق پشتو نشین افغانستان (یعنی از پیشاور تا کابل و از کابل تا قندهار) داشتیم به این نتیجه رسیدیم که دلیل این اختلاف قطعا تفاوت‌های موجود در نحوه وسایل معیشتی آنهاست. منطقه خیبر بیشتر منطقه کوهستانی و سنگلاخ است. زمین کشاورزی بسیار کم است. بنابر این قبایل ساکن در این منطقه مجبورند که برای امرار معاش خود دست به غارت اموال و چپاول‌گری بزنند، بغاوت کنند و از راه سرقت و گردنه‌گیری، جهنم شکم را اشباع کنند. اما منطقه کابل تا قندهار سرسبز و شاداب است. مردم این منطقه از راه کشاورزی و تجارت امرار معاش می‌کنند و زندگی می‌گذرانند. در نتیجه طبعاً مردمی آرام‌تر و امن‌پسند هستند.

توقف گاه های قندهار

از قلات تا قندهار توقف گاههایی در زمان قدیم به شرح زیر ساخته شده‌اند.

۱ - از قلعه قلات تا تیرانداز - رودخانه ای بنام ترنگ وجود دارد که در کناره آن روستاهایی با جمعیت نسبتاً زیاد و آباد هستند و طوایف درانی در همین منطقه زندگی می‌کنند.

۲ - از قلعه تیرانداز تا شهر صفا - این شهر را قاضی فیض الله خان مدار المهام، تیمور شاه فرزند احمد شاه بنا نهاده است.

۳ - شهر صفا تا کاریز عله‌دو - کاریز عله‌دو نام چشمه ای است.

۴ - کاریز عله‌دو تا شهر قندهار - این توقف گاه‌ها (منازل) هر کدام فاصله، ۱۲، ۱۳، ۱۴ الی ۱۶ کورس به تناسب آبادی‌ها بین راه ساخته شده‌اند. در حال حاضر بعضی از این توقف گاه‌ها به حال خود باقی هستند و بعضی دیگر بنابر عدم ضرورت به حال تعطیل در آمده‌اند. به طور مثال در حال حاضر از قلات که حرکت کنی منزل اول «قلعه جلدگ» منزل دوم «تیرانداز» سوم «شهر صفا»، چهارم «مانجها»، پنجم «مومند» است. اما در حال حاضر، این منازل به دلیل تیز رفتاری وسایل نقلیه به حال تعطیل در آمده‌اند. البته مسافرینی که پیاده یا بوسیله شتر و الاغ مسافرت می‌کنند، از این منازل استفاده می‌کنند.

ورود به قندهار

با نزدیک شدن به شهر، چند گلدسته و گنبد شهر به چشم می‌خورد. و چنین به نظر می‌رسید که ما وارد یک شهر آباد و شرقی (نه اروپایی) می‌شویم. در کشورها و شهرهای اروپایی اگر بروی آنچه که نخست از فاصله دور به چشم می‌خورد دودکش بخاری‌ها هستند. نرسیده به شهر قندهار، میدان بزرگی است و در یک گوشه آن ساختمان‌های متعلق به نظامیان دیده می‌شود. این میدان برای اهداف نظامی بود. ممکن است فرودگاه نظامی باشد. این شهر از تمام شهرهای افغانستان بیشتر متمدن، پر رونق و بازار تجارت در آن گرم‌تر بود. خیابان‌ها

وسیع، دکان‌ها به ترتیب، ساختمان‌ها مسقف به سقف‌های گنبدی، مساجد با گلدسته و گنبد.

اتومبیل‌ها نخست از یک بازار بزرگ رد شده در یک چهار راه گنبدی^{۳۸} رسیدند. در چهار سوی این بازار، خیابان و در هر خیابان بازاری به چشم می‌خورد. این بازار مانند چهار مناره حیدر آباد دکن بود با این تفاوت که راه پیاده رو از داخل چهار مناره حیدرآباد نمی‌گذرد و راه پیاده روها در قندهار از داخل بازار به تمام اطراف می‌گذرد. نخست اتومبیل‌ها می‌خواستند از خیابانی که به طرف ساختمان‌های دولتی می‌رود و به شاه بازار شهرت دارد بروند. اما معلوم شد که این خیابان به خاطر مرمت و نوسازی مسدود می‌باشد. بنابر این از مسیری دیگر وارد ارگ شاهی، یعنی قلعه پادشاهی قندهار شدیم و در ارگ پادشاهی در طبقه دوم یک ساختمان منزل گرفتیم.

ارگ قندهار

این ساختمان دولتی (باشگاه مهمان‌ها) از تمام ساختمان‌های نوع خود در افغانستان، زیباتر، وسیع‌تر و تشریفاتی‌تر بود. چنان به نظر می‌رسد که زمانی که قندهار پای تخت بود، این ساختمان، ایوان پادشاهان بوده است. قلعه شهر قندهار را که ارگ شاهی در آن واقع است، تمام دیوارهایش گلی بودند. اما عرض دیوارها به قدری زیاد است که اسب سواران به راحتی می‌توانند روی آن اسب دوانی کنند. در فاصله‌های مختلف برج‌هایی روی دیوار قلعه ساخته شده است. در دو نقطه از دیوار به دلیل فشار آب باران شکاف‌های وسیعی افتاده است. دیوارها چنان صاف و شفاف که گویی رنگ روغن روی آنها به کار رفته است. تمام ساختمان‌های دولتی در داخل ارگ قرار دارند. در آخر این ساختمان یک ساختمان دو طبقه است این ساختمان دو طبقه محل اقامت ما بود. و ساختمان

۳۸ - در هر چهار زاویه بازار ساختمان‌های گنبدی دیده می‌شود.

ارگ شاهی به همین ساختمان دو طبقه منتهی می‌شود. در ضلع شمالی این ساختمان بر بالای دیوارهای مرتفع، ساختمانی مسکونی دیگری ساخته شده است. در ضلع شمالی این منزل سقفی بر دوش ستون‌های بزرگ قرار دارد و بالای سقف پرچم سلطنتی افغانستان نصب شده است. رخ این ساختمان به سوی همان بازار شاهی است که قبلاً بدان اشاره شد. زیر دیوار ارگ در همین سمت میدان بسیار بزرگی است که اکنون دارد به باغ عمومی پارک ملی تبدیل می‌شود. از راست و چپ عملیات پارک سازی در دست اجرا است. قرار است دو تا پارک ساخته شود از وسط این دو پارک ملی جاده وسیعی به سوی بازار شاهی می‌رود و دو خیابان دیگر از زیر ارگ و از پشت این دو پارک به شکل خمیده و هلالی به سوی خیابان بازار سلطنتی کشیده شده است. در حاشیه این خیابان‌های هلالی و در یک ردیف زنجیره‌ای از دکان‌های شبیه به هم، ساخته شده است بعضی از این مغازه‌ها دایر و برخی دیگر در دست ساختمان هستند.

داخل ارگ

در جانب جنوب محل اقامت ما میدانی است که چمن‌ها با شکل هندسی در آن ساخته شده است. در وسط چمن‌ها فواره زیبایی است و در سمت جنوب این چمن یا میدان، در مقابل ساختمان محل اقامت ما ساختمانی دیگر ساخته شده است. چمن در وسط دو ساختمان قرار گرفته است. درب بزرگ ورودی ارگ به سوی مغرب است. از درب بزرگ که بیایی وارد میدان یا چمن می‌شوی. در دو طرف شمال و جنوب میدان دو تا ساختمان مذکور قرار دارند. ساختمان شمالی محل اقامت ما بود. راه پله‌ها وجود دارد، از راه پله‌ها که بالا روی به آن سقف می‌رسی که محل اقامت ما است. بالا و پایین و به طرف شمال ستون‌ها، منظره باز و زیبای پارک ملی است. این سقف بسان سایبانی است که شکل هلالی یا نیم دایره ای دارد. از سایبان که بیایی، نخست به سالن بزرگ دو طبقه‌ای می‌رسی

طبقه اول آن که هال Hall است ممکن است اتاق انتظار مراجعین باشد که در حال حاضر اتاق پذیرایی این ساختمان بود. میزهای غذا در آن به ترتیب گذاشته شده بودند. تمام سطح یعنی کف اتاق با یک فرش بزرگ خارجی پوشیده شده بود. در طبقه دوم سالن بزرگ Hall میزهای زیبا و گران قیمت و تمیز به شکل‌های مختلف چیده شده بودند. در زاویه شرقی و غربی این سالن اتاق‌های خواب بودند. اتاق‌ها کاملاً مبلمان و آراسته با تمام لوازمات مورد نیاز بودند. کف اتاق مفروش بود. پرده‌های نازک و تمیز روی پنجره‌ها نصب شده بودند. در گوشه شرقی که اتاق من در آن سو بود یک اتاق مستطیل دیگری نیز وجود داشت. این اتاق از چهار طرف میان پرده‌ها قرار داشت. یک میز تحریر سبز رنگ و دراز نیز در آنجا بود که قلم و کاغذ و تلفن روی این میز به چشم می‌خورد. چنین به نظر می‌رسید که این اتاق ویژه ای است.

روی دیوارهای سالن بزرگ، عکس‌هایی از سلاطین بزرگ افغانستان و قندهار و تصویر کنفرانس‌ها و جشن‌های بزرگ نصب شده بود. تصویرهایی از دوران حکومت امان الله خان نیز دیده می‌شد.

قندهار

قندهار نیز از شهرهای قدیمی و تاریخی دنیا به حساب می‌آید. در کتب باستانی هندوها به جای «قندهار»، «گندهار» نوشته شده است. به این نام شهری در جنوب هند نیز وجود دارد. قندهار مرکز مخصوص پشتوهای غلزی است و جمعیت زیادی از پشتو زبان‌ها در آن زندگی می‌کند.

پشتوها و راجپوت‌ها

تصور دیرینه من که هنوز برای اثبات آن نیاز به دلایل دارد، بر این است که راجپوت‌های هندوستان و پختون‌های افغانستان از یک نژاد هستند. آنهایی که از افغانستان به هندوستان آمده و با هندوها آمیخته شدند، نام راجپوت بخود گرفتند

و آنانی که در افغانستان ماندند و بعد مشرف به اسلام شدند لقب پختون یا پشتو بخود گرفتند. حمله آورانی که تحت فرماندهی سلطان محمود و سلطان شهاب الدین از دره‌های کوهستانی به هندوستان حمله بردند، پدیده نوینی در تاریخ هندوستان نبود، بلکه حلقه‌ای از زنجیره ورود پختون‌ها و نظامی‌ها که همواره وارد هندوستان می‌شدند بود. اما به دلیل اینکه این حمله آوران مسلمان بودند نه پیرو مذهب بودایی قدیم و تخت فرماندهی یک حکومت منظم و ملی وارد هندوستان می‌شدند، راجپوت‌ها مانع ورود آنها شدند.

مورخ مسعودی که تقریباً در سال ۳۰۴ هجری مسافرتی به اطراف سند انجام داده است پیرامون تذکره قندهار می‌نویسد: والقندهار يعرف ببلاد الرهبط^{۳۹} یعنی قندهار به عنوان شهر راجپوت‌ها معروف است به عقیده من «رهبط» همان راجپوت است. مورخ مسعودی ممکن است در سند، نام پختون‌ها را، به نام رهبط شنیده باشد.

قندهار در منتهی الیه شمال غربی سند واقع است. اگر کوه‌ها حائل نباشند میان بنون که در ایالت سرحد است و قندهار فاصله چندانی وجود ندارد. بعد از بنون میدان سند و رودخانه سند قرار دارند. گمان غالب بر این است که دلیل حمله حاکمان قندهار بر سند در مقاطع مختلف تاریخ، همین کوتاه بودن فاصله میان سند و قندهار بوده است.

قندهار فعلی

شهر قندهار هر چند که شهر قدیمی است اما مانند دهلی، در گوشه‌ها و زوایای میدان بزرگ، در عهد فرمانروایان مختلف، جای خود را همواره از نقطه‌ای به نقطه دیگر تبدیل کرده است. پس قندهار و دهلی به مشابه کره‌ای هستند که در عین حال که بر سر جای خود ایستاده‌اند اما حرکت دوری نیز انجام

۳۹ - تاریخ مسعودی جلد اول چاپ پاریس، ص ۳۷۲.

می‌دهند. آخرین ویرانی قندهار توسط احمد شاه درانی بوده است. احمد شاه درانی، شهر و قلعه قندهار را زیر و رو کرده شهر جدیدی بنا نهاد. و قندهار فعلی در واقع همان قندهار، احمد شاه درانی است. قندهار فعلی پای تخت احمد شاه و جانشینان او بوده است. در آن روزگار، بلوچستان، سند، سرحد و بخش‌هایی از استان پنجاب و کشمیر جزو حکومت افغانستان بودند. احمد شاه چندین بار بر هندوستان یورش برد و فتوحاتی که علیه «مرهت‌ها» بدست آورد، از قندهار که دارالحکومت بود، فرماندهی می‌کرد.

نقشه قندهار فعلی همان است که صد سال قبل بوده است. مصنف تاریخ درانی که در سال ۱۲۶۴ هجری نوشته شده است، نقشه قندهار را چنین ترسیم می‌کند: «گرد شهر پادشاه ممدوح قلعه پخته و جوی‌های آبریز، زیر هر بازار دکان‌ها جاری و کنار جویها مشابه درختان توت و بازارش چهار سو و در میانش گنبد بلند ساخته» ص ۴۵

اقامت در ارگ شاهی

پس از وارد شدن به ارگ شاهی و استراحت کوتاه من و بعضی دیگر از دوستان، استحمام کردیم. اکنون برای رسیدن به سرزمین تحت قلمرو هندوستان تنها یک منزل مانده بود. بسیار جای تعجب و شگفتی بود. که در چنین ساختمان شاهی و سلطانی به دو امر بسیار ضروری یعنی حمام و دستشویی توجه نشده بود و جایی که برای این دو امر ضروری اختصاص داشت در مقایسه با ساختمان بسیار معمولی حتی رنج‌آور بود. دلیل اصلی‌اش این است که غسلخانه‌ها در فرهنگ و تمدن قدیم، دور و جدا از منازل مسکونی به صورت حمام ساخته می‌شدند. اینجا نیز حمام مستقل وجود داشت، آب گرم و سرد و سایر ضروریات غسل در آنها تدارک دیده شده بود. بعضی از همراهان آنجا استحمام کردند. اما من در همین غسل خانه معمولی ارگ دوش گرفتم و از حمام آب گرم طلبیدم.

آب و هوای اینجا مشابه با آب و هوای ملتان بود. غسل کردن بسیار لذت بخش بود، لباس مناسب با آب و هوای هندوستان بر تن کردیم.

نهضت پشتو

بعد از وارد شدن ما به قندهار تعدادی از شخصیت‌های بلند پایه لشکری و کشوری که دو تن از میان آنان شایان ذکر هستند. یعنی نماینده وزارت خارجه افغانستان در قندهار و ناظم انجمن ادبی و مدیر ماهنامه پشتو زبان طلوع یعنی عبدالحی خان آمدند. این نماینده وزارت خارجه قبلا در سفارت افغانستان در ترکیه دارای پست مهمی بوده است. و در حال حاضر نماینده وزارت خارجه در قندهار است. عبدالحی خان ممکن است زمانی در سند و بندر کراچی زندگی کرده باشد، به زبان اردو وارد بود. آقای عبدالحی خان پرچمدار نهضت پشتو است و تلاش فراوانی می‌کند دایر بر اینکه زبان ملی افغان‌ها یعنی پشتو بیش از پیش مورد توجه و به عنوان زبان علمی، تعلیمی و رسمی شناخته شود. ایشان بلافاصله بعد از رسیدن به جمع مهمانان با دکتر اقبال در این رابطه به گفتگو و مذاکره پرداخت. دکتر اقبال در سخنان خود پیرامون ارتقاء و رشد زبان‌ها بحث‌های اصولی را مطرح نمودند و تأکید کردند که زبان میان افراد مختلف و متعدد یک ملت، بزرگترین و مؤثرترین ابزار پیوند و همبستگی است. اما اگر نهضت متعلق به یک زبان، بجای اتحاد و انسجام باعث اختلاف افراد شود آنگاه برای ایجاد اتحاد و انسجام به ترانه اختلاف فرهنگ مبدل می‌شود.

به اعتقاد اینجانب (نویسنده) بت محدود و تنگ نظری ملیت و ناسیونالیسم نادرست که امروزه براقوام حاکمیت دارد، دل و دماغ جوانان افغان را نیز تحت تأثیر قرار داده است. هر چند که فارسی از هزار سال پیش زبان علمی، ادبی و حکومتی این کشور است باز هم زبان مادری مردم این سرزمین هنوز

پشتو است. لذا بعید نیست که در آینده نهضت پشتو تقویت شود و روزگاری به عنوان زبان ملی و حکومتی افغانستان مورد استفاده قرار گیرد.

استاندار قندهار و سایر مسئولین

هنوز ما از «جنگ زبانی» افغان‌های جنگجو فارغ نشده بودیم که استاندار قندهار به اتفاق همراهان لشکری و کشوری خود تشریف آورد. استاندار محترم مبتلا به تب مالاریا بودند و پس از رفتن تب هنوز ضعف جسمی در ایشان ملموس بود. و به همین خاطر او در حال حاضر دور از شهر در فاصله چند مایلی و در یک منطقه خوش آب و هوا زندگی می‌کرد. اما فقط بخاطر دیدار با مهمانان با وجود علالت و ضعف جسمی، متحمل زحمت شدند. با همه مهمانان مصافحه و سلام کرد و بعد تک تک پرسنل خود را برای ما معرفی کرد. رئیس شهرداری قندهار نیز همراه پرسنل بود. تا دیر وقت پیرامون مسائل مختلف صحبت شد. حدود ساعت چهار خداحافظی کردند و ما نیز برای سیر و سیاحت شهر قندهار محل اقامت را ترک کردیم.

استاندار محترم بسیار متین، خردمند و متواضع بودند. ایشان نیز از خاندان حاکم فعلی افغانستان، شاه نادر خان هستند. اگر اشتباه نکرده باشم خواهرزاده شاه نادر خان هستند. تا درب مرکزی ارگ با ما همراه بود. سردار (استاندار) مایل بود تا جاهای نزدیک ما را همراهی کند. اما با توجه به ضعف جسمانی او را تودیع کردیم. او سوار اتومبیل زیبای خود شد به منزلش برگشت.

خرقه شریف

زیارت گاه خرقه شریف و مزار احمد شاه درانی نزدیک بودند. پیاده براه افتادیم و رانندگان را هدایت کردیم تا به درب مرکزی مرقد بیایند. از ارگ که بیرون روی نخست به ساختمان خرقه شریف می‌رسی. معروف است که ملبوس مبارک رسول الله صلی الله علیه و سلم در این ساختمان است.

حیثیت تاریخی آن برای ما روشن نیست. ممکن است احمد شاه ابدالی این ملبوس مبارک را از بخارا آورده باشد. احمد شاه ابدالی با ادب و احترام خاص آن را در دارالسلطنت خود آورده و در کنار قصر ملکی در سال ۱۱۸۲م برای نگهداری آن، ساختمان مستقلی را تأسیس کرده است. این تاریخ به زبان عربی چنین نوشته است: «بِالْف و مئه و ثمانین و اثنین» ساختمان فعلی به شکل یک گنبد بزرگ می‌باشد. از درب جلو وارد گنبد می‌شوند. وقتی ما وارد این محل شدیم. درب ورودی مفروش بود. اما در برگشت سربازان آن را جمع کرده بودند. چنین برمی‌آید که این فرش در مناسبت‌های بخصوص پهن می‌شود.

گنبد فعلی توسط امیر حبیب الله خان ساخته شده است. بر بلندای درب سمت راست و چپ آن با خط درشت و زیبا نوشته شده است: «سردار عثمان خان نائب سالار نائب الحکومت قندهار در سال ۱۳۲۹ هجری بنا بر فرمان امیر حبیب الله خان این ساختمان را ساخته است.» از دروازه داخل شده در داخل گنبد قدم گذاشتم. دیوارهای گنبد، زیبا، طلایی رنگ و با نقش‌ها مزین بودند. روی سقف زیرین گنبد و تمام دور آن نوشته‌ای دیده نمی‌شد. گنبد خالی بود. در زاویه غربی آن یک بالکونی ساخته شده بود. و در کنار گنبد راه پله‌ای بسوی بالکون نصب شده بود. از راه پله بالا رفتیم خرجه شریف داخل یک غلاف پیچیده بود. روی غلاف چادری گذاشته بود. در قسمت جلوی برای خوشبو نگاه داشتن فضای داخل، بخور و اسپند وجود داشت. با درود و سلام داخل شده و با حفظ همین احترام برگشتیم.

درباره این گونه تبرکات اعتقاد من این است. هر چند که وضعیت تاریخی آنها برای ما روشن نیست و نه دلیل صحیحی درباره انتساب آنها به رسول‌الله (ص) صلی الله علیه و آله وسلم وجود دارد، اما به جهت اینکه اکثریت توده‌ها قایل به صحت این انتساب هستند دلیل روشنی و قوی‌ای برای رد و نفی آنها نیز نزد ما محرز نیست. لذا اگر ما به خاطر پاسداری از نسبت این گونه

تبرکات به رسول الله (ص) صلی الله علیه و آله سلم آنها را بدیده احترام بنگریم، ممکن است این عمل ما منافاتی با آیین محبت نداشته باشد. اما مواظب باشیم که آثار این محبت و کیفیات آن، منجر به ادب و احترام شرک آمیز نگردد.

مزار احمد شاه ابدالی

این همان احمد شاه درانی ابدالی است. که در صفحات تاریخ اخیر هندوستان نام او مکرر می‌آید و او با شش حمله متواتر می‌خواست نامنی هندوستان را خاتمه دهد و در مرحله اخیر، خود به شمال هندوستان یورش برده تاخت و تاراج مرهته را از هندوستان خاتمه داد.

احمد شاه از خاندان صدوزهی است. معروف است که یکی از بزرگان این قبیله «ترین» نام داشت. و با خواجه ابواحمد ابدال چشتی بیعت کرد و لقب ابدال به خود گرفت و به همین مناسبت او را احمد شاه ابدالی می‌گفتند. از فرزندان ترین ابدالی یکی صدو نام داشت و طایفه صدوزئی از فرزندان وی هستند. یکی از فرزندان «صدو» خضر نام داشت. ارادت و بیعت این خاندان با بزرگان چشت موجب شد که این خاندان، شأن بزرگی پیدا کنند. «خضر» بخاطر تقدس و تدین خود به خواجه خضر معروف شد و عقیدتمندی و ارادت افغان‌ها نسبت به او موجب شد تا او به شخصیتی مرکزی مبدل شود. احمد شاه نوه خوش شانس این پدربزرگ و مقدس بود. بعد از نادرشاه افغان‌ها احمد شاه را پادشاه خود منتخب کردند. و قندهار پایتخت او شد. علاوه بر افغانستان، کشمیر، استان سرحد پنجاب و سند جزو قلمرو حکومت او بودند. ولی جانشینان احمد شاه درانی بعد از وفات وی یکی بعد از دیگری این مناطق را از دست دادند.

سلطان احمد شاه ابدالی مردی متدین، با انصاف و مجاهدی انقلابی بود. اگر بگوییم که در تاریخ گذشته اسلام قهرمانی بزرگتر از وی نبوده است، سخنی به گزاف نگفته‌ایم. بعد از حکومت ۲۳ سال در سنه ۱۱۸۶ هـ. ق رحلت کرد و در قندهار در ارگ شاهی به خاک سپرده شد. بعد از وی فرزند ارشدش تیمور شاه

بر تخت شاهی نشست و بر مزار پدرش این ساختمان را ساخت. افغان‌ها به اندازه‌ای برای تربت او ادب و احترام قایل بودند، که اگر قاتل فرار کرده به آنجا پناهنده می‌شد، وی را امان می‌دادند.

مقبره او از گل و خشت خام و گچ ساخته شده است. بالای ساختمان یک گنبد بزرگ هشت ضلعی است. زیر این گنبد قبر پادشاه است دیوارهای بیرونی گنبد با چینی کاشی‌کاری شده است. ولی اکنون چینی‌ها شکسته و بیرون آمده‌اند. سطح داخلی گنبد طلایی رنگ است و با نقوش ملون آراسته شده است. داخل گنبد، سطح زمین مفروش نبود. بالای گنبد، نقطه‌ای که دیوارها منتهی می‌شوند، چهار طرف آن با خط زیبا و درشت اشعار زیر نوشته شده‌اند:

شاه والا جاه، احمد شاه درانی که بود

در قوانین امور سلطنت کسری منش

از نهیب قهرمان سطوتش در عهد او

شیر، آهو را به شیر خویش دادی پرورش

می‌رسید از هر طرف در گوش بدخواهان او

از زبان خنجرش هر دم هزاران سرزنش

چون روان شد جانب دارالبقاء تاریخ بود

سال هجری یک هزار و یکصد و هشتاد و شش

با وارد شدن به مقبره، تصویری از آن پادشاه کشور گشاه که در تواریخ انگلیسی هندوستان ترسیم شده است، در خاطره‌ها ثبت گردید. شأن و عظمت کارنامه‌های او زایرین وی را با ادب بار آورده است. آنچه زیر انبوه خاک دفن بود بیش از چند استخوان نبود. اما هر حرف زندگی او با جوهر آب حیات برجریده عالم ثبت شده است.

نسخه شاهی قرآن کریم

در داخل مقبره در بالین سلطان احمد شاه در جای بلند آن یک نسخه از قرآن کریم به چشم می خورد که وی در حیات خود آن را تلاوت می کرد. خادم مقبره قرآن کریم را از جزوه دان بیرون آورده در جلوی ما گذاشت. با خط خوب، ترجمه شده و حاشیه دار و دست نویس بود. معلوم می شد که این نسخه با توجه و دقت تمام مهیا شده است. چنین استنباط می شد که این نسخه در عمر پایانی سلطان احمد شاه، زمانی که بینایی اش رو به ضعف بوده است، با حروف درشت نوشته شده است تا سلطان به راحتی بتواند قرآن را تلاوت کند. این نسخه حدود یک متر طول داشت. و خط آن بسیار زیبا و درشت بود. بین سطور ترجمه فارسی و در حاشیه. تفسیر فارسی به خط نستعلیق نوشته شده بود. و در آخر آن شعر فارسی (فالنامه) بود. و در خاتمه نام کسانی درج بود که این نسخه قرآن را برای پادشاه تدارک دیده بودند.

عبارت چنین است: «سلطان احمد شاه پادشاه غازی درانی خلد الله ملکه دهم شهر ربیع الثانی ۱۱۷۹ م به اهتمام پنده درگاه اضعف عبادالله علی اکبر خان اولوگری حافظ عبدالوهاب متن نوشت و محمد هاشم و محمد تقی و عبدالصبور تفاسیر نوشت و محمد یوسف ترجمه نوشت و به کار صحافی عبدالحکیم صحاف صورت اتمام پذیرفت».

گفتم: این همان نسخه قرآن است که در دل این پادشاه کشورگشا و فاتح هندوستان و تیغ آزما حکومت می کرد.

از تاریخ تهیه این نسخه که در عبارت مذکور درج گردیده است (۱۱۷۹م) چنین برمی آید که این نسخه هشت سال قبل از وفات شاه مغفور نوشته و تهیه شده است.

ارغنداب

از مقبره بیرون شده به جاده رسیدیم. اتومبیل‌ها منتظر بودند دو اتومبیل در اختیار ما مهمانان بود. نماینده وزارت خارجه که تا حال با ما بود به همراهی‌اش ادامه داد. زیباترین و جذاب‌ترین منظره دیدنی قندهار ارغنداب است. از مقبره که بیرون شدیم به سوی ارغنداب حرکت کردیم. بیرون از چهار دیواری شهر نیز خیابان‌های وسیع و زیبایی به هر سو کشیده شده بود. در جلو کوه بلندی به چشم می‌خورد. در دامن کوه میدان وسیع و بزرگی بود. نماینده وزارت خارجه که ما را همراهی می‌کرد گفت: قندهار قدیم در همین میدان بوده است. اما اکنون کمترین اثری از قندهار قدیم در این میدان یافت نمی‌شود.

با عبور از این میدان نزدیک به کوه رسیدیم. جاده بسیار زیبا و وسیعی که به سوی بلندای کوه می‌رفت کشیده شده بود. اتومبیل‌ها آهسته آهسته به طرف بلندی حرکت کردند و به نقطه‌ای رسیدیم که بعد از آن راه بسیار تنگ و باریک بود از اتومبیل‌ها پیاده شدیم و پیاده به سوی قله براه افتادیم و یک دفعه وارد یک نقطه وسیع و هموار شدیم. وسعت این میدان پنجاه الی شصت پا بود. منظره بسیار عجیبی بود. در آن لحظه به بلندترین سطح مرتفع قندهار قرار گرفته بودیم. و در دامنه کوه رودخانه ارغنداب جاری بود. بعد از فاصله نسبتاً کوتاهی در دو نقطه دو چشمه آب در حال جریان نیز به چشم می‌خورد. خلاصه سخن اینکه در دامنه کوه سه نهر طبیعی یا رودخانه کوچک خرامان، خرامان در مسیر خود در حال جریان بودند. در موازات این نهرها و رودخانه‌ها زنجیره باغ‌های انار و انواع میوه‌ها بر حسن منظره افزوده و جلب نظر می‌کردند. چنین منظره طبیعی و جذاب را هنوز ندیده بودم. به هر سو نگاه می‌افتاد حال و هوای «جنات تجری من تحتها الانهار» مشاهده می‌شد.

مزار بابا

در باره بندگان خاص خداوند چه بگوییم؟ زمانی که آنان از تجمع‌ها و ازدحام انسان‌ها فرار کرده، گوشه عزلت را اختیار می‌کنند، اغلب به مناظر طبیعی ساده اما جذاب توجه می‌کنند. بیشتر بزرگان برای ریاضت و چله‌کشی چنین جاهایی را انتخاب می‌کنند. بندر سودان اخیراً توسط انگلیس آباد شده و به صورت بندرگاه در آمده است. اما شگفت‌آور و حیرت‌انگیز است، که یکی از بندگان مخلص خداوند مدت‌ها پیش آنجا را برای عبادت گاه و مدفن خود انتخاب کرده بود. آری، مدفن این بزرگ در ساحل دریای سرخ نزدیک «بندر سودان» قرار دارد. این منظر جذاب ارغنداب چگونه و چه زمانی از خواست کسی که طالب و خواهان مناظر فطرت است، می‌تواند آزاد باشد. بزرگی که بنام «بابا ولی» شهرت دارد این محل را برای خود انتخاب کرد، و او در این بلندی به خاک سپرده شده است. مزار متصل به یک میدان که متعلق به مسجد کوچکی است، می‌باشد و هر سال در این میدان جشن و سرور برگزار می‌شود. گوسفند ذبح می‌شود و اعیان شهر برای سیر و تفریح همراه با وسایل پخت و پز به اینجا می‌آیند. و اوقات تفریح خود را سپری می‌کنند.

نماینده وزارت خارجه که ما را همراهی می‌کرد. موقع برگشت کوهی را که در مقابل خیابان بود، به ما نشان داد. این کوه عیناً مانند فیل بزرگی که صدها متر طول دارد، به نظر می‌رسید.

نیروگاه

جریان آب رودخانه ارغنداب علاوه بر تأمین نیاز زمین‌های کشاورزی، جهت تأمین برق نیز مورد استفاده می‌باشد. حکومت در صدد است که با استفاده از روش‌های علمی و تکنیکی مدرن از آن برق تولید کند. نیرویی که از جریان آب این رودخانه بوجود می‌آید، برای استفاده بهینه و تنظیم آن، نیروگاهی نیز تأسیس

شده است. چند تن از کارشناسان مشغول کار بودند. تیر برق‌ها در خیابان‌ها نصب شده‌اند و کار سیم‌کشی نیز به اتمام رسیده است، اما هنوز نیروگاه براه نیفتاده است. توقع غالب بر آن است که تاکنون^۴ نیروگاه، خانه‌ها و خیابان‌های شهر را منور کرده باشد.

چهل ستون

از این کوه پایین آمده بیرون شهر قندهار و به سمت دیگری رفتیم. تا به کوهی دیگر رسیدیم. شهنشاه بابر سنگ نوشته‌ای به عنوان یادگار از فتوحات خود در هندوستان بر قله این کوه نصب کرده است. وقتی به دامنه کوه رسیدیم از اتومبیل‌ها پیاده شدیم. تا دامنه کوه جاده کشیده شده است. از دامنه کوه تا قله آن با تراشیدن سنگ‌ها راه پله ساخته شده است. به غیر از من و پروفیسور هادی، کسی دیگر از همراهان علاقه ای برای رفتن به قله کوه نشان نداد. معروف چنین است که از دامنه تا قله کوه چهل پله هستند. اما تعداد آنها به چهل و شش می‌رسد. حکومت در دو طرف پله‌ها نرده آهنین نصب کرده است تا بالا و پایین رفتن به آسانی صورت گیرد. این پله‌ها با تراشیدن کوه درست شده‌اند. لذا این راه پله‌ها با راه پله‌هایی که با گذاشتن سنگ یا آجر ساخته می‌شوند، قدری متفاوت هستند. جرأت نموده ما دو نفر از پله‌ها بالا رفتیم. هنوز فاصله چندانی طی نشده بود که درد سینه محسوس شد و نفس تنگی آغاز گردید. با این وصف حوصله و همت را از دست نداده تا قله بالا رفتیم. بر قله کوه مقداری از سطح آن شبیه با محراب مسجد حفاری شده و نام شهرهایی که شهنشاه بابر با قوه قهریه آنها را فتح کرده است به ترتیب محل وقوع جغرافیای در آن حکاکی شده‌اند. نام این شهرها با خط درشت و زیبا حکاکی شده و بالای آنها نام خود شهنشاه بابر نوشته شده است. از شهرهای هند شرقی پتنه، حاجی پور، ترهت، سهرام، لکهنو به

۴۰ - زمان تدوین سفرنامه.

چشم می خورد و از آنجا تا لاهور نام تمام شهرها نوشته شده است. نزدیک غروب بود، لذا برای نوشتن نام این شهرها فرصت پیدا نکردم.

قندهار جدید یا شهر پیشنهادی

بیرون از شهر قندهار و نزدیک چهل ستون، خیابان‌ها و کوچه‌های جدید و علاماتی از نقشه یک شهر مدرن به چشم می خورد. بعد از استفسار معلوم شد که امیر امان الله خان می خواست طبق ضوابط و اصول جدید شهرسازی نقشه شهر قندهار را در این نقطه بنا نهد اما زمانه وفا نکرد.

میدان ارثی

در بازگشت از ارغنداب و حرکت به سوی چهل ستون میدانی به چشم می خورد که نظامیان افغانستان مشغول انجام مانور نظامی، بازی‌های رزمی و رقص‌های ملی بودند.

وضعیت شهر

خیابان‌های شهر در مجموع خوب بودند. جاده‌های بیرون شهر نیز صاف و هموار بودند. گذشته از همه اینها سرسبزی و شادابی منطقه بسیار جذاب بود و جلب نظر می کرد. در چهار طرف نهرهای باریک و آب روان در میدانی شهر به چشم می خورد. اغلب همراه با جاده‌ها نهرهای کوچک روان هستند. جادهایی که از بیرون شهر وارد شهر می شوند و خیابانی که به شاه بازار می رود از لحاظ زیبایی و حسن منظر از وضعیت استثنایی برخوردار بود.

منظره یک شهر اسلامی

وقتی از چهل ستون برگشتم آفتاب غروب کرده بود. آن صحنه چقدر مؤثر بود، هر راه رو، هر مسافر، هر دکان دار و هر شخص هر جا که فرصت را مناسب می دید در کنار نهر روان می نشست و مشغول وضو می شد و با استفاده از چادر

به عنوان جا نماز دسته جمعی یا به صورت انفرادی فریضه نماز را انجام می‌دادند. در فاصله‌های مختلف کپرهایی که در آن نماز جماعت برگزار بود نیز به چشم می‌خورد. علاوه بر این تعداد مساجدی که نماز جماعت در آنها برگزار بود، نیز کم نبودند. وقتی از بازار و مراکز تجاری رد می‌شدیم دکاندار و خریدار، بایع و مشتری همه و همه را در کنار نهر در حال وضو گرفتن یا اداء نماز با جماعت دیدیم. بعضی در داخل دکان، بعضی در بیرون دکان مشغول انجام دادن فریضه الهی بودند. این منظره معنوی و روح پرور سوای قندهار در شهرهای دیگر افغانستان دیده نمی‌شد.

روشنی شهر

خیابان شاه بازار باز شده بود. از همین خیابان وارد ارگ شدیم و نماز مغرب را بجا آوردیم. شب فرا رسیده بود تمام بازار غرق در روشنی بود دکان‌ها و بازار در قندهار زود بسته می‌شوند. البته مغازه‌های شاه بازار بعد از مغرب نیز باز هستند و در آن سمت ارگ شاهی که به سوی شاه بازار است تا دیر وقت ایستاده به سوی بازار نگاه می‌کردم. چراغ‌های مخصوصی در خیابان‌ها آویزان بود و روشنی مورد نیاز بازار از این چراغ‌ها تأمین می‌شد.

موسیقی در باغ عمومی (پارک ملی)

قبلا اشاره شده بود که میان آن سوی ارگ که رو به شاه بازار است و میان شاه بازار، پارک ملی قرار دارد. در پارک ملی علاوه بر مناظر زیبا و بهشت مانند که نیاز چشم‌ها را تأمین می‌کند، برای تأمین نیازهای سمعی نیز «فردوس گوشی» تدارک شده بود. یعنی ساز، سرود و آهنگی نیز تحت فرماندهی مدیر آهنگ نظامیان توسط ارتشیان افغانستان در حال اجراء بود. این صحنه در واقع نمادی از شهرهای کشورهای متمدن را آرایه می‌داد. پس از استفسار معلوم شد که این

برنامه از طرف شهرداری قندهار تدارک دیده شده است. و این برنامه هر روز موقع شام اجراء می شود.

مسافرت شبانه راس مسعود

از میان اعضای هیئت، سید راس مسعود، بیش از دیگران برای برگشتن به وطن شتاب داشت. او می خواست امشب از قندهار حرکت کرده صبح وارد چمن شود تا بتواند فردا بعد از ظهر توسط قطار کویته عازم علیگر شود. اما مشکل این بود که اتومبیل سید خراب شده و نقص فنی پیدا کرده بود. و مشکل دیگر و عمده این بود که مدارک و اسناد اتومبیل تا توسط کنسولگری بررسی و امضاء نشوند، اجازه خروج از مرز داده نمی شد.

کنسولگری بریتانیا در قندهار

حکومت بریتانیا کنسولگری در قندهار دایر کرده است. این کنسولگری با ارگ شاهی متصل است. سرکنسل در این روزها سید صدیق حسن برادر حقیقی دوست ما سید غلام بیک است. سید صدیق حسن موقع عصر برای دیدن مهمانان به ارگ شاهی نیز آمده بود. او با دکتر اقبال قبلا ملاقات کرده و از همشهریان او بود. او فردی با اخلاق و فروتن بود. در گذشته در کشورهای خلیج غالباً در بحرین سر کنسل دولت انگلیس بوده است. اکنون در قندهار هستند و با دکتر ظفر حسن استاد فلسفه در «مسلم یونیورستی» دانشگاه اسلامی علیگر نسبت خویشاوندی دارد. سید راس مسعود برای حل مشکلات سفر از وی تقاضای کمک کرد. او این مشکل مسافرتی را چنین حل کرد که اتومبیل شخصی خود را که مراحل قانونی آن از قبل طی شده بودند همراه با راننده اش که از جزئیات مسیر کاملاً آگاه بود، به سر راس مسعود سپرد و برای حمل اثاثیه کامیونی را تدارک دید. سرورخان گویا و مأموری که همراه بود، با توجه به مسئولیت های خود بنابر دلایل امنیتی از سفر راس مسعود در شب بشدت مخالفت کردند. اما او

به هیچ دلیلی متقاعد نشد. ناچار شدیم او را تودیع کنیم. خداحافظی کردیم او با چند تن از سربازان مسلح به سوی چمن حرکت کرد و به پایگاه نظامی قلعه بوسیله تلفن اطلاع داده شد که اتومبیل و کامیون در حال حرکت هستند. شما برای همکاری آماده باشید و مواظب باشید که هیچ سربازی جلو این ماشین‌ها را نگیرد و به فرماندهان پایگاه‌های بین راهی مأموریت داده شد هر گاه کاروان از حوزه استحفاظی آنان رد شد به مرکز قندهار اطلاع بدهند. به این ترتیب سید راس مسعود و پروفیسور هادی ساعت ۱۲ شب از قندهار حرکت کردند. و صبح خبر شدیم که موقع طلوع آفتاب به سلامت از مرز افغانستان عبور کرده وارد سرحدات هندوستان شده‌اند.

شب در قندهار

سایر اعضاء هیئت شب را در قندهار سپری کردند. شب بسیار سرد بود. همه در اتاق‌های باز با استفاده از چادر و رختخواب گرم محو خواب شدیم. حسب معمول صبح زود از خواب بیدار شدیم و پس از دوگانه نماز صبح از ارگ شاهی پایین آمده تنها به سوی شهر رفتیم.

سیر و سیاحت خیابان‌ها

از راه پله ارگ پایین آمده به پارک ملی رفتیم. دو طرف خیابان جوی آب در جریان بود. پارک ملی تازه دایر شده بود، خیابان‌ها نیز در حال تعمیر بودند. مغازه‌های روبروی ارگ نیز با سبکی مدرن و جدید در حال ساخت و ساز بودند. از کنار خیابان تک تک مغازه‌ها را با نگاهی دقیق بررسی نموده به سوی شاه بازار رفتیم. بر درب هر دکان تابلوی قشنگی به زبان فارسی آویزان بود. زمینه تمام تابلوها سیاه و حروف آن سفید بودند. روی هر تابلو اسم، شغل و نوع جنسی که در آن معامله می‌شد نوشته بود. به طور مثال: یعقوب علی خان کتاب والا، احمد خان روغن والا، سردارخان شکر والا...

جهانی بودن زبان اردو

اردو در جلال آباد، کابل و غزنین زبانی است آشنا اما یکی از خصوصیات استثنایی قندهار این بود که تابلوهای بر درب مغازه‌ها مزین به زبان اردو بودند. برای اظهار و اعلام شغل و اجناس مورد معامله تابلوهایی به زبان اردو نصب شده بود. و واژه «والا» که کامل واژه اردو است، در تابلوی هر مغازه به چشم می‌خورد. مانند: کتاب والا، شکر والا، روغن والا، با به کثرت دیدن واژه «والا» به یاد بمبئی افتادم

دکان‌ها صبح زود باز می‌شوند

مغازه‌ها در قندهار زود بسته و صبح زود باز می‌شوند. همزمان با طلوع آفتاب مغازه‌ها باز می‌شوند. مغازه‌های مواد غذایی هر جا به چشم می‌خورد. مغازه‌های مواد غذایی عینا مانند مغازه‌های نانوائی لکهنو و دهلی بودند. بسیار متعجب شدم از این صحنه که در مغازه‌ها «خان صاحب» نشسته دارچوبه، گشنیز و در بعضی جاها گندم و در برخی جاهای پارچه فروخته می‌شد.

در این خیابان تا گنبدی که آن را به چهار مناره (گلدسته) حیدرآباد تشبیه داده بودم، رفتم. در مسیر در جاهای مختلف، شیر، ماست و خامه فروخته می‌شد. فروشندگان این گونه مواد غذایی و لبنیات در مواضع متعددی تجمع کرده بودند.

مغازه‌ها

مغازه‌ها مسقف بودند. سقف‌های گنبدی که از خاک و گل درست شده‌اند، در اینجا رواج دارد. هر مغازه مشتمل بر یک اتاق بود. دربهای مغازه به سوی بازار باز بودند. مغازه‌ها به لحاظ کالاهای موجود در آن بسیار معمولی به نظر می‌رسیدند. در مغازه‌های پارچه فروشی تنها پارچه کتانی معامله می‌شد. مغازه‌ها

هر چند که صاف و تمیز بودند اما به دلیل اینکه از اجناس و کالاهای نفیس و عمده خالی بودند، به ظاهر نمود و رونق چندانی نداشتند.

مسجد شاه بازار

در وسط شاه بازار به مسجدی رسیدم داخل مسجد رفتم. مسجد از لحاظ ساختمان بسیار ساده بود. اما منبر از سنگ بخصوصی ساخته شده و بسیار جلب نظر می کرد و چنین به نظر می رسید که به سبک قدیمی و سلطنتی ساخته شده است.

صنعت سنگ

صنعت عمده قندهار، صنعت سنگ تراشی است. سنگی بنام سنگ شاه مقصود از اطراف قندهار استخراج می شود. این سنگ رنگ سپید، زرد و آبی دارد. ارزان ترین آن سپید، بعد زرد و نوع آبی آن بسیار گران قیمت و کمیاب است. نخست از این سنگ تسبیح ساخته می شد و امروزه طبق پیشرفت زمانه آلات و ابزارهای متعددی مانند: سنگ روی کاغذ و میز، جاسیگاری، ظرف میوه، شمعدان و غیره ساخته می شود.

مغازه دار

سیدراس مسعود برای زنان خویشاوند خود هدیه هایی از تسبیح های شاه مقصود می خواست بخرد. مأمور صاحب (نماینده وزارت خارجه) تنی چند از مغازه داران را همراه با کالاهایشان به ارگ سلطنتی طلبید. هر دکان دار همراه با صندوق پر از اجناس به ارگ سلطنتی آمد و صحبت شروع شد. زبان فارسی بود. الله اکبر! با وجود هرگونه سوگند، قرارداد و اظهار تدین و ایمانداری، در تعیین و اظهار قیمت صحیح بحدی فضول گویی و چنه بازی انجام گرفت که مشتری

بیگانه هرگز نمی‌توانست در عوض قیمت درست کالایی را بخرد. در ابتدا اگر قیمت کالایی پنجاه روپیه گفته شد، با چنه بازی در عوض ده روپیه فروخته می‌شد.

مدارس و مؤسسه‌های علمی

به دلیل ضیق وقت و تراکم برنامه‌ها موفق نشدم تا مراکز علمی اینجا را دیدن کنم. مانند کابل در اینجا نیز یک انجمن ادبی دایر است. این انجمن یک کتابخانه مختصری نیز دارد. در این انجمن به جای فارسی به زبان پشتو اهمیت داده می‌شود. یک ماهنامه به زبان پشتو نیز از طرف انجمن چاپ و منتشر می‌شود. و یک موزه کوچکی نیز وجود دارد یک مدرسه عربی بنام مدرسه محمدیه و دو دبستان دولتی بنام‌های مکتب شعله ماه و مکتب توپ خانه دایر است. در هر یکی از این دو مکتب حدود پانصد دانش آموز مشغول تحصیل هستند. یک مؤسسه بنام دارالمساکین نیز فعال است. نیازهای غذایی دارالمساکین از طرف حکومت تأمین می‌شود. علاوه بر این، چند مدرسه دیگر نیز توسط اهالی شهر و اهالی محله دایر است که بچه‌های محله در آنها مشغول تحصیل هستند.

میوه های قندهار

عمده‌ترین کالای تجارتي قندهار میوه و خشک بار است. هرگونه میوه موجود است. اما مشهورترین میوه قندهار انار است. انارهای قندهاری که به هندوستان صادر می‌شوند بعد از چند ماه که خشک شده باشند بدست مردم هندوستان می‌رسند. هر انار تازه قندهار از نیم کیلو کمتر وزن ندارد. و به حدی آبدار هستند که از هر انار یک لیوان آب انار گرفته می‌شود. البته اندکی ترشی در این انارها وجود دارد. و با پاشیدن مقدار کمی نمک روی آنها، طعم و لذت بخصوصی در آنها بوجود می‌آید. روزانه حدود ۲۵ الی ۳۰ کامیون از چمن به کوئته برای حمل انارهای قندهاری تردد دارند. سبدهای بخصوصی برای بسته

بندی انار ساخته می‌شود. نوعی گیاه بزرگ در چهار طرف سبد گذاشته می‌شود و انارها از چهار طرف محاط به این علف‌ها در داخل سبد چیده می‌شوند تا بدین ترتیب از ضربه خوردن و له شدن محفوظ بمانند.

قلعه جدید و چمن - ۲ نوامبر ۱۹۳۲

«عذرخواهی از پذیرفتن دعوت شهرداری قندهار»

بسیاری از معتمدین و ریش سفیدان قندهار مایل بودند که دعوت چایی به منظور احترام از اعضای هیئت، توسط شهردار قندهار تدارک دیده شود. برای این منظور لازم بود مدت اقامت یک روز تمدید شود. اما اشتیاق نزدیک شدن به وطن اجازه نداد که بخاطر یک دعوت چای، وصال به وطن یک روز به عقب افتد. سرور خان گویا فوق العاده اصرار کرد اما به ناچار عذرخواهی کردیم و قرار شد صبح همین امروز، ۲ نوامبر از قندهار باید حرکت کنیم.

بیرون از شهر قندهار

خارج از شهر قندهار نیز بعضی ساختمان‌ها و پارک‌های سلطنتی و ملی وجود دارد. برخی از آنها شهرت جهانی دارند. اما به دلیل ضیق فرصت موفق به دیدن آنها نشدیم.

دفاتر

برای رفتن به ساختمان‌ها و دفاتر دولتی نیز توفیق یاری نکرد. از قرار اطلاع ساختمان‌ها و بناهای دفاتر دولتی نسبتاً خوب هستند. اما هنوز نظم و نسق و سیستم اجرایی در آنها با سیستم مدرن و جدید دنیا هماهنگ نشده است. مثلاً یک قاضی دادگاه به تمام اقسام پرونده‌ها رسیدگی می‌کند. سیستم تخصصی هنوز پیاده نشده است. بسیار تعجب‌آور این است، شیوه حل و فصل پرونده‌ها هر قدر

ساده و ابتدایی باشد، به همان میزان پرونده‌ها کمتر و ساده‌تر خواهند بود. و هر اندازه سبک و شیوه رسیدگی به پرونده‌ها و ترتیب و تنظیم آنها پیچیده می‌باشد اختلافات به همان میزان پیچیده‌تر و پرونده‌ها بیشتر خواهند بود. این یک ادعای محض نیست هر کس می‌تواند صحت آن را در هندوستان مشاهده کند.

تایید پروانه راهداری

هر کس که با گذرنامه از هندوستان به افغانستان برود، موقع برگشتن لازم است، مدارک و اسناد خود را به تایید نمایندگی‌های حکومت افغانستان و بریتانیا^{۴۱} برساند. جهت تسهیل در کار، اعضای هیئت در کابل این مراحل قانونی را طی کرده بودند. نخست دفاتر حکومت افغانستان و سپس سفارت خانه بریتانیا، مدارک مربوط به سفر را تایید کرده بودند. «برای رفتن به هندوستان از راه قلعه جدید قندهار» عبارت مذکور از طرف وزارت خارجه افغانستان بر مدارک ما نوشته شد و بعداً نمایندگی حکومت بریتانیا آن را تایید کرد. کسانی که از کابل این تاییدیه را به همراه نداشتند، لازم بود که مدارک سفر خود را در قندهار به تایید کنسل بریتانیا و حاکم قندهار برسانند، در غیر این صورت آنان اجازه خروج از افغانستان و ورود به هندوستان را ندارند

حرکت از قندهار

ساعت هشت صبح بعد از صرف صبحانه برای حرکت از قندهار خود را آماده کردیم. وسیله سفر همان اتومبیل بود که من و دکتر اقبال از کابل آن را همراه داشتیم. اتومبیل خیلی خوب، نرم و جادار بود. برای داخل شدن به هندوستان از افغانستان لازم بود که موارد زیر در یک فرم بخصوص متعلق به کنسل بریتانیا، درج گردد:

۴۱ - در آن زمان بریتانیا بر هندوستان حکومت می‌کرد.

- ۱- شماره اتومبیل
- ۲- نام کارخانه اتومبیل (شرکت)
- ۳- مدت استفاده از اتومبیل
- ۴- وضعیت موجود اتومبیل
- ۵- نام مالک
- ۶- نام راننده
- ۷- برگ عبور اتومبیل

اتومبیلی که مورد استفاده ما بود، در گذشته نیز یک دفعه به هندوستان آمده بود. لذا فرم مورد تایید آن در کنسولگری بریتانیا از قبل وجود داشت. بنابر این با هیچ گونه تأخیر یا مشکلی مواجه نشدیم. کامیونی که اثاثیه هیئت را حمل می کرد نیز وضعیت مشابهی داشت.

موقع حرکت از قندهار مقداری میوه خشک (خشکبار) و چند سبد انار از طرف استاندار قندهار به اعضاء هیئت اهداء شده بود. این سبدها را به کامیون آویزان نموده تا میوه ها له نشوند.

حدود ساعت ۹ صبح اتومبیل ما از ارگ شاهی به سوی مقصد حرکت کرد علاوه بر اثاثیه سفر. سربازانی که از کابل ما را همراهی می کردند نیز سوار کامیون بودند. سرور خان گویا که تاکنون همراه بود، مایل بودیم که بیش از این مزاحم او نشویم، از وی خواستیم که در قندهار بماند و به بدرقه خود خاتمه دهد. اما مروت و مهمان نوازی وی، وی را از پذیرفتن این پیشنهاد منع کرد و ممکن است از جانب نادر شاه چنین فرمانی به او داده شده بود.

جاده

از قندهار تا فاصله کوتاهی جاده نسبتاً خوب بود. پل سازی شده بود. اما به هر میزان که به جلو رفتیم، بر خرابی جاده افزوده می شد. اکثر پل ها شکسته بودند.

اتومبیل‌ها به ناچار از کنار گذرها عبور می‌کردند. کنار گذرها نشیب و سینه‌کشی زیاد داشتند. چنان به نظر می‌رسید که اتومبیل‌های افغان‌های دلیر و بهادر، نیز دلیر هستند که این جاده‌های خطرناک را با این گونه جسارت و بی‌باکی طی می‌کنند. رانندگان افغانی نیز شایسته تحسین هستند که در چنین جاده‌های صعب‌العبور با صبر و حوصله و رعایت نکات ایمنی رانندگی می‌کنند.

تخته پل

بیرون از قندهار در فاصله چند مایلی جایی بنام تخته پل موسوم است. ممکن است وجه تسمیه آن، این باشد که پلی از تخته چوب‌ها در آنجا ساخته شده است. به هر حال تخته پل، یک پست بازرسی متعلق به نیروی انتظامی قندهار است، اثاثیه مسافری قندهار در این محل بازرسی می‌شوند و از بعضی کالاها عوارض وصول می‌شود. وسایل همراه ما که از آنها عوارض وصول می‌شد، چند تخته قالی هدیه شاهی بودند اما از کابل مهر دولتی که نشانی مستثنی بودن آنهاست، بر آنها زده و برچسب مخصوص روی آنها چسبانده شده بود. بر حسب ضابطه اتومبیل‌های ما را در این پست بازرسی توقیف کردند، مأموران پست بازرسی پس از نگاهی سرسری راه ما را باز کردند.

صحرای سند و بلوچستان

به هر میزان که جلو می‌رفتیم جاده به همان نسبت خراب‌تر بود. بهتر این است، بگوییم اصلاً جاده‌ای وجود نداشت. یک ریگستان خشک و خالی بود که هر ماشین، خود راه خود را انتخاب می‌کرد. در اثر رفت و آمد کامیون‌ها و ماشین‌های سنگین در فاصله هر چند متر خندق و چاله بوجود آمده و بعد در اثر وزیدن طوفان تند خود به خود پر می‌شدند. لاستیک‌های تا نصف داخل ریگ می‌رفتند. اگر یک اتومبیل در مسیر خراب می‌شد، جاده مسدود می‌شد. ماشینی که از آن نقطه چه از عقب یا جلو می‌خواست بگذرد، لازم بود طرف راست یا

چپ جاده راهی برای خود باز کند. روزانه ده‌ها چاله و خندق بوجود آمده و پر می‌شدند. هر جا که زمین مقداری سخت بود، در اثر فشار کامیون‌های سنگین، کوفته شده مانند سرمه نرم شده بود ولی در عین حال ده‌ها اتومبیل و کامیون در گرداب این ریگ‌ها و طوفانها رفت و آمد می‌کردند. خطرناک‌ترین منظره و صحنه زمانی بود که یک لاستیک اتومبیل تا آخر در ریگ‌ها فرو رفته و لاستیک طرف دیگر در سطح زمین بود. در چنین حالتی اتومبیل چنان به یک سمت کج می‌شد که سرنشینان هر آن احتمال می‌دادند که هم اکنون چپ می‌شود. وضعیت کامیون‌های دست دوم که در مسیر جاده در یک حالت بسیار اسفناک افتاده بودند، چقدر انسان را رنج می‌داد. رانندگان این گونه کامیون‌ها در این صحرا بی نام و نشان، ساعت‌ها را برای تعمیر و بازسازی آنها صرف می‌کردند.

این جاده خیلی کم کوهستان دارد. حتی می‌توان گفت که کوه اصلا وجود ندارد. هر چند که جاده به دلیل ریگستانی بودن منطقه بسیار دشوار گذار است. اما مانند دره خیبر خطرناک نیست.

این صحرای ریگ افغانستان و هندوستان، قدیمی‌ترین و تاریخی‌ترین جاده و مسیر هندوستان بلکه آسیای میانه است. از روزگاری که تاریخ تدوین شده است، این مسیر گذرگاه کاروان‌های بازرگانی و قافله‌های تجارتي بوده است. بسیاری از فاتحان و کشور گشایان شبه قاره هند از این مسیر وارد شبه قاره شده‌اند. تیمور از همین مسیر وارد هندوستان شده است. همایون از همین مسیر از هندوستان وارد خاک ایران شده است. حتی اگر بگوییم محمد بن قاسم ثقفی از این گذرگاه وارد شبه قاره هند شده است سخنی به گزاف نگفته‌ایم.

این صحرای ریگ از مرز قندهار شروع شده با عبور از بلوچستان و سند به سواحل بحر هند منتهی می‌شود. میان این صحرا و هندوستان زنجیره ای از کوه‌ها، در فاصله دور و به موازات صحرا ادامه دارد. دره معروف بولان در این زنجیره کوهها قرار دارد. دره بولان که فاتح و شمشیر آزمایان همواره از آن سوی

رودخانه سند وارد شبه قاره هند شده اند احمد شاه ابدالی نیز چندین بار از این دره وارد شبه قاره هند شده است.

قلعه جدید

حدود ساعت ۸ از قندهار حرکت کرده بعد از ساعت ۱۲ وارد قلعه جدید شدیم. قلعه جدید آخرین نقطه مرزی افغانستان از این سو، به حساب می آید. یک قلعه کهنه که کاملاً ویران شده است در این نقطه مرزی به چشم می خورد. یک قلعه جدید ساخته شده که پست بازرسی افغانستان و دفاتر صدور پروانه راهداری در آن قرار دارند. این قلعه نیز از خشت و گل ساخته شده است. سقف آن نیز از گل و خاک است. قلعه دارای سقف های متعدد گلی و نسبتاً کوچک و پایین است در اطراف قلعه چادرهای سربازان نصب شده است.

همزمان با توقف اتومبیل، سربازان با تشکیل صفوف از مهمانان به طور رسمی استقبال کردند. فرمانده پایگاه از پله ها پایین آمده مراسم استقبال مهمانان را به جا آورد. این فرمانده، جوان سال، خوش سلیقه، ملبوس به لباس فرنگی بود و در عین حال تسبیح زرد رنگ شاه مقصود در دست داشت.

مد تسبیح

در دست گرفتن این گونه تسبیح در افغانستان مد روز است. این تسبیح ها دانه های درشت و تعداد آنها به ۳۳ می رسد اغلب صاحبان منصب و امراء محکوم و مغلوب این مدپرستی هستند. گاهی دانه های تسبیح را با سرانگشت ها می گردانند و گاهی با آنها بازی می کنند.

اقامت در قلعه جدید

فرمانده پایگاه ما را همراه با خود به قسمت بالای قلعه برد. روی سقف قلعه یک سایبان و چند اتاق ساخته شده بود. یکی از اتاق ها، اتاق ملاقات و دیگری دفتر و اتاق کار فرمانده به نظر می رسید.

مواد غذایی مورد نیاز، آشپز و خدمت‌گذار از کابل همراه ما بود. در هر نقطه مسیر که توقف می‌کردیم، آشپز غذا می‌پخت و خدمت‌گذاران میز و سفره را تدارک می‌دیدند. در قلعه جدید نیز آنان با شتاب غذا آماده کرده، در یک اتاق سفره غذا را ترتیب دادند. وقت ظهر فرا رسیده بود، نماز ظهر خوانده شد و با اطلاع به اینکه در نزدیکی قلعه محلی برای نماز تدارک دیده شده است، بسیار خوشحال شدیم. سربازان با اونیفارم خود به نمازخانه آمده فریضه نماز ادا می‌کردند. سربازان که در سفر ما را همراهی می‌کردند، با پای بندی نمازهای پنجگانه خود را می‌خواندند. ما خدا را سپاس می‌گفتیم مبنی بر اینکه این اونیفارم انگلیسی تنگ و بر بدن چسبیده، سربازان و نظامیان افغان را، مانند تحصیل‌کردگان هندوستانی از نماز منع نمی‌کند.

آری، باعث شگفتی بود که در این منطقه، مانند روستاهای پنجاب و سرحد از قسمت بالایی سقف خانه‌ها به عنوان دستشویی و استنجا خانه استفاده می‌شود. در پست بازرسی قلعه جدید، اسناد و مدارک مسافرتی را عبارت زیر، بار دیگر مورد تایید قرار گرفتند. «تحت ۱۲۵، ۱۲/۸/۱۰ موقع خروج سرحد ملاحظه شد».

صحنه خدا حافظی

در آخرین نقطه مرزی افغانستان بودیم و به احتمال قوی برای همیشه از میزبانان خود داشتیم جدا می‌شدیم. هنوز از سیر و سیاحت مناظر روح افزای یک حکومت اسلامی، عطش خود را سیراب نکرده بودیم که موسم بهار به پایان رسید. تمام پرسنل و فرمانده قلعه جدید، مصافحه تودיעی انجام دادند. رفیق سفر سرور خان گویا که در طول مدت مسافرت و در خلوت و جلوت همراه ما بود به صحنه تودیع به نگاهی حسرت آمیز می‌نگریست و به جدائی او اشک حسرت می‌ریختیم.

«روی گل سیر ندیدیم بهار آخر شد»

گویای بیچاره مانند بلبل در قفس، هنوز به خارج از افغانستان سفر نکرده بود. و دنیای خارج را فقط با چشم کتابی دیده بود. وقتی به این نقطه مرزی رسید، یک دفعه دچار حیرت و استعجاب شد و با زبان حال چنین می گفت:

«اگر یک سرموی برترپریم فروغ تجلی بسوزد پریم»

مؤثرترین و پر خاطره‌ترین منظره. صحنه خداحافظی سربازانی بود که از کابل تا این نقطه مرزی ما را همراهی می کردند. آنان جلوی اتومبیل ایستاده بودند موقع حرکت با رسم و راه سلام نظامی تودیع کردند. اما من مسکین که نه رسم راه کشوری را می دانستم و نه لشکری را بدون توجه به قواعد و ضوابط نظامی، با تک تک سربازان معانقه و مصافحه نموده خداحافظی کردم و از زبان من تنها این جمله گفته شد. «شما قلعه افغانستان هستید.»^{۴۲} «بلبل خوش صدای افغانستان «سرور خان گویا» در این لحظه خاموش بود و پس از مصافحه و معانقه، ملاقات چند روزه ما با وعده‌های برقراری ارتباط در قالب نامه‌ها و مراسله‌ها به پایان رسید. اتومبیل‌ها به سوی مقصد به حرکت در آمدند و در ظرف چند دقیقه از مرز افغانستان گذشته وارد قلمرو انگلیس شدیم.

۴۲ - یعنی شما نظامیان حصار کشو افغانستان هستید.

چمن

نخستین منطقه مرزی هندوستان چمن است. به ظاهر در اینجا سوای ریگ و زمین‌ها و کوه‌های خشک و خالی چیزی دیگر به نظر نمی‌رسد. اما سعی بر این است که این معنوی خشکی بوسیله تری لفظ زدوده شود. روزگاری چمن نیز بخشی از باغ و بوستان مملکت افغانستان بوده است اما در پی تنش باغبان و صیاد (شکارچی) از بدنه سیاسی جغرافیایی افغانستان جدا شده است.

به محض جدا شدن و فاصله گرفتن از مرز افغانستان، آن تابلوی سیاه رنگ که نمادی از آغاز مرز هندوستان بود به چشم می‌خورد و در آن نوشته شده بود «بدون راهداری و مدارک و اسناد قانونی وارد شدن به مرز ممنوع است» از سرحد^{۴۳} وقتی عبور کردیم، سواد چمن به چشم می‌خورد. ساختمان کارخانه‌های انگلیسی و سقف ساختمان‌های مسکونی دیده می‌شدند. چمن به جای یک شهر بیشتر یک پادگان نظامی است. خانه‌ها و تأسیسات نظامی از هر سو مشاهده می‌شوند. بعضی جاها خیمه‌ها و بعضی جاها اسب دوانی و در بعضی جاها میدان بازی و ورزش که متعلق به نظامیان بودند، دیده می‌شد.

وقتی به دروازه ورودی چمن رسیدیم تعداد زیادی از مسلمانان جهت استقبال آمده بودند. آنان به طریقی از مسافرت و برگشت ما از راه قندهار به چمن از قبل اطلاع داشتند. مردم چمن ما را به یک رستوران بردند. این تقریباً مقدمه این مطلب بود که ما در چمن بمانیم و برای مسلمانان برنامه سخنرانی اجرا کنیم. ما از یک سو بخاطر مسافرت طولانی بسیار خسته بودیم و از سوی دیگر وقتی به مرز هندوستان قدم گذاشتیم آتش شوق حب وطن تیزتر شده بود. لذا از ماندن در چمن عذرخواهی کردیم اما اهل چمن همواره برای ماندن اصرار می‌کردند و تدابیر مختلفی را برای این منظور می‌اندیشیدند.

نخستین کار بعد از رسیدن به چمن این بود که مهر ورود به گذرنامه‌ها باید زده شود ورنه ادامه سفر ممکن نیست. گذرنامه برای مهر ورود تحویل داده شدند اما دریافت آنها به طول انجامید. گمان بر این بود که شاید این تأخیر تدبیری از جانب دوستان برای ماندن در شب باشد. بنابر این لازم دانستیم که شخصا به افسر مربوطه مراجعه کنیم. خلاصه سخن اینکه به محض اینکه وارد دفتر شدیم، گذرنامه آماده به ما تحویل داده شدند.

صاحبان اندیشه‌های مختلفی در رستوران جمع شده بودند. این آقایان اغلب سیاستمدار و کارشناسان و آگاهان امور بودند. با من و دکتر اقبال انواع سؤال‌ها مطرح می‌کردند اما همه آنان سرشار از عشق و علاقه نسبت به ارتقاء و پیشرفت افغانستان بودند. یک هندو که زمان تحصیل هم کلاس دکتر اقبال بوده است، برای ملاقات دکتر آمده بود. او در چمن پزشک بود خود را برای دکتر اقبال معرفی می‌کرد. در اثنای صحبت یک جمله پوچ از زبان وی نسبت به افغانستان بیرون آمد که موجب ناراحتی مسلمانان گشت. این گونه شنیده شد که برادران هندو از حکومت موجوده افغانستان از آن جهت نفرت دارند که آن را، مسلمان متعصب می‌دانند و با امیر امان الله خان بدان جهت محبت دارند که او را مخالف و ضد اسلام می‌دانند و حال اینکه این هر دو تصور اشتباه هستند.

حکومت افغانستان در اینجا یک مأمور بازرگانی دارد. کاتب و منشی کنسولگری افغانستان در دهلی که همراه ما بود، توسط وی از مأمور بازرگان افغانستان بایستی هزینه سفر را دریافت می‌کردیم. به مأمور (نماینده تجارتهی حکومت افغانستان) اطلاع داده شده بود اما تأخیر کرد. چند قاصد فرستاده شد بالاخره جناب مأمور آمد. جناب مأمور به شأن و شوکتی آمد که خودش در جلو و حشم و خدم وی پشت سر او بودند. میان او و کاتب (منشی) تا دیر وقت گفتگو انجام گرفت.

بعد از همه این مسائل و مشکلات از چمن به سوی مقصد حرکت کردیم. جاده بقدری خوب بود که قهرا حکومت انگلیس مورد ستایش قرار گرفت. قطعا حکومت‌های اسلامی و شرقی منتظر اصلاحات هستند. اما اصلاح در این عصر و زمان مترادف پول و ثروت است. مادام که اوضاع اقتصادی آنان بهتر نشود، آنان قادر به اجرای اصلاحات نخواهند بود. هر مسافر که از جاده‌های افغانستان عبور کرده به جاده‌های هندوستان قدم می‌گذارد، قطعا بدون دلیل و جهت، ویرانی و پستی حکومت‌های شرقی (حکومت مسلمانان) و برتری حکومت انگلیس در تصور و خاطره او موج می‌زند. لذا بر حکومت‌های مسلمان لازم است که برای از بین بردن این نواقص توجه لازم را مبذول دارند.

جاده‌های هندوستان در مقایسه با جاده‌های افغانستان معمولا بهتر هستند. باز هم اهداف نظامی حکومت انگلیس اگر برای شهر چمن خدمت نکرده است اما جاده‌های منتهی به چمن را واقعا «چمن» کرده است. جاده‌ها چنان وسیع، هموار و صاف هستند که تصور می‌کنی لاستیک‌ها به طور اتوماتیک به سمت جلو هدایت می‌شوند. قطار از چمن شروع می‌شود اما به خاطر پس انداز یک روز، به جای قطار بوسیله اتومبیل از چمن به کویته رفتیم. قطار هر روز فقط موقع صبح از چمن به کویته می‌رود. در صورت مسافرت بوسیله قطار مجبور بودیم که شب را در چمن سپری کرده فردا از آنجا حرکت کنیم. قطار از کویته ساعت ۱۱ صبح حرکت می‌کند. فکر کردیم اگر امروز موقع شام به کویته برسیم، فردا می‌توانیم با قطار ساعت ۱۱ به مقصد حرکت کنیم. در قندهار تصمیم بر این گرفته بودیم که از چمن تا کویته بوسیله اتومبیل‌ها مسافرت صورت گیرد و از کویته به آن سو به وسیله قطار خواهیم رفت. حدود ساعت ۴ بعد از ظهر از چمن به طرف کویته حرکت کردیم.

من تا کویته حدود شصت الی هفتاد مایل فاصله دارد. قطار حدود پنج ساعت این مسافت را طی می‌کند. ۸ صبح از چمن حرکت کرده یک بعد از ظهر به

کوئته می‌رسد. با اتومبیل نیز بیش از چهار ساعت در راه بودیم. دلیلش وجود گردنه و پر و پیچ و خم بودن جاده است. بعد از فاصله نسبتاً طولانی از چمن به پلی رسیدیم. زنجیر سنگینی روی آن افتاده بود که بدون برطرف کردن آن رفتن از آن سو به این سو یا بالعکس ممکن نبود. نگهبان وقتی نگاهش به مهر و امضاء افسر پلیس چمن افتاد زنجیر را از سر راه برداشته راه را برای ما باز کرد.

کوئته و ملتان

(جاده کوهستانی)

موقع شام بود و یک گردنه بسیار بزرگ را در پیش داشتیم. این گردنه همان سلسله جبال بود که افغانستان را از هندوستان جدا می‌کرد. در وسط چمن و کوئته این گردنه با سلسله جبال به مثابه یک سد سکندر است که پس از پشت سرگذشتن آن شهر کوئته از دور دیده می‌شود. خط آهن بوسیله یک تونل از قلب این کوه می‌گذرد. اما اتومبیل‌ها، کامیون‌ها و مسافرین پیاده رو، این سلسله جبال را عرضاً قطع کرده و با عبور از آن به این سو یا آن سو می‌روند. بخاطر اینکه عبور از گردنه به راحتی صورت گیرد، حکومت انگلیس کوه را بریده با هموار کردن نشیب و فرازها، جاده بسیار خوب و زیبایی را ساخته است. بعد از هر فاصله کوتاهی، پیچ‌های بسیار خطرناک و فاقد دید به چشم می‌خورد و در کنار آنها غارها و خندق‌هایی نیز وجود داشت. اندک غفلت از راننده مترادف با پیغام موت بود. در نقاط بسیار خطرناک رهنمودهایی به زبان انگلیسی نوشته شده بود.

اتومبیل آهسته آهسته در گردنه بالا رفت و در وسط کوه بر نشیب و فرازها قدم گذاشت. به دلیل استاندارد بودن جاده لاستیک‌ها بخودی خود به جلو می‌رفتند. و با سرعت تمام جاده را می‌پیمودند. خوشبختانه از سمت مخالف هیچ اتومبیل را ندیدیم بنابر این راننده ما بدور از این خطر فشار را بر گاز تندتر کرد تا پیش از فرا رسیدن شب از خطرهای این جاده صعب‌العبور نجات پیدا کند. با وجود این شتاب و سرعت، شب ما را فرا گرفت.

تذکره معنویات

اتفاق عجیبی بود. راه و جاده خطرناک بود. دکتر اقبال پیرامون پیر و مرشد و مشاهده روحانیات و تجارب آن گفتگو را آغاز کرد و در صدد پیدا کردن یک مرشد راستین برآمد. گفتگوی بسیار شیرینی میان طرفین آغاز گردید. در باره

شیوخ و بزرگان سلاسل معاصر سخن به میان آمد. دکتر اقبال در این رابطه درباره آغاز زندگی و آغاز طالب علمی خود صحبت کرد درباره پدر بزرگوار خود سخن گفت. پدر ایشان خود یک صوفی با صفا و یک مرد صاحب‌دل بود و همواره در محفل علمای متدین می‌نشست. از لابلائی سخنان چنین استنباط می‌شد، مضرابی^{۴۴} که در حسیات پنهان تارهای شاعر جلیل‌القدر و اسلامی ما تحرک و پویایی بوجود آورده است، پدر گرامی خود ایشان می‌باشد.

در میان گفتگو دکتر اقبال در راستای یک قصه و داستان از دوران طالب علمی خود، جمله ای از پدر بزرگوارش نقل کرد که فوق‌العاده مرا تحت تأثیر قرار داد. و آن، این است: در شهر خودم سیالکوت بعد از نماز صبح روزانه به تلاوت قرآن می‌پرداختم. روزی حسب معمول که مشغول تلاوت بودم پدرم تشریف آورد و پرسید چه می‌کنی؟ عرض کردم شما می‌دانی که من مشغول تلاوت هستم. فرمود، مادام که تصور چنین نباشد که قرآن بر قلب تو چنان نازل شده است که بر قلب محمد صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده است، حلاوت تلاوت محسوس نمی‌شود. دکتر اقبال می‌گوید، عرض کردم، این چگونه تحقق پیدا می‌کند. او گفت، هر گاه مدرک لیسانس گرفتی برایت نشان می‌دهم. وقتی دکتر اقبال مدرک لیسانس را گرفت، در عین اظهار خوشحالی، این موضوع را یاد آور شده راه رسیدن به آن رتبه معنوی را از پدرش جو یا شد. پدرش، تدابیر و دعاها را برایش گفت، و از فرزند نوجوانش عهد گرفت مبنی بر اینکه او همواره با زبان و قلم برای امت محمد (ص) خدمت کند.

شاعری دکتر اقبال در حیات پدرش رونق گرفته و به اوج خود رسیده بود. و جهانی از نغمه سرایی‌های وی سرشار بود و کلام او در میان مسلمانان معرکه به

۴۴ - مضراب، به ابزاری می‌گویند که نوازنده سیم‌ها و تارها را بدان می‌نوازد.

پا کرده بود. و بالاخره پدر از دم مسیحایی این فرزند احساس مسرت و غرور نموده دارفانی را وداع گفت.

از منطقه کوهستانی وارد منطقه میدانی شدیم. نزدیک غروب آفتاب، در سرازیری و دامنه کوه، منطقه هموار شروع شد. نشانی و علاماتی از مناطق مسکونی به چشم می خورد و جاده مستقیم بود. بعد از پیمودن مسافت کوتاهی وارد یک شهرک شدیم. جاده از وسط این شهرک می گذشت با ورود به این شهرک اتومبیل ترمز کرد، و یکی از مأموران پلیس در حالی که دفتری در دستش بود، به طرف اتومبیل آمد و دفتر را نشان داد. غلام رسول خان دوست دکتر اقبال بر صفحه آن امضاء کرد و بعد به سوی مقصد حرکت کردیم. معلوم شد که هر کس از پایگاه و پست بازرسی بگذرد، باید مشخصاتش را در این دفتر درج کند.

میان مغرب و عشاء زمانی که تاریکی فضا را فراگرفت روشنی لامپها قطار در قطار از فاصله بسیار دور به چشم می خورد. این شهر کویته بود. گویی روشنی لامپها در این فضای تاریک نمادی از ستاره های درخشان در آسمان نیلگون را ارایه می داد. به تدریج به شهر نزدیک شدیم. نماینده سفارت افغانستان در دهلی (مقیم کویته) در ساختمان پست و تلگراف سه تا اتاق برای ما رزرو کرده بود. مدت اقامت را در این ساختمان سپری کردیم.

کلیه وسایل و رختخواب در کامیون بودند. کامیون هنوز نرسیده بود. هوای کویته بسیار سرد بود. در اتاق جناب دکتر، بخاری روشن بود همه ما دور و بر آن نشسته منتظر رسیدن کامیون بودیم. بر تاریکی و سردی شب لحظه به لحظه افزوده می شد. انتظار کامیون بسیار رنج آور بود. بزرگترین خطر این بود که کامیون در تاریکی شب مبادا با خطرهای مواجه شود و همه ما نگران بودیم. ساعات و لحظه ها سپری می شدند. و پریشانی ها نیز فزونی می گرفت. بالاخره ساعت ده شب کامیون به سلامت رسید و مشکلی در راه برایش پیش نیامده بود. اثاثیه سفر، رختخواب و چمدان هایی که در کابل روی کامیون حمل شده بودند،

امروز برای نخستین بار در کویته بر زمین گذاشته شدند. در اثر تکان‌ها و ضربه‌های نشیب و فراز جاده کاملاً له شده بودند. گوشه‌های اغلب چمدان‌ها در اثر اصطکاک با بدنه و دیواره داخلی کامیون، پاره شده بودند. «اما سپاس خدا را که جمازه به منزل رسید».

غذا را در اتاق پذیرایی ساختمان پست و تلگراف صرف کردیم. غذا نوع انگلیسی بود و بسیار بد پخته شده بود. مجبور بودیم بر نان و کره اکتفا کنیم.

در پی خوشحالی ناشی از سلامت رسیدن کامیون، بلافاصله در هوای سرد بیرون رفتیم. آثار نامطلوب این شتاب زدگی، این بود که در تمام شب با تب و لرزه خفیف مواجه شدم. صبح ناراحتی اندکی برطرف شده بود. بعد از ادای نماز صبح و صرف چند استکان چای، خودم تنها برای سیر و سیاحت شهر بیرون رفتم.

کوئته

کوئته، دارالحکومت و مرکز بلوچستان بریتانیایی است و پنج هزار پا از سطح دریا بلند است. معروف است که نام باستان آن «کوئت کوت» بوده است و در آغاز روستا یا ده کوچکی بوده است. در سال ۱۸۷۶ م زمانی که «سر رابرت سندیمن» آن را در تصرف خود در آورد. و قلعه ای بنام «فورت سندیمن» تأسیس کرد، در سر زبان‌ها نام کوئته را بخود گرفت. کوئته قدیمی‌ترین مرکز جنوبی و نظامی هند است. از اینجا یک خط آهن تا مرز ایران «دزد آب» (زاهدان فعلی) کشیده شده است. و جاده ای دیگر به قندهار می‌رود. همان جاده‌ای که ما از آن آمده بودیم. و خط سوم آهن به کراچی که تا کوئته پانصد مایل فاصله دارد، وصل است و خط چهارم آهن با عبور از شکار پور، بها و لپور و ملتان به لاهور می‌رود.

کوئته مرکز تجارت آسیای میانه، افغانستان و شبه قاره هند است. میوه بسیار زیاد است و هر آن می‌توان تازه‌ترین میوه‌ها را خریداری نمود. متأسفانه میوه‌های خشک و خشکبار از سایر شهرهای هندوستان ارزان‌تر نیست. در این باره فقط بادام را تجربه کردم. همراهان نظر دادند که خریدن بادام در کابل سودی ندارد. در برابر همین قیمت در کوئته فراوان است. اما این تصور اشتباه از آب در آمد. بادام کابلی در کابل هر سیر^{۴۵} به سه چهارم یک روپیه فروخته می‌شد. در پیشاور بادام به نرخ کابل فروخته می‌شد. اما در کوئته هر سیر در برابر یک و نیم روپیه فروخته می‌شد. البته انگور و انار ارزان بود.

منازل مسکونی اغلب نوع ساختمانی هستند. سقف آنها چوبی است خیابان‌ها صاف و وسیع هستند. اکثریت جمعیت را مسلمان تشکیل می‌دهند.

شب وقتی وارد کوئته شدیم، نگاهی سطحی به شهر انداختیم. صبح وقتی بلند شدیم مستقیماً وارد خیابان شدم و تا ایستگاه قطار رفتم. دو طرف خیابان منازل

۴۵ - یک سیر از یک کیلو اندکی کمتر است.

مسکونی بودند. ایستگاه بسیار بزرگ و زیبا بود. بخاطر وجود پادگان نظامی، به هر سو که نگام می‌کردیم، سربازان و درجه داران دیده می‌شدند. قلی‌ها^{۴۶} به زبان‌های اردو، فارسی، بلوچی و پشتو صحبت می‌کردند.

وقتی از ایستگاه برمی‌گشتم، فردی از پشت سر که در کلاه و دستار و کت و شلوار ملبوس بود، با صدای مولانا، مولانای خواست مرا متوجه به سوی خود کند، ایستادم، دوان دوان نزد من آمد، نخست از این حرکت خود معذرت خواهی کرد. بعد دربارہ گذرنامه پرسید وقت حرکت و مقصد را جویا شد و گفت من بازرس پلیس مخفی هستم و جهت انجام رسالتم مجبورم تحقیقاتی از مسافرین به عمل بیاورم. دیروز صبح راس مسعود در برابر این عمل من به خشم آمده است. گفتم: هر چه دلت می‌خواهد سؤال کن. به تمام سؤال‌هایش پاسخ دادم. با اظهار سپاس و منت از من خداحافظی کرد و رفت.

ملتان در مسیر ما بود. یکی از فامیل‌هایم (مولوی عبدالباری) از مدت‌ها در ملتان زندگی می‌کرد. کارمند خط آهن است. از سال‌ها قبل او این آرزو را داشت که من به ملتان بروم. فرصت را مغتنم داشته، برایش تلگراف کردم «فردا ظهر بوسیله قطار به ملتان می‌آیم.»

حدود ساعت ۱۰ از ساختمان پست و تلگراف که محل اقامت ما بود، بیرون شده به ایستگاه قطار رفتیم. مفتش ما بازرس پلیس مخفی که قبلا در باره وی صحبت به میان آمده بود، در ایستگاه حاضر بود. در وزن اثاثیه سفر و دریافت بلیط مساعدت کرد. حدود ساعت ۱۱ صبح قطار آمد و ما به راحتی سوار قطار شده به سوی ملتان حرکت کردیم. مسیر بسیار دلکش و جذاب بود. خط آهن در بعضی جاها از مناطق کوهستانی عبور می‌کرد. بعد از پیمودن فاصله نسبتاً زیادی وارد منطقه ریگستانی شدیم. با گرد و خاک مواجه شدیم. از پیشاور تا کلکته براه

پتنه مسیر خط آهن و اطراف چقدر آباد عمران است، این مسیر (کوئته ملتان) به همان میزان ویران و خشک است. بعد از ساعت‌ها نیز هیچ گونه آثاری از آبادی و عمران به چشم نمی‌خورد. چنان به نظر می‌رسید که خداوند متعال آن را از آبادی و عمران محروم کرده است. وارد ریگستان سند شده بودیم. جاهای که توقف‌گاه (ایستگاه) قطار بود، آثار اندکی از آبادی و جمعیت انسانی به چشم می‌خورد. از این بابت احساس مسرت می‌کردم که نخستین بار در طول عمرم به این نقطه از دیار سفر می‌کنم، که کاروان فاتحان اسلامی، صدها سال پیش از اینجا عبور کردند.

بهاولپور

قطار همواره در تمام شب و روز می‌رفت و به سیرش ادامه می‌داد. حیدرآباد و شکارپور از شهرهای معروف در این خطه از مسیر ما بودند و روز بعد، زمانی که آفتاب اندکی بالا زده بود. وارد بهاولپور شدیم و از جهت اینکه حاکم بهاولپور و بویژه مادر گرامی‌اش همواره به ندوة العلماء مساعدت می‌کردند، لذا من با عشق و علاقه تمام به سوی آن نگاه می‌کردم و احساس این بود که از قبل با این دیار نوعی انس و الفت دارم. حاکمان این منطقه از نژاد عباسی^{۴۷} هستند. در دوران احمد شاه ابدالی آنها (خاندان عباسی) در این منطقه مسند قدرت را در دست گرفتند. رنجیت سینگ زمانی که بر پنجاب حکومت می‌کرد، تلاش زیادی به خرج داد تا حاکمان^{۴۸} محلی بهاولپور را شکست دهد. در سال ۱۸۱۶ م مالیات زیادی را قهرا از آنان دریافت می‌کرد. اما دیری نگذشت که حاکمان بهاولپور از رنجیت سینگ خود را آزاد کرده و به حکومت انگلیس ملحق شدند.

۴۷ - فردی افغانی از تبار ابدالی یا درانی ها .

۴۸ - خاندان عباسی .

در زمان حاضر^{۴۹} وجود جامعه عباسیه بزرگترین دلیل ارتقاء و رشد علمی حکومت محلی بهاولپور محسوب می‌گردد.

شهر معروف سند در حوزه بهاولپور می‌باشد. مدرسه فیروزی در دوران ناصرالدین قباچه در این منطقه (بهاولپور) قرار داشت. مولف و نویسنده طبقات ناصری، قاضی منهاج سراج در این مدرسه تدریس می‌کرد.

ملتان

نزدیک ساعت ۱۲ وارد ملتان شدیم. علمای دین و تمام بزرگان ملتان جهت استقبال در ایستگاه حضور داشتند. از ایستگاه مستقیماً به محل اقامت سید عبدالباری آمدم. دوستان و علاقمندان می‌آمدند. دیدار و ملاقات همواره صورت می‌گرفت. جذاب‌ترین شخصیت از میان آنها، شخصیت سید میر حسن، ریاست پادگان ملتان بود. حدود شصت الی هفتاد سال عمر داشت. نابینا بود ولی در عین حال علاقه زیادی نسبت به کتاب و جراید داشت. دیگران را امر کرد تا بخوانند و او بشنود. از اندیشه‌ها و تفکرات سرسید بسیار متأثر بود. علاوه بر سایر دوستان، دیداری با خطیب جامع مسجد شهر، مولانا اشفاق علی صاحب داشتم. که موجب مسرت بود مولانا اشفاق مردی روشن ضمیر و روشن فکر هستند. دوران اقامت در ملتان را که مدت سه روز به درازا کشید، در معیت ایشان سپری کردم و این روزها برایم بسیار خوش گذشتند.

دوست دیرینه، پروفیسور اکبر که مدت‌ها با هم نامه رد و بدل می‌کردیم و از سیر سیاحت ایران، شاعری به زبان فارسی جدید را برای ما به هدیه آورده بود و خوانندگان مجله «معارف» بوسیله اشعار فارسی او با وی آشنا بودند. خوشبختانه در این روزها در دانشگاه دولتی، استاد زبان و ادبیات فارسی بود و در ملتان سکونت داشت. در گذشته در لاهور با وی دیدار داشتم و اکنون

۴۹ - زمان تالیف سفرنامه.

بار دوم به زیارت او موفق شدم. اکبر منیر صاحب از شعراء نواندیش فارسی و اردو جدید است و به لحاظ اخلاق بسیار فروتن و متواضع است.

ملتان از شهرهای باستانی و حائز اهمیت تاریخ اسلامی است. ملتان همان شهری است که در اواخر قرن اول هجری مسلمانان تحت فرماندهی محمد بن قاسم ثقفی آن را فتح کردند. از آن تاریخ تا زمان سیک‌ها همواره مرکز حکومت اسلامی بوده است. صدها سال قبل از فتوحات غزنوی‌ها، مسلمانان در این شهر زندگی می‌کردند و حکومت اسلامی آنان قدرت را در دست داشت. در پایان قرن چهارم هجری حکومت عربی این شهر در پی حمایت فاطمی‌های مصر به اسماعیلیه تبدیل شده بود. و حاکمان پیرو آیین اسماعیلی در آن حکومت می‌کردند. این حاکمان اسماعیلی در تاریخ شبه قاره هند به ملاحده و باطنیه، شهرت دارند. محمود غزنوی ملتان را از باطنیه گرفته به سلطنت خود ملحق کرد. اسماعیلی‌ها در اثر ضعف غزنوی‌ها، بار دیگر آن را در تصرف خود در آوردند. و در پایان شهاب الدین غوری آن را از اسماعیلی‌ها باز پس گرفت.

تا پیش از آمدن غزنوی‌ها این شهر مرکز تمدن و فرهنگ اعراب بود. بعد از فتح غزنوی‌ها، رابطه آن از مصر قطع شده با غزنین پیوست. در عین حال شهر ملتان در تمام ادوار بزرگترین مرکز علوم و فنون اسلامی بوده است. علامه بیرونی متوفی ۴۴۰ م نیز مدتی در ملتان زندگی کرده است. سوای سلسله چشتیه دومین سلسله تصوف که در شبه قاره هند بیش از دیگر سلاسل گسترش پیدا کرده است، سلسله سهروردی است که مؤسس آن شیخ ابوالنجیب شهاب الدین سهروردی متوفی ۵۶۴ هجری است. سرچشمه فیوض و برکات خاندان سهروردی، ملتان است. شیخ الاسلام بهاءالدین زکریا ملتانی ۵۷۸ - ۶۶۶ هجری از ترکستان، خراسان، عراق و حرمین به کسب علوم و معارف اسلامی پرداخت.

از احوال غزنوی‌ها اطلاع کافی در دست نیست اما در عهد غزنوی‌ها، ناصرالدین قباچه که معاصر سلطان التمش و فرمانروای سند بود، اولین درسگاه و

مرکز علمی را در اینجا (ملتان) تأسیس کرد و مولانا قطب الدین کاشانی از ماوراء النهر به ملتان آمد و در این مرکز علمی به درس و تدریس پرداخت. این آغاز عهد شیخ الاسلام بهاء الدین بود. ایشان نیز به این مرکز علمی رفت و آمد داشتند. شیخ فرید الدین گنج شکر، ۵۸۴-۶۷۹ هجری نیز از مولانا تاج الدین ترمذی در این مرکز علمی علم فقه را فراگرفت. علماء و اهل علم که از ایران و خراسان از این طریق به هندوستان می آمدند، نخستین منزل و محل اقامت آنان، ملتان بود. به همین دلیل شهر ملتان مرکز تجمع علماء و دانشمندان بود.

در عهد علاء الدین خلجی علمایی که امام وقت بودند، چهار تن از آنان، ولانا محب ملتانی، مولانا حمید الدین ملتانی، مولانا شهاب الدین ملتانی و مولانا حلیم الدین ملتانی، اهل ملتان بودند. مولانا حلیم الدین به دهلی می آمد و علوم عقلی و نقلی را تدریس می کرد. جزء برنامه درسی بودن معقولات در هندوستان از برکات ملتان است. بعد از ویرانی ملتان در عهد سلطان سکندر لودی، شیخ علامه و شیخ عبدالعزیز ملتانی به ترتیب از ملتان به دهلی و سنبهل آمده بازار درس و تدریس را رونق بخشیدند.

با یک نگاه دقت آمیز، مشابهت شدید ملتان با قندهار روشن می شود. همان خانه های گلی، همان ریگ ها، همان کمبود بارندگی. مردم می گویند: اگر یک دفعه در ملتان مانند هندوستان باران ببارد، اکثر خانه های ملتان فرش زمین می شوند. در باره ملتان یک شعر معروف زبان زد خاص و عام است.

چار چیز است تحفه ملتان گرد و گرما، گدا و گورستان

سرزمینی ریگستانی که همراه با کمبود بارندگی باشد زبان از وصف گرمای آن عاجز است. و گرد و غبار هسته اصلی مناطق ریگستانی است. در گذشته ممکن است جمعیت قشر گدا زیاد بوده است. اما اکنون گدا بسیار کم است. البته تعداد درویشی که جانشین بزرگان هستند بسیار زیاد است. اما همه آنها از زندگی مرفه بهره مندند. و این وضعیت ممکن است بعد از شیخ الاسلام حضرت زکریا

سهروردی شروع شده است. چنانچه حضرت رکن عالم، نوه حضرت شیخ الاسلام سهروردی از مقربان دربار سلاطین دهلی بود و بنا بر گفته ابن بطوطه او بدون رضایت حاکم ملتان کسی را نزد خود مهمان نمی کرد. و در باره گورستان های شهر ملتان چه بگویم تک تک گوشه ها و زوایای این شهر تاریخی مدفن عظمت اسلامی است.

ملتان مدفن و مزار بزرگان دین است. سوای بزرگانی که فرزندان آنان در ملتان املاک و زمین دارند، بقیه آثار همه بزرگان محو شده و کمتر نشانی از آنها باقی نمانده است. از بحث و تذکره مدفن، مولد در ذهنم تداعی شد. معروف است که ملتان سوای مدفن بزرگان و اولیا یک امتیاز دیگری دارد و آن اینکه این سرزمین مولد سه سلاطین عظیم الشأن است. سلطان محمود (ناصر الدین محمد شاه) سلطان بهلول لودی و سلطان احمد شاه ابدالی حتی مردم، محل تولد این سه سلطان را به طور مشخص می دانند. سلطان محمود تغلق در یک محله بنام کوتله توله خان واقع در خیابان دروازه لاهوری که به طرف دادگستری می رود، به دنیا آمده است. سلطان بهلول لودی در حسین آگاهی به دنیا آمده است. و نقطه تولد سلطان احمد شاه ابدالی منزلی در کنار خیابان نزدیک به ساختمان فرمانداری است که اکنون نشانی از آن منزل دیده نمی شود. ممکن است این وقایع و حوادث از نظر تاریخی صحت نداشته باشند.

بعد از نماز عصر همراه با دوستان برای سیر و سیاحت جاهای دیدنی ملتان بیرون رفتیم. در تاریخ اعراب، درباره یک عبادتگاه هندوها،^{۵۰} در ملتان، سخن به میان آمده است. این همان عبادت گاهی است که محمد بن قاسم ثقفی فاتح هند طلای زیادی از داخل آن بدست آورد. محمد بن قاسم ثقفی، این «مندر»^{۵۱} را منهدم نکرد بلکه آن را به حالت اولی خود گذاشت و متصل به آن یک مسجد

۵۰ - مندر.

۵۱ - عبادتگاه هندوها.

جامع را بنا نهاد. بعد از محمد بن قاسم ثقفی حکومت‌های اعراب که در ملتان تشکیل می‌شدند نیز آن را منهدم نکردند بلکه از عبادت گذاران این معبد مالیات وصول می‌کردند. و زمانی که در اثر ضعف قدرت حکومت‌های اعراب، راجه‌های هندو^{۵۲} می‌خواستند بر آنان یورش ببرند آنها (مسلمان) تهدید می‌کردند اگر به ما تعرضی شود این معبد را با خاک یکسان خواهیم کرد. حاکمان هندو از تهدید به وحشت افتادند و از تصمیم خود منصرف می‌شدند. بیرونی در کتاب ماللهند می‌نویسد: بعد از آن زمانی که باطنی‌ها ملتان را در تصرف خود در آوردند، حلیم بن شیبان اسماعیلی، مسجد جامع ثقفی را تعطیل کرده، مندر (معبد) را منهدم کرد و در جای آن مسجدی را بنا نهاد. بعد وقتی سلطان محمود غزنوی با شکست دادن باطنی‌ها قدرت را در ملتان در دست گرفت مسجد جامع باطنی‌ها را که در جای «معبد» ساخته شده بود ویران کرد و جامع مسجد ثقفی را بار دیگر به راه انداخت.

بیرونی به رأی عین می‌گوید: ساختمان این معبد^{۵۳} در جایی بلند و با خشت خام ساخته شده بود. وقتی برای سیر و سیاحت بیرون رفتیم، نخست یاد مندر (معبد) در خاطرم تداعی شد. همراهان و اهالی ملتان گفتند این مندرها «معبد» هنوز باقی است و نام آن اکنون «برهلاپوری» است.

مندر یا معبد برهلاپوری

این مندر (معبد) در جانب شمال قلعه قدیمی، بیرون از شهر فعلی روی یک تپه یا زمین مرتفع واقع است. متصل به این مندر، خانقاه شیخ الاسلام بهاء الدین زکریا است. ساختمان فعلی از آجر ساخته شده است. بعد از درب ورودی میدان وسیعی است در چهار گوشه این میدان سالن یا سایبان وجود دارد. مجسمه‌های

۵۲ - حاکمان هندو مذهب .

۵۳ - مندر

برهلااد، نرسنگو بهگت و مهاراج لکشمی در آن نصب شده‌اند. مسلمانان به داخل این معبد راه ندارند. لذا وضعیت داخل آن را نتوانستم ببینم.

مردم منطقه درباره این مندر «معبد» چنین اعتقادی دارند: سه میلیون سال قبل یک سردار هندو بنام «هرینه کیشپو» در این خطه حاکم بود. این حاکم ادعای خدایی داشت. به همه رعایا امر شده بود تا حاکم (راجه) را پرستش کنند. هر کس نمی‌پذیرفت با سزای مرگ مواجه می‌شد. راجه (سردار) صاحب فرزندی شد نام او را برهلااد گذاشت وقتی برهلااد به سن درک و شعور رسید، ادعای خدایی پدرش را منکر شد و با وی به مخالفت برخاست. مورد انواع مجازات و شکنجه‌ها قرار گرفت. اما او از موضع خود دست برنداشت. بالاخره «هرینه کیشپو» پدر برهلااد، یک ستون آهنی را در آتش سرخ کرد و به فرزندش «برهلااد» امر کرد تا خود را با ستون داغ و قرمز بچسباند. وقتی «برهلااد» می‌خواست حکم پدر را امتثال کند ستون آتشین از وسط به دو نیم تقسیم شد و فردی از داخل آن بیرون آمد و راجه (سردار هندو) را از پا در آورد. بخاطر یاد بود این جریان مدت‌ها بعد، این مندر ساخته شد.

علامه بیرونی می‌گوید، این مندر متعلق به خدای آفتاب بود. و او از چوب ساخته شده بود و در دو چشم آن دو یاقوت سرخ تعبیه شده بود. بدنش با چرم سرخ رنگی پوشیده شده بود. اما در حال حاضر اثری از این چیزها دیده نمی‌شود. در جنگ انگلیس که در سال ۱۹۴۸ م صورت گرفت، آسیب فراوان به این مندر «معبد» وارد آمد. بعد باز سازی شد. موقوفات زیادی دارد. اداره این مندر بر عهده کمیسیون نرسنگو مندر است.

خانقاه و مزار حضرت بهاء الدین زکریا

این خانقاه که اکنون به صورت یک مرقد و مزار است، در سمت غربی مندر و متصل به آن ساخته شده است. این خانقاه بنام «بهاء الدین» معروف است. مشهور

این است که این خانقاه توسط حضرت بهاء الدین زکریا تأسیس شده است و خود ایشان تا چهل سال در آن به درس حدیث پرداخته است. مساحت خانقاه بسیار بزرگ است. دو تا درب بزرگ دارد و دور بر آن بناهای زیادی وجود دارد. هر سال جشن یاد بود بر مزار حضرت بهاء الدین زکریا برگزار می شود. و سلاطین املاک، اراضی زیادی وقف خانقاه کردند. اما اکنون فقط چند مناطق روستایی و اراضی کشاورزی باقی مانده است. خان بهادر شیخ مرید حسن قریشی اداره امور خانقاه را برعهده دارد و تولیت خانقاه منحصر به این خاندان است. در مقابل این خانقاه، مزار جانشین شیخ بهاء الدین و فرزند ارشدش، شیخ حضرت صدر الدین^{۵۴} قرار دارد. فرزند سلطان غیاث الدین بلبن، محمد سلطان خان شهید در عهد حضرت صدرالدین حاکم ملتان بود. سلطان خان شهید کسی بود که جلوی طوفان و امواج خروشان یورش تاتار را که کشتی بغداد در آنها غرق شد، گرفت. و نگذاشت که ملتان را تاخت و تاز کنند. و بالاخره خود سلطان خان در جریان دفاع از یورش تاتار به شهادت رسید و به «خان شهید» ملقب گردید. امیر خسرو دهلوی نیز در این بحران ملتان همراه با این شهزاده بود.

از ملتان به لکهنو

استدراک^{۵۵} - سلسله جبال که میان چمن و کویته قرار دارد و با عبور از عرض آن مسافرین می توانند وارد منطقه کویته بشوند. همراه سفر، غلام رسول خان گفت: این سلسله جبال خوجک نام دارد. و جاده ای که از دره این سلسله جبال میگذرد، معروف به دره خوجک است. این جاده چقدر پیچ و خم دارد.

۵۴ - متوفی ۷۷۹ هجری.

۵۵ - استدراک = بیان مطلب یا نکته ای که در مطالب گذشته بایستی بیان می شد اما سهوا یا به دلیلی دیگر بیان نشده و در غیر جای خودش بدان پرداخته می شود.

قبلا در این باره سخن گفته‌ام. وقتی غلام رسول خان نام آن را خوجک معرفی کرد، عرض کردم مناسبتر بود که نام آن گنجلك (در زبان اردو ناهموار و پیچ پیچ) می‌بود. ارتفاع آن از سطح دریا هفت هزار پا و طول دره حدود بیست مایل می‌باشد.

رکن عالم

سخن ما در باره ملتان به مزار شیخ الاسلام زکریا ملتانی رسیده بود. از درب دوم مزار شیخ الاسلام زکریا بیرون آمدیم. اتومبیل ما سر خیابان آماده بود. روبرو در سمت مغرب گنبد مزار رکن عالم نوه شیخ الاسلام زکریا به چشم می‌خورد. اما تمایل قلبی نبود لذا موفق به زیارت آن نشدیم.

حضرت رکن عالم در دربار سلطان محمد تغلق از منزلت و جایگاه والایی بهره مند بود. ابن بطوطه در عهد رکن عالم به هندوستان سفر کرده بود. حضرت برهان الدین سکندری، زمانی که ابن بطوطه در اسکندریه مقیم بود، زیارت سه بزرگ را در آینده به ابن بطوطه بشارت داد. یکی از آن سه حضرت رکن عالم بود. ابن بطوطه در خانقاه ایشان که بیرون از شهر ملتان بود به اجازه حاکم وقت، اقامت کرد.

این مقبره حضرت رکن عالم توسط سلطان محمد تغلق ساخته شده است. شاهدان عینی، ساختمان آن را بسیار زیبا توصیف کرده اند و عملیات نقاشی به خوبی در آن انجام گرفته است. چندین روستا وقف این مقبره هستند و متولی آن شیخ فرید حسین نام دارد.

مزار شمس تبریز

مرشد حضرت مولانا جلال الدین به شمس تبریز شهرت دارد و دیوان شمس تبریز به او منسوب است. در ملتان مقبره‌ای به نام مقبره شمس تبریز شهرت دارد. این امر نزد مورخین مسلم و پذیرفته شده است که این شمس تبریز، غیر از او

است که پیرو مرشد مولانا رومی است. پس این شمس تبریز چه کسی بود؟ حدس و گمان‌ها بر است که این شمس تبریز از دعوت گران مذهب اسماعیلی بوده است. بعد از محوطه‌ای کوچک و سالن، مزار شمس تبریز است که در اتاق کوچکی قرار دارد. سقف اتاق گنبدی است نمای بیرونی داخل اتاق چینی کاری است. زمانی که من وارد محوطه مزار شدم تعداد محدودی در حول و حوش مزار مشغول تلاوت قرآن بودند. تمایل قلبی برای نشستن نداشتم چند لحظه بعد برگشتم.

تصور مردمان محلی این است که نام اصلی وی شمس الدین است. او در سال ۵۲۸ هجری مطابق ۱۱۴۳ م در سبزواری به دنیا آمده است. و بنابر دستور مرشد خود به ملتان منتقل شده است. معروف است که ایشان از معاصرین حضرت شیخ الاسلام بهاء الدین زکریا بودند. مردم ملتان طبق رهنمودهای حضرت زکریا با وی قطع رابطه کرده بودند. حتی کسی پیدا نشد که برای پخت و پز آتشی به او بدهد قهرا برای نشان دادن کرامت خود ماهی را روی آفتاب گذاشت و گفت: ای آفتاب (شمس) تو هم نام من هستی نزدیک بیا و ماهی را بپز آفتاب نزدیک آمد و ماهی پخته شد. می‌گویند از آن زمان برگرمی ملتان افزوه شد.

۶۷۲ هجری و ۱۲۷۲ م تاریخ درگذشت او می باشد و می گویند در سال ۱۲۳۰ م نوه او ساختمان مقبره او را ساخته است. متولی و سجاده نشین فعلی آن سید ضمیر حسن شاه نام دارد.

عیدگاه

قدیمی ترین ساختمان ملتان در حال حاضر، ساختمان مسجد عیدگاه است. این مسجد به فاصله یک مایلی به طرف شمال شرقی شهر قرار دارد. درب عیدگاه به طرف مشرق در یک زاویه و گوشه قرار گرفته است. موقع ورود از درب تمام نمای مسجد دیده نمی‌شود. وقتی از درب عیدگاه وارد محوطه شوی، سمت

چپ، ساختمان مسجد قرار دارد. صحن مسجد در حد کافی بزرگ است. حدوداً یک هزار نفر در آن جای می‌گیرد. طول سالن مسجد نیز زیاد است. مسجد دارای گنبد و گلدسته می‌باشد. روی دیوارها عمل کاشی‌کاری با نهایت زیبایی انجام گرفته است. پروفیسور اکبر منیر که به ایران و عراق مسافرت‌های سیاحتی انجام داده در سفر همراه ما بود فرمود: این کار (کاشی‌کاری) بجز ایران جایی دیگر دیده نشده است. این مسجد توسط نواب عبدالصمد خان استاندار لاهور و ناظم ملتان در سال ۱۲۸۵ م به پایه تکمیل رسیده است.

نواب عبدالصمد خان ملقب به سیف الدوله، دلیر جنگ بود و به همین لقب در «مآثرالامراء» از وی یاد شده است. او در دوران سلطان محمد فرخ سیر حاکم پنجاب بود. در آن روزگار سیک‌ها در پنجاب شلوغی به پا کرده بودند. نواب عبدالصمد خان در دوران حکومت خود مرکز آنها را کاملاً محاصره کرد و سرداران آن‌ها را به اسارت گرفته به دهلی فرستاد. سپس او (عبدالصمدخان) ناظم (فرماندار) ملتان شد و در سال ۱۱۵۰ م در گذشت. سیک‌ها در سال ۱۸۱۶ م ملتان را فتح کردند. در دوران حاکمیت سیک‌ها، مسجد جامع عیدگاه به عنوان اصطبل اسب‌ها مورد استفاده بود. در سال ۱۸۴۸ م آقای اگینو و اندرسن که نماینده مستقیم حاکمان انگلیسی لاهور بودند. برای معزول کردن «دیوان مولراج» از لاهور به ملتان آمده بودند. در همین محل (مسجد عیدگاه) اقامت کردند. در گلدسته سمت چپ ساختمان به زبان انگلیسی چنین نوشته شده است:

«اینجا در ۲۹ آوریل ۱۹۴۸ م پتیرک وان اگینو و لفتنت ولیم اندرسن که نماینده و معاون حاکم انگلیسی لاهور بودند با بی رحمی کامل به قتل رسیده‌اند.»

بعد از این جریان جنگ صورت گرفت. زمانی که امنیت برقرار شد، انگلیس‌ها دادگستری دایر کردند. در سال ۱۸۶۲ م بنابر تقاضای مسلمانان، باز پس به مسلمانان داده شد. مسجد و عیدگاه تقریباً نیمه ویران شده بودند. مسلمانان با جمع‌آوری اعانه آن را بازسازی کردند. در حال حاضر تحت اشراف و مدیریت

انجمن اسلامی است. در آمد محدودی از موقوفات دارد که حقوق نگهبان را تأمین می‌کند. ضرورت مبرم وجود دارد که اهالی شهر برای بقاء و پیشرفت این مسجد تاریخی خود توجه داشته باشند.

مسجد علی محمد خان

وقتی حکومت مرکزی دهلی متزلزل شد. در سند و پنجاب سرداران افغانی و سیک‌ها حکومت‌های کوچک و محلی تشکیل دادند. راجه رنجیت سینگ که فرزند یک سردار سیک بود، تمام خاندان‌های کوچک سیک را یک جا کرده یک حکومت سیک مرکزی را بنا نهاد. حکومت سیک‌ها با استفاده از مرکزیت خود، یکی بعد دیگری تمام حکومت‌های اسلامی را فتح کردند. فقط حکومت محلی و اسلامی بهاولپور بود که تحت تصرف سیک‌ها در نیامد. در آن ایام یک حکومت اسلامی و محلی در ملتان نیز بر سر قدرت بود که مؤسس آن یک افغان صدوزئی از طایفه درانی بود. نواب علی محمد خان، شجاع خان و مظفر خان بهادر صفدر جنگ از افراد نامی این خاندان هستند. رنجیت سینگ ملتان را از تصرف این خاندان بیرون آورده به پدر «دیوان مول راج» سپرد و در سال ۱۸۴۹ م انگلیسی‌ها آن را «از دیوان مول راج» پس گرفتند.

این مسجد از بناهای یاد ماندنی خاندان افغانی صدوزئی‌ها است. مسجد علی محمدخان در سال ۱۱۷۱ هجری ساخته شده است. در دوران حکومت سیک‌ها در ملتان این مسجد محل دادگستری ناظم ملتان بود. و کتاب مذهبی سیک‌ها «گرت» در آن گذاشته شده بود. بعد از تصرف انگلیسی‌ها به مسلمانان برگردانده شد. چند تا دکان از موقوفات مسجد هستند که هزینه مسجد از مستقالات آنها تأمین می‌شود.

باغ عام و خاص

بیرون دروازه دهلی و در جنوب خانقاه شمس تبریز این باغ واقع است. شاهزاده مراد بن شاه جهان در این می‌نشست و به شکایات مردم رسیدگی

می‌کرد و دربار ویژه او نیز در همین جا برگزار می‌شد. به همین مناسبت این باغ، به باغ خاص و عام شهرت پیدا کرد. در عهد حکومت سیک‌ها، سانول‌مل، پدر «مول راج» که از طرف رنجیت سینگ فرماندار ملتان بود، در این باغ جلسه می‌گرفت. علاوه بر این باغ شاهی، باغی دیگر بنام «باغ حضوری» نیز بود و یک ساختمان آن هنوز باقی است. این باغ نیز توسط شاهزاده مراد ساخته شده است.

قلعه کهنه

این قلعه بالای یک تپه وسیع ساخته شده است. زمانی که این قلعه آباد بود، یک چهارم مایل مساحت داشت. در یک طرف آن دریای راوی بود. آثار عبادت گاه‌های مسلمانان و هندوها در قلعه هنوز به چشم می‌خورد. بخاطر اینکه این قلعه بالای یک تپه بسیار بلند قرار دارد و موقع شام هوای بسیار لطیفی می‌وزد. اهالی شهر جهت تفریح و استفاده از هوای خنک به کثرت در اینجا می‌آیند. از بالای این تپه تمام شهر ملتان دیده می‌شود.

در حال حاضر این قلعه به توده خاکی تبدیل شده است. فقط یک سالن بزرگ هنوز به حالت خود باقی است. دانشگاه ملتان برای اجلاس سالیانه خود این هال (Hall) بد حال را انتخاب کرده است. و امتحان سالانه دانشجویان در این حال برگزار می‌گردد.

در وسط قلعه، قتل گاه رنج آور آقای اگینو و اندرسن است که یک گلدسته به عنوان یادگار از آن در ارتفاع پنجاه پا تعبیه شده است.

مسجد جامع

اینجا یک مسجد جامع نیز وجود دارد. موفق نشدم که به داخل آن بروم. مولانا اشفاق علی فاضل دیوبند خطیب و امام جمعه این مسجد است. ایشان با من همراه بود. وقت مغرب فرا رسیده بود در برگشت از مزار شیخ الاسلام بهاء

الدین، ایشان اینجا پیاده شدند این مسجد جامع تحت یک مجلس مشاورتی اداره می‌شود. و جناب سید میرحسن متولی آن است.

ملتان چهاونی

ملتان به دو قسمت تقسیم شده است. یکی ملتان قدیم و دومی ملتان صدر یا ملتان چهاونی نام دارد. چهاونی به معنی پادگان و محل استقرار نظامی‌ها است. ملتان چهاونی از آن جهت نام دارد که نظامیان انگلیسی در این نقطه مستقر بودند جمعیت ملتان چهاونی زیاد است. منازل و ساختمان بحد کافی ساخته شده است. جمعیت مسلمانان نیز زیاد است. سید میر حسن صاحب رهبر مسلمانان است. او هر چند که بینائی خودش را از دست داده است و از لحاظ جسمانی نیز ضعیف است باز هم معتمد علیه مردم است.

در سال ۱۹۱۱ م در پی تلاش سید میرحسن و مسلمانان مرکزی تحت عنوان «محمدن هال» (سالن محمدی) احداث شده است و یک انجمن به نام «نصرة الاسلام» اعلام موجودیت کرده است. انجمن نصرة الاسلام یک مدرسه و یک کتاب‌خانه جهت استفاده عموم تأسیس کرده است. این کتاب‌خانه «محمدن لائبریری» (دارالمطالعه محمدی) نام دارد. از زمان تأسیس این کتاب‌خانه با سید میرحسن که در واقع روح روان کتب‌خانه و مدرسه است آشنایی دارم. بعد از تشکیل این انجمن و بنابر تقاضای سید میرحسن برادر زاده امام مولوی ابوظفر ندوی را که به تازگی تحصیلات عالی‌اش را به پایان رسانده بود به اینجا فرستادم و «دارالمطالعه محمدی» در اثر سعی و تلاش ایشان رشد و رونق روز افزون بخود گرفته است. و مولوی سید عبدالباری ندوی در سال ۱۹۱۵ م به عنوان مدیر «دارالمطالعه محمدی» منتخب شدند.

محمدن لائبریری

ساختمان «دارالمطالعه» زیبا و بزرگ است. محوطه آن نیز بسیار وسیع است و با گل‌ها و چمن‌ها آراسته شده است در سال ۱۹۱۵ م سوای چند نسخه کتاب امانتی، دیگر هیچ کتابی در آن نبود. در پی تلاش مدیر محترم، آمارکتب سال به سال افزایش یافت. اکنون^{۵۶} حدود پنج هزار کتاب در آن وجود دارد. کلیه کتابهای قابل ذکر اردو و تمام تصانیف نویسندگان اردو، در این کتابخانه یافت می‌شوند. کتابهای دیگری نیز به زبان‌های فارسی، انگلیسی زینت بخش کتابخانه هستند. تفصیلات کتب به شرح زیر می‌باشد:

مذهبی و دینی: ۴۵۰ جلد

تاریخ و بیوگرافی: ۵۰۰ جلد

ناول و افسانه: ۲۱۱۰ جلد

جغرافیا و سفرنامه: ۴۰ جلد

علمی و ادبی: ۴۷۰ جلد

متفرقات: ۲۵۰ جلد

کتب انگلیسی: ۴۳۰ جلد

علاوه بر این، تعداد معتابهی از جراید و ماهنامه‌های جدید و کهنه علمی و مهم نیز وجود دارد. روزنامه‌ها، ماهنامه‌ها و سایر جراید معروف و مشهور از گوشه و کنار شبه قاره هند به این کتابخانه فرستاده می‌شوند.

زبان ملتانی

در ملتان یک زبان ویژه و مخصوص به نام ملتانی نیز وجود دارد. زبان ملتانی، جدا از زبان پنجابی و ملتانی است. ملتان و حوزه‌های اطراف آن در وسط سند و پنجاب قرار دارد. می‌توان زبان ملتانی را حلقه‌ای از سند و پنجاب تلقی نمود.

۵۶ - زمان نوشتن سفرنامه.

حرکت از ملتان

مدت سه روز در ملتان اقامت داشتیم. حدود یک روز و نیم در حالت علالت و بیماری سپری شد. روز چهارم برای حرکت خود را آماده می‌کردم. قطار حول و حوش ساعت ۱۱ حرکت می‌کند. با قطار ساعت یازده برنامه حرکت طی شد. دوستان به منظور بدرقه به ایستگاه آمده بودند. قطار روانه شد. از شهر که بیرون می‌آمد، همان ریگستان قبلی بود. اما هر چقدر که به جلو می‌رفتیم، منطقه سرسبز پنجاب به استقبال می‌آمد. بعد از مغرب وارد ایستگاه لاهور شدیم. نخست بر آن بودم که یکی دو روز در لاهور بمانم اما به دلیل اینکه در ملتان چند روز مانده بودم دیگر فرصت توقف در لاهور را نداشتم.

لکهنو

در طول مسیر هیچ گونه جریان قابل توجهی پیش نیامد. برادر عزیز مولوی مسعود علی ندوی، به منظور کار ساختمان مسجد در لکهنو ساکن بود بوسیله تلگراف او را در جریان برگشت خودم به لکهنو قرار دادم. روز بعد موقع ظهر قطار وارد لکهنو شد. دوستان در ایستگاه برای استقبال آمده بودند. از ایستگاه به دارالعلوم آمدم. کار ساختمانی مسجد ادامه داشت. هنگامه شور و و غلغله برپا بود، کارگران مشغول کار بودند و وسایل ساختمان در میدان ریخته بودند. دوستان طلبه برای شنیدن اخبار و اوضاع افغانستان و برادران افغانی تجمع کرده بودند. انار وانگور قندهار که همراه داشتیم میان دوستان توزیع شدند. روز در همین حالت سپری شد و شب فرا رسید. صبح روز هفتم نوامبر هنوز شراب مستی سفر افغانستان در سر بود که دوستان یکی بعد از دیگری آمدند و از شهادت شاه نادر خان شهید خبر دادند.

شهادت نادرشاه

خبر شهادت نادرشاه، خبری بود که ضمیر و وجدان برای پذیرفتن آن آمادگی نداشت. بعضی از دوستان مقیم در ندوه را جهت تأیید و تصدیق خبر شهادت نادرخان امر کردم تا با دوچرخه به مراکز خبری بروند و در باره صحت و سقم این خبر اطلاع درستی را بیاورند. حدود ساعت ده صبح صحت خبر شهادت نادرشاه مورد تأیید و تصدیق قرار گرفت. و من چنان حس کردم که سفر و سیاحتی که ظرف چند هفته گذشته انجام دادم به یک تراژدی^{۵۷} تمام شده است.

«مسافر» از دکتر اقبال

اتفاق عجیبی بود. امروز هفتم اکتبر سال ۱۹۳۴ م درست لحظاتی که از آخرین سطر داستان این سفر فارغ شدم، نامهرسان کتاب دکتر علامه اقبال «مسافر» را در دست من قرار داد. این کتاب در واقع مجموعه‌ای از احساسات و عواطفی بود که در دوران سفر افغانستان به علامه اقبال دست داده بود این کتاب «مسافر» هنوز^{۵۸} چاپ نشده است. به زبان فارسی است. این کتاب در واقع مجموعه‌ای از اشک‌های شاعر پیرامون مناظر خیبر، سرحد، کابل، غزنین و قندهار است. و سؤال و پاسخی است به زبان حال پیرامون تربت و مزار خاموش سلطان محمود، حکیم سنایی و احمد شاه درانی. آغاز کتاب پیرامون مناقب شاه نادرخان شهید و اختتام آن درباره امیدها و توقعاتی است که شاعر آنها را به محمد ظاهر خان وابسته کرده است.

۵۷ - تراژدی = جریان یا حادثه و رویدادی است که با مسرت آغاز می شود و با تلخی و ناراحتی پایان می پذیرد.

۵۸ - زمان تدوین سفرنامه.

خطاب به شاه محمد ظاهر خان

سایه تو خاک ما را کیمیا ست	ای قبای پادشاهی بر تو راست
تخت احمد شاه را شأنی دگر	از تو ای سرمایه فتح و ظفر
از فقیری رمز سلطانی بگیر	حرف شوق آورده ام از من پذیر
گرد او گردد سپهر گرد گرد	هر که خود را صاحب امروز کرد
دوش از او ، امروز از و فردا از اوست	دو جهان رنگ و بو را آبروست
زانکه او تقدیر خود را کوکب است	مرد حق سرمایه روز و شب است
از فریب غریبان خونین جگر	سرگذشت آل عثمان را نگر
قاهری با دلبری در خون تست	ذکر و فکر نادری در خون تست
سر کار از هاشم و محمود گیر	ای فروغ دیده برناو پیر
حق ز تیغ او بلند آوازه گشت	هم کران مردی که اندر کوه و دشت
عصر دیگر آفریدن می توان	روزها و شبها تپیدن می توان
اندر آیاتش یکی خود را بسوز	صد جهان باقی است در قرآن هنوز
عصر او را صبح نوروزی بده ^{۵۹}	باز افغان را از او سوزی بده

اشخاص

افضل خان: ۱۳	(I)
اقبال لاهوری: ۳، ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۳۰، ۳۴	آل بابر: ۶۸
۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۴۳، ۴۹، ۵۹	آل تیمور: ۶۸
۶۲، ۶۴، ۷۱، ۷۴، ۹۷، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۳۷	(II)
۱۴۸، ۱۵۴، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۸۷	ابن تیمیه: ۴۶
اکبر: ۸۳، ۱۷۳	ابن سینا: ۶۱
اکبر (پروفیسور): ۱۷۲، ۱۸۱	ابو احمد بھوپالی: ۳۹
اگینو: ۱۸۱، ۱۸۳	ابوالفضل بیہقی: ۱۲۳
اللہ نواز خان: ۲۶، ۲۸، ۲۹، ۳۶، ۴۰، ۴۱، ۵۰	ابوبکر احمد بن حسن: ۱۲۳
امام الدین حسینی: ۱۱۵	ابو حنیفہ: ۳۹
امام حسن: ۴۸	ابوحنیفہ: ۸۶
امام رازی: ۴۶	ابوظفر ندوی: ۱۸۴
امان اللہ خان: ۲۲، ۲۳، ۲۷، ۲۸، ۳۷، ۴۴	ابومسلم خراسانی: ۲۷
۵۰، ۷۴، ۷۵، ۷۹، ۸۵، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۳	ابونصر مشکانی: ۱۲۳
۹۵، ۹۶، ۱۰۲، ۱۳۴، ۱۴۶، ۱۶۲	احمد خان: ۲۶، ۷۳، ۷۴، ۹۹، ۱۰۰
امراء القیس: ۷۱	احمد خان: ۱۴۹
اموی: ۴۶	احمد شاہ درانی (ابدالی): ۵۲، ۱۱۵، ۱۳۰
امیر حبیب اللہ خان: ۸۲، ۱۲۰، ۱۳۹	۱۳۱، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲
امیر عبدالرحمن: ۲۴، ۷۶	۱۵۸، ۱۷۱، ۱۷۵، ۱۸۷، ۱۸۹
امیر محمود: ۱۲۱	احمد علی خان: ۵۸
اندرسن: ۱۸۱، ۱۸۳	اسد اللہ خان: ۲۶، ۲۸
ایاز: ۳۳	اسدی: ۱۲۷

(ب)

باباولی: ۱۴۴

بابر: ۴۵، ۶۶، ۷۶، ۷۷، ۱۴۵

بچه سقه: ۹۱، ۹۳

برهان الدین کشکلی: ۹۴

برهلا: ۱۷۷

بلخی: ۶۱

بودایی: ۴۵

بهرام غزنوی: ۱۱۳

بیدل: ۳۰، ۴۷، ۵۹، ۶۸

بیرم خانخانان: ۴۷

بیہق: ۱۲۳

(ت)

تمیم: ۸۴

تیمور: ۱۱۵، ۱۳۱، ۱۴۰، ۱۵۷

(ث)

(ج)

جیبیر: ۸۴

جهانگیر: ۷۷، ۸۳

(چ)

(ح)

حبیب الله خان: ۱۲، ۱۳، ۲۵، ۲۸، ۹۱، ۹۳

حافظ شیرازی: ۳۰، ۱۲۷

حلیم بن شبیان اسماعیلی: ۱۷۶

حموی: ۱۲۳

حکیم سنایی: ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۸۷

(خ)

خسرو: ۴۷، ۱۱۳

خیام: ۹۷

خواجہ ابو احمد ابدال چشتی: ۱۴۰

خضرم: ۱۴۰

خان بہادر شیخ مرید حسن قریشی: ۱۷۸

(د)

داتا گنج بخش: ۱۲۱

دقیقی: ۶۱

دہلوی: ۶۷، ۶۸

دیوتا: ۴۵

(ذ)

ذاکر حسین: ۳

(ر)

۱۱۳، ۱۱۶، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۷۰

راحد: ۱۷۷

راس مسعود: ۳، ۴، ۲۴، ۲۶، ۲۸، ۳۶، ۴۱

۴۲، ۴۳، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۹، ۶۴، ۷۱، ۹۷

۹۹، ۱۰۰، ۱۰۶

رسول الله: ۷۱، ۷۲، ۸۴، ۱۳۹، ۱۴۰

رشید لطفی: ۹۶

رکن عالم: ۱۷۵، ۱۷۹

رنجیت سینگ: ۱۸۲

رودکی: ۱۲۷

(ز)

زیدان بدران: ۸۴

(س)

سانول: ۱۸۳

سنایی غزنوی: ۶۱، ۶۸، ۱۰۴، ۱۲۷	سردار احمد خان: ۹۷
سهروردی: ۱۷۳، ۱۷۵	سردار خان: ۱۴۹
سید اکبر خان: ۹۶	سردار شاه محمود خان: ۹۷
سید جمال الدین افغانی: ۶۱	سررابرت سندمین: ۱۶۹
سید صدیق حسن: ۱۴۸	سرکنسل: ۱۴۸
سید ضمیر حسن شاه: ۱۸۰	سرور خان گویا: ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۳۶، ۵۱، ۷۶
سید میر حسن: ۱۷۲، ۱۸۴	۸۲، ۸۳، ۸۴، ۹۰، ۹۷، ۱۰۶، ۱۱۵
سیف الدین سوری: ۱۱۳	۱۱۸، ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۴۸، ۱۵۳، ۱۵۵
سیف الرحمن مجاهد: ۴۱، ۴۲	۱۵۹، ۱۶۰
(ش)	سعدی: ۱۲۷
شاه جهان: ۴۴، ۷۶	سقه بچه: ۱۳، ۲۹، ۳۷، ۴۴، ۴۵، ۵۰
شاه جی: ۴۰	سلطان ابراهیم: ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۶
شاهزاده مراد: ۱۸۳	سلطان المتش: ۱۷۳
شاه مقصود: ۱۵۱	سلطان با یزید یلدرم: ۴۵
شاه ولی خان: ۲۹	سلطان برهان الدین سکندری: ۱۷۹
شجاع الملک: ۱۲۵، ۱۸۲	سلطان بوسعید بهادر خان: ۴۷
شلبی لغمانی: ۵۹	سلطان بهلول لودی: ۱۷۵
شنواری مولوی: ۷۴	سلطان حسین میرزا: ۴۷
شوکت علی: ۳۸	سلطان سکندر لودی: ۱۷۴
شهاب الدین غوری: ۶۸، ۱۷۳	سلطان شهاب: ۱۳۵
شیخ الاسلام بهاء الدین زکریا ملتانی: ۱۷۳	سلطان غیاث الدین بلبن: ۱۷۸
۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۳	سلطان محمد: ۱۳۵، ۱۷۵، ۱۷۹
شیخ الہند مولانا محمود الحسن: ۱۰۳	سلطان محمود: ۳۳، ۶۸، ۱۱۳، ۱۱۴
شیخ فرید الدین: ۱۷۴	۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۲
شیر علی خان: ۹۱	سلمان: ۱۲۷
(ص)	سلیمان پہلا واری: ۳۸
صائب اصفہانی: ۵۹	سلیمان ندوی: ۲۷، ۳۸، ۵۹، ۶۴، ۶۶، ۷۱

- صدر الدين: ۱۷۸
صدو: ۱۴۰
صلاح الدين سلجوقى: ۳، ۹۴
(ض)
(ط)
طالب آمالى: ۵۹
(ظ)
ظفر حسن (دکتر): ۱۴۸
(ع)
عالمگير (اورنگ زيب): ۴۴، ۴۷، ۷۷
عباسى: ۴۶، ۱۱۳
عبد البارى: ۱۷۲، ۱۸۴
عبد الجليل (ندوى): ۴، ۵
عبد الحكيم صحاف: ۱۴۱
عبد الحميد خان: ۹۲، ۹۳
عبدالحى خان: ۹۴، ۱۳۷
عبد الرحمن (حاجى): ۴
عبد الرحمن خان: ۴۵، ۵۲
عبد الرحمن صوفى: ۴۶
عبد الرحمن عوفى: ۶۷
عبدالرسول خان: ۸۵
عبد الصبور: ۱۴۱
عبد الصمد خان: ۱۸۱
عبد العزيز ملتانى: ۱۷۴
عبد العزيز (ندوى): ۴، ۵، ۴۳
عبد الغفور خان: ۴
عبد القدوس خان: ۲۴
- عبد الكريم علوى: ۱۱۵
عبدالمجيد خان: ۱۰۶
عبد الملك مروان: ۴۶
عبد الوهاب: ۱۴۱
عميد الله سندي: ۴۱
عبي رضا كاتب: ۴۷
عثمان: ۴۷، ۱۳۹، ۱۸۸
عسجدى: ۶۱، ۱۲۷
عطا محمد: ۲۸، ۵۷
علامه اقبال حكيم: ۱۱۶
علامه بيرونى: ۱۷۳
علامه ملتانى: ۱۷۴
علاء الدين جهانسوز: ۱۱۳
علاء الدين حسين: ۱۱۳، ۱۱۴
علاء الدين خلجى: ۱۷۴
علاء الدين غورى: ۱۱۲، ۱۱۴
على اكبر خان اولوكرى: ۱۴۱
على (ع): ۹۴
على مردان خان: ۸۳
على همدانى: ۴۷
عنصرى: ۶۱، ۱۰۴، ۱۲۷
(غ)
غضايرى: ۱۲۷
غلام بيك: ۱۴۸
غلام رسول خان: ۲۵، ۲۶، ۳۶، ۱۰۲
۱۰۶، ۱۶۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۲۶۷ غلام نسي:
۵۰

(ف)

فاریابی: ۶۱

فرخ سیر: ۴۸

فرخی: ۱۰۴

فردوسی: ۱۰۴، ۱۳۷

فرید حسین: ۱۷۹

فضل احمد: ۳۷، ۳۸، ۵۷

فضل الرحمن ندوی: ۳۹

فیاضی: ۵۹

فیض: ۵۹، ۱۲۷

فیض اکبر آبادی: ۶۸

فیض محمد خان: ۲۶، ۲۷، ۳۲، ۳۶، ۴۲

۵۰، ۹۷

(ق)

قاری عبدالله: ۶۱

قاضی فیض الله خان: ۱۳۱

قاضی منہاج سراج: ۱۷۲

قرآن کریم: ۹۲

قطب الدین محمد: ۱۱۳

قطب الملک: ۴۸

(ک)

کرنل: ۱۲۳

کلیم: ۵۹

کولومبسی (کریستف کلمب): ۷۳

کھف الاسلام: ۱۱۸

(گ)

گوهر النساء: ۷۷

گلنچک: ۱۷۹

(ل)

لاہوری: ۶۷

لوط: ۱۸

(م)

مجاہد: ۹۴

محراب خان: ۱۲۵

محسن الملک: ۲۴

محمد امین خان: ۹۴، ۱۰۳

محمد بن قاسم ثقفی: ۱۵۷، ۱۷۳، ۱۷۵

محمد بن ہال (سالن محمدی): ۱۸۴

محمد تقی: ۱۴۱

محمد خان ظاہر: ۱۸۷، ۱۸۹

محمد زبانی ترکی: ۹۵

محمد سلطان خان شہید: ۱۷۸

محمد صادق خان: ۳۷

محمد عثمان الحسینی: ۹۴

محمد نادر شاہ غازی: ۶۱

محمد ہاشم: ۱۴۱

محمد یوسف: ۱۴۱

محمد یوسف خان: ۱۰۲

محمود خان: ۲۶، ۲۸، ۵۵

مسعود خان: ۹۷

مسعود سعد سلمان: ۶۷، ۶۸

مظفر خان بہادر صفدر: ۱۸۲

معاذ بن اسماعیل: ۴۷

معاویہ: ۳۱

معزی: ۶۳

مقاتل بن حیان خراسانی: ۲۷

مقبول الحق: ۴۰

مقبول الحق: ۱۰۳

ملاشور بازار: ۳۷، ۴۰

ملاقریان: ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۱

ملک جبال: ۱۱۳

ملک عزالدین حسین: ۱۱۳

منصور انصاری: ۴۱، ۴۲

موسولینی: ۷۳

مولانا اشفاق: ۱۷۲

مولانا تاج الدین ترمذی: ۱۷۴

مولانا جامی: ۴۷، ۱۷۰

مولانا جلال الدین: ۱۷۹

مولانا حسین احمد: ۱۰۳

مولانا حلیم الدین ملتانی: ۱۷۴

مولانا حمید الدین ملتانی: ۱۷۴

مولانا رومی: ۱۸۰

مولانا شهاب الدین ملتانی: ۱۷۴

مولانا علامه انصاری: ۱۰۳

مولانا قطب الدین کاشانی: ۱۷۴

مولانا محب ملتانی: ۱۷۴

مولانا محمد علی: ۴۰، ۱۰۲

مولانا محمد قاسم بانی: ۱۰۳

مولانا مسعود ندوی: ۱۸۶

مولانا مفتی کفایت الله: ۱۰۳

مولانا ای دوم: ۴۷

مول راجع: ۱۸۳

مولوی بشیر: ۴۲، ۱۰۲

مولوی سید سلیمان ندوی: ۹۷

مولوی عبد الباری: ۱۷۰

مولوی نجف علی خان: ۹۷

میر رحمت الله همایون: ۱۰۳

میرزا مظهر جان جانان: ۲۴

میرزا مهد هروی: ۶۷

میر شمس الدین: ۱۰۳

میر غلام خان: ۹۶

(ن)

نادرشاه: ۲۸، ۲۹، ۳۱، ۳۲، ۳۷، ۵۱، ۵۲

۵۳، ۵۴، ۵۵، ۶۴، ۷۳، ۷۸، ۸۲، ۸۳، ۸۴

۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۳، ۹۵، ۹۶، ۹۸، ۱۰۲

۱۳۸، ۱۴۰، ۱۵۵، ۱۸۶، ۱۸۷

ناصر الدین قباچه: ۱۷۲، ۱۷۳

نجم المشایخ (ملا هدا): ۱۴

نصیر خان: ۱۲۵

نظامی: ۴۷

نواب علی محمد خان: ۱۸۲

نور المشایخ: ۳۷، ۳۸

(و)

وکیل غلام رسول: ۹۷

(ه)

هادی (پروفیسور): ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۳۶، ۵۰

۶۲، ۶۳، ۹۷، ۹۹، ۱۰۶، ۱۲۷، ۱۴۵، ۱۴۹

هاشم خان نخست وزیر: ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۳۰

هندو: ۴۵

(۵)

يمين الدوله: ۱۱۸

يعقوب على خان: ۱۴۹

۹۵، ۵۹، ۵۷، ۵۰، ۴۸

هرينه كيشپو: ۱۷۷

همايون: ۷۷، ۸۳، ۱۵۷

هندان: ۷۷

اماکن

۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۸، ۵۲	(۲)
۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۷، ۶۱، ۶۲، ۶۴، ۶۶، ۶۷	آبادان: ۷۸
۶۸، ۶۹، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۹، ۸۱، ۸۳	آرامگاه: ۸۴
۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۲، ۹۳	آرامگاه سلطان ابراهیم: ۱۱۶
۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۰۶	آرامگاه سلطان محمود: ۱۱۶
۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۶	آرامگاه سلطان مسعود: ۱۱۶
۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳	آسیا: ۵۹، ۶۱، ۶۴
۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۱	آسیای میانه: ۳۵، ۱۵۷، ۱۶۹
۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸	آلمان: ۴۰، ۶۹، ۷۹، ۸۹، ۹۰، ۹۲، ۹۳
۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۹	(۱)
۱۷۱، ۱۸۲، ۱۸۶	ابدانی: ۶۱
امان منزل: ۴	ارغنداب: ۱۴۳، ۱۴۶
انجمن ادبی کابل: ۷۱، ۷۹	ارگ شاهی: ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۰
انجمن نصره الاسلام: ۱۸۴	۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۵
انگلیس (انگلیسی): ۳، ۵، ۶، ۹، ۱۴، ۱۶	اروپا: ۶۱، ۶۲، ۶۴، ۶۹، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۳۱
۲۴، ۲۵، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۴۰، ۵۰، ۷۳، ۸۳	اساتید ترک: ۹۰
۸۵، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۲۵، ۱۵۹	استانبول: ۳۶
۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۷	استدراک: ۱۷۸
۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۵	اعظم‌گر: ۵۲
ایتالیا: ۹۰	افغانستان (افغانی): ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹
ایران (ایرانی): ۲۵، ۳۵، ۳۶، ۶۲، ۸۱	۱۰، ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۶
۱۶۹، ۱۷۴، ۱۸۱، ۱۸۵	۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷

(ب)

باغات امیر شهید در جلال آباد: ۶۸

باغات جلال آباد: ۶۷

باغات کابل: ۶۷

باغات یغمان: ۶۸

باغ بابر در کابل: ۶۸، ۷۶

باغ حضوری ۱۸۳

باغ خاص و عام: ۱۸۲، ۱۸۳

باغ شاسیمار لاهوری: ۶۸، ۷۶

باغ شهید: ۱۲، ۱۳

بالاحصار: ۸۲، ۸۳، ۸۴

بت خاک: ۲۲

بخارا: ۳۵، ۷۴، ۱۲۷

بریتانیا: ۵، ۱۴۸، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۶۹

بلوچستان: ۳۶، ۱۲۵، ۱۳۶، ۱۵۶، ۱۵۷

۱۶۸

بمبئی: ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۵۰

بندر سودان: ۱۴۴

بندر کراچی: ۱۳۷

بنگلادش: ۱۴

بودایی: ۶۶

بهاولپور: ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۸۲

بهویال: ۱۲۹

بیهار: ۳۸

بیتهق: ۱۲۳

(پ)

پارک ملی: ۱۴، ۱۳۳، ۱۴۷، ۱۴۹

پاکستان: ۳، ۱۴

پانی پت: ۱۷

پتنه: ۱۴۵

پشتون: ۸

پغمان: ۸۹، ۹۹، ۱۰۲

پنجاب: ۴، ۱۲۸، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۸۲، ۱۸۵

۱۸۶

پیشاور: ۳، ۴، ۱۲، ۱۴، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۴۰

۴۱، ۴۳، ۴۹، ۵۳

(ت)

تاتار: ۱۱۵، ۱۷۸

تاجیک: ۱۱۵

تبریز: ۱۷۹، ۱۸۰

ترکستان: ۳۴، ۳۶، ۹۴، ۱۱۹، ۱۷۳

ترکیه: ۹۱، ۱۰۴، ۱۳۷

ترهت: ۱۴۵

تنگیان: ۳۴

توحی: ۱۲۵

تورخم: ۷

تیموری: ۱۱۵

(ث)

(ج)

جلال آباد: ۹۳، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۸، ۱۹

۱۰۶، ۱۵۰، جوین: ۱۲۳

جمرود: ۱۰

(چ)

چاپخانه مطبع: ۹۱

- چشمه سره ششم: ۱۱۲
چمن: ۱۹، ۳۵، ۴۳، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۱۴۴، ۱۷۸
- چهارچپته: ۸۳
چهل ستون: ۱۴۶
چین: ۳۴، ۱۱۹
- (ج)
حاجی پور: ۱۴۵
حجاز: ۳۶
حرمین: ۱۷۳
حیدرآباد: ۴۹، ۱۳۲، ۱۵۰
- (خ)
خاک جبار: ۲۱
خانقاه: ۴۶
خاورمیانه: ۳۵
خراسان: ۱۷۳، ۱۷۴
خوجک: ۱۷۸
خیبر: ۳، ۵، ۸، ۱۰، ۱۱۹، ۱۳۰، ۱۸۷
- (د)
دارالامان: ۲۲، ۳۶، ۴۴، ۸۹
دارالحفاظ: ۸۸، ۸۹
دارالصحت: ۱۰۲
دارالعلوم: ۹۱، ۱۰۳
دارنی: ۱۸۲
دانشکده اشاره: ۹۰
دانشکده پزشکی: ۸۹
دانشکده داروسازی: ۸۹
- دانشکده نظامی: ۹۰
دانشکده یابودی: ۹۰
درالمطالعہ محمدی: ۱۸۴، ۱۸۵
دره بولان: ۱۵۷
دریای راوی: ۱۸۳
دریای سرخ: ۱۴۳
دهلی: ۴۱، ۷۷، ۱۰۶، ۱۱۲، ۱۲۸، ۱۳۵، ۱۵۰، ۱۶۷، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۸۲
دیردون: ۵۵
دیوان مول راجع: ۱۸۲، ۱۸۳
- (ر)
راجپوت: ۱۳۴
رایل آکادمی: ۲۴، ۵۸
رودخانه ترنگ: ۱۳۱
رودخانه جمنا: ۱۰۱
رودخانه گنگا: ۱۰۱
روسیه (روس): ۴۸، ۵۰
- (ز)
زاهدان: ۱۶۹
- (س)
سامانیان: ۱۲۷
سبزوار: ۱۸۰
سرحد (ایالت): ۳، ۴، ۵، ۱۷، ۲۹، ۴۱، ۴۳
۱۳۶، ۱۸۷
سره چپتی: ۱۲۲
سرهند: ۳۹
سنبل: ۱۷۴

سند: ۱۱۹، ۱۲۵، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۵۶، ۱۵۷،

۱۷۲، ۱۷۳، ۱۸۲، ۱۸۵

سومنات: ۱۱۹

سهرام: ۱۴۵

سیک: ۱۱۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳

(ف)

فتح آباد: ۱۷، ۱۸، ۱۹

فتحپوری: ۴۱

فرانسه: ۵۰، ۵۹، ۸۹، ۹۰

فرعاند: ۴۷

(ش)

شاه بازار: ۱۳۲

شکارپور: ۱۶۹

شهر خموشان: ۷۸

شهر صفا: ۱۳۱

(ق)

قره باغ: ۱۲۲

قصر دلگشا: ۵۱، ۵۵

قلات: ۱۲۲

قلعه بانی: ۱۲۲

قلعه بلوچ: ۱۲۵

قلعه ترین: ۱۲۲

قلعه تکور: ۱۲۲

قلعه تیرانداز: ۱۳۱

قلعه جلدگ: ۱۳۱

قلعه غلزنئی: ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۸

قلعه غوجان: ۱۲۲

قلعه کهنه: ۱۸۳

قندهار: ۱۹، ۳۵، ۴۳، ۹۴، ۹۶، ۱۲۲، ۱۲۵

۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۵

۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۵

۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲

۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۱

۱۶۳، ۱۶۹، ۱۷۴، ۱۸۶

(ک)

کابل: ۳، ۷، ۸، ۱۰، ۱۲، ۱۴، ۱۸، ۱۹، ۲۲

۲۴، ۲۶، ۲۷، ۲۹، ۳۵، ۳۷، ۴۳، ۴۴، ۴۶

(ص)

(ض)

(ط)

طوس: ۱۲۳

(ظ)

(ع)

عراق: ۳۶، ۱۷۳، ۱۸۱

علیگر: ۲۵، ۴۰، ۴۳، ۵۹، ۱۴۸

عمارت امیر عبدالرحمن: ۷۶

(غ)

غزنوی: ۶۶، ۶۸، ۱۱۳، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۳

۱۷۳

غزنین: ۱۰، ۴۳، ۴۶، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۰۹

۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷

۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۰

۱۵۰، ۱۷۳، ۱۸۷

غور (غوری): ۴۶، ۶۱، ۶۶، ۱۱۳

مدرسه فیروزی: ۱۷۲	۴۷، ۴۸، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۳، ۷۶، ۷۷، ۸۲
مدرسه قاری عبد الرسول خان: ۸۵	۸۳، ۸۹، ۹۱، ۹۳، ۹۵، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳
مدرسه محمودیہ: ۱۵۲	۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۸
مرہت: ۱۳۶	۱۳۰، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۶۰، ۱۶۷
مزار شریف: ۳۵، ۴۸	۱۶۹، ۱۸۱
مزار لایہ خوار: ۱۲۱	کاریز عہدو: ۱۳۱
مسجد جامع پل خشتی: ۳۱	کشمیر: ۹۹، ۱۳۶، ۱۴۰
مسجد جامع ثقفی: ۱۷۶	کنسولگری: ۱۴۸، ۱۵۵
مسجد جامع دمشق: ۳۱	کوئٹہ کوٹ: ۱۶۹
مسجد جامع نیشابور: ۱۸۱، ۱۸۳	کولال: ۱۹
مسجد علی: ۵	کوئٹہ: ۱۹، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۴۸
مسجد علی محمد خان: ۱۸۲	۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۸
مسجد گدوی: ۸۳	(ک)
مسلم یونیورسیتی: ۱۴۸	گجرات: ۱۱۹
مصر: ۱۷۳	گلدستہ: ۱۳۱
معبد برہلادپوری: ۱۷۶، ۱۷۷	گنبد شہر: ۱۳۱
مقصورہ: ۳۱، ۳۲	(ل)
مکتب استقلال: ۸۸، ۹۰	لاہور: ۲۹، ۳۸، ۵۸، ۱۱۳، ۱۲۱، ۱۴۶
مکتب توپ خانہ: ۱۵۲	۱۶۹، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۸۱، ۱۸۶
مکتب حبیبہ: ۸۸	لکھنؤ: ۴، ۵۴، ۱۴۵، ۱۵۰، ۱۸۶
مکتب جریبہ: ۸۸، ۹۰	لندن: ۲۵
مکتب دارالمعلمین: ۸۸، ۸۹	لندی کوتل: ۳، ۶، ۱۰
مکتب دوا ساز: ۸۸	(م)
مکتب زراعت: ۸۸، ۸۹	ماورالنہر: ۱۷۴
مکتب شعلہ ماہ: ۱۵۲	مدرسه امانی: ۸۹، ۹۰
مکتب صنایع نفسہ: ۸۸، ۸۹، ۹۰	مدرسه امانیہ: ۸۹، ۹۰
مکتب طبی: ۸۸، ۸۹	مدرسه دارالعلوم عربی: ۸۵

۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۱،

۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۹، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵،

۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۳، ۱۸۵،

(ی)

یاغستان: ۱۹،

یتیم خانہ قادری: ۸۸، ۸۹

یونان: ۴۵،

مکتب قبایل: ۸۸، ۹۰

مکتب نجات: ۸۸، ۹۰

مکتب نمازی: ۸۸

ملتان: ۲۹، ۱۳۷، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳،

۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱،

۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶،

ملنجھا: ۱۳۱

مورخ مسعودی: ۱۳۵

مومند: ۱۳۱

مؤسسہ دارالمساکین: ۱۵۲

(ن)

نجد: ۳۶

ندوة العلماء: ۵۴

نملا: ۱۴، ۱۵، ۱۷

نوشہر: ۴

نیشابور: ۱۲۳

(و)

(ہ)

ہندوستان (ہند): ۲، ۴، ۷، ۱۲، ۱۳، ۱۴،

۱۵، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۷، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۳،

۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲،

۴۳، ۴۹، ۵۲، ۵۴، ۵۵، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۱

۶۲، ۶۴، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۳، ۷۴، ۷۵،

۷۶، ۷۷، ۷۹، ۸۱، ۸۵، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۴،

۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۶،

۱۱۹، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۳۵،

۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۹،



ISBN 964-06-3200-7



نشانی دفتر مؤسسه:

زاهدان - خیابان دانشگاه - مقابل دانشکده ادبیات و علوم انسانی - ساختمان بنیاد ایران شناسی

تلفن: ۲۴۴۵۱۴۹ / شماره: ۲۴۲۷۹۸۲ / همراه: ۰۹۱۱ ۵۴۱ ۲۲۹۰



۱۳۸۱ - ۲۰۰۲